



# تصوف در اسلام

نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

نوشته استاد علامه جلال الدین بهائی



# تصوف در اسلام

نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

نوشته استاد علامه جلال الدین همایی

تأیید و انتشار: خرداد ۱۳۱۴

تأیید و انتشار: خرداد ۱۳۶۲

تصوف در اسلام

تألیف: استاد جلال الدین همایی

چاپ سوم: ۳۰۰۰ نسخه، پاییز ۱۳۷۴

چاپ و صحافی: چاپخانه ستاره، قم

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، شماره ۱۵۹، طبقه پنجم

تلفن: ۶۵۴۷۷۰

این کتاب با استفاده از کاغذ حمایتی وزارت  
فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ انْعَمْتَ فِرْدُ

دست نزدیک به نیم قرن از تألیف این اثر شریف میگذرد ، در آن روزگاران استاد علامه جلال الدین  
 همایی که خدایش با ائمه اطهار محشور بدارد ، این مجموعه را به نیت شناساندن تصوف اسلامی به پرداخت  
 و تبرکات شیخ ابوسعید ابی الخیر قافله سالار این وادی را برای بیان مفاهیم عرفانی برگزید ، و در  
 تلویتش در حال آن بزرگ مرد عالم عرفان آنچه گفتنی بود ، در باب تصوف اسلامی برشته تحریر کشید ،  
 و استحضار سوادشاد روان علی عمبد الرسولی که شیفته چنین آثاری بود ، آنرا با قلم سحر و خوش خویش  
 آذین بست و به محضر استاد تقدیم داشت . در این ایام ، پس از گذشت سالهای بسیار این مجموعه نفیس  
 از میان دهبها اثر از زنده استاد که همگی در نوع خود کلم نظیر بل فی نظیر است برگزیده شده و بهمان اسلوب نخستین که  
 پرداخته شده است ، بزیور طبع آراسته می گردد ، زیرا دریغ بود که آن خط خوش و کتابت استادانه جای  
 خود را به حروف متداول دهد ، اکنون که این شرک جوش کمال یافته به بازار ادب عرضه می شود ، هر دو  
 آن بزرگ مردان در قرب رحمت حق غنوده اند و از این جهان گذران رخت بر بسته و به عالم بقا پیوسته اند  
 خدای هر دو را غریق رحمت کند ، و بر این مؤسسه نو بنیاد « نشرها » که تنها به قصد خدمت به علم پا گرفته  
 و دبش شاع آثار پربار و بهای استثنائی و دیگر اساتید معظم ادب و معارف ایرانی اسلامی است .  
 توفیق خدمت کرامت فرماید . بمنه و جوده .

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرزمین شرق مهد پرورش افکار روانه و مخزن هزارمنوی است هر نوع افکار فکری  
 و تحول فزاینده دینی که در سرزمین مغرب نهایت سادگی و کمال بساطت خانیه بدستی که  
 شرق ظاهر شود صورت هزار آینه میگیرد و بشکلی رموزی جلوه گر میگردد. افکار فلسفی  
 و عقاید مذہبی که در شرق مغرب ظهور کرده است شاهد صادق دگرگونی این عصر است  
 فلسفه غربیان هر چه پشتر و کمال میگردد پشتر باذیت و امور محسوسه نزدیک میشود چنانکه  
 اغلب مردم با قوانین و قواعد آن آشنا شوند و بالعکس فلسفه شرق هر قدر از کمال پشتر  
 رموز تر و اسرار انگیز و از فهم عام دور تر شود تا بجای که عامه بر رموز و قواعد این علم در دایره ادراک  
 عدّه معدود انحصار یابد کمتر کسی آنهم پس از این لها حجت و ریاضت نبسته است تا برقی حقیقی  
 گفتارهای فلاسفه آشنا گردد

یا دَاءِ مُعْضَل و در پدران نجات دست تصرف جهال ندادان فرق

دیگر هم از ردی ندان محض یا توأم با دشمنی و غرض ورزی دکار باشد و از باب استواء

در صد برآیند که حقایق را وارونه نشان دهند و سیرایه با بدان برسند

اینجاست که حقیقه کیت بر حقیقی لنگ میماند و سر با سنج بر میخورد و شخص کجکاو سالها

ز صحت و ثقت تشبع و پی جوئی باید برخود بمواریک تا از پس هزاران پرده پندار

حقیقی را کشف نماید - اغلب یک تمام فرق مذہبی که در اسلام ظاهر شده از قسطنطنیه

زبدتہ اسمعیلیہ باطنیہ بابکجہ نصیریہ کبسانپہ

چندین سال آنها بمکی مصداق مطالبی است که شرح دادیم

و از میان مذہب و شعب فرعیہ اسلام مذہب صوفیہ از همه پشتر صدق کامل

و نمونہ برجستہ آن معانیت زیرا اولاً و قایق این مذہب خود در کمال غموض و

پیمدگیست و ثانیاً از باب این طریقہ در عصر گرفتار مخالفان و متعصبان شدہ و ناگزیر

(۱) بابکجہ هر چند بخیر فرق اسلامیت ولی چون در عصر اسلامی ظاهر شدہ در اینجا بشمار آمد

بقیه گذرانده و هر چه پشتر سعی کرده اند که معتقدات درونی را آشکار نمایند مطالب  
 بر موزون رات سربسته او کنند تا بپایان تحقیق کیش و آئین باطنی این فرقه  
 اطلاع صحیح بدست نیایند و هر کسی از ظن خود یا ایشان باشد و ثامناً شخصی خواهد  
 در رد یا اثبات عقاید نهیوم سخنی بگویند یا چیزی بنویسند غالباً سخنانشان آیه  
 بغرض و نشان دادن معتقدات بخلاف واقع بوده و کمتر کسی با علم کامل و حاطه بهر  
 و وقایع در این موضوع وارد شده است که اثر آن باریسیده شد

از آنچه گفتیم غرض نفی یا اثبات نیست مقصود این است که جمله از مشکلات غورری  
 و همان نظر در این موضوع را بنظر خوانندگان برانیم تا اگر در فصول حیاء بغرضی برخوردند

برخاسته و نگیرند

بسیاری اند از دشمنان این بنیاد منسوب بودند

مطلب مهم اینست که بشهادت کتب تاریخ و ترجم جلال و همچنین خود آنها که از بعض  
 دشمنان بزرگ ایران باریسید است چنین بر می آید چه بسیاری از جالب بزرگان

از هر طبقه در سده من و تاخرین منسوب بحله تصوف بوده اند و اگر سماع و خل فقه  
 نبوده بوی از این معنی در شرب و مذاق مسکلی آنها شنیده میشود و اگر بخوایم  
 از ترجمه احوال واقعی و زندگی معنوی آنها آگاه شویم ما چاره باید در اصل تصوف و حقیقت  
 آئین و شرب صوفی طالع داشته باشیم

اگر در میان رجال بزرگ و مردم دانشمند ایران شما مثال این بزرگان داشته‌ایم که سماع  
 رسته تصوف بوده اند علی بن سهل اصفهانی خواجه عبداللہ انصاری  
 حافظ ابونعیم اصفهانی امام ابوالقاسم قشیری شیخ ابوسعید  
 ابوالخیر غزالی طوسی شیخ شهاب الدین سهروردی سنائی  
 غزنوی عطار نیشابوری مولوی بلخی افصح المتکلمین سعد شیرازی  
 مولانا حافظ شیرازی همین اندازگی بود که ما را مجبور ببحث و کنجکاوی این  
 مسکوتین کند چه رسد باینکه لا اقل یکصد برابر آنچه تعداد کردیم در میان علما و شعرا و حکماء



در حال بزرگ دیگر ایران بعد از اسلام تا امروز توان یافت که همگی در این شرع خوض کرده  
و شرب مسکی آنان ازین سرچشمه آب گرفته است

و اگر دایره را وسیع تر گرفته عموم حال بزرگ از هر دولت و مملکت اسلامی در نظر گیریم  
و اضحی است که شماره اشخاص این سه قبه کمی خواهد کشید

شمار کتاب حلیۃ الاولیاء حافظ ابونسیم همدانی کتاب طبقات الصوفیه  
ابو عبد الرحمن نسیمی و امالی<sup>(۱)</sup> خواجه عبدالنصاری متوفی ۴۸۱<sup>(۲)</sup> برای این معنی کافی است  
که بنسیم فقط تا قرن پنجم هجری مدّه تصوف را زائد بر چهار سده از نفر سیده بوده است

(۱) از جمله آثار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری مالی بوده است بزبان هردی که ذیل کتاب  
طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن محسوبست و رجال صوفیه را زائد بر آنچه در طبقات بوده تا زمان  
خودش بر شمرده است. این کتاب بزبان هردی بوده و شیخ عبدالرحمن جامی در قرن هفتم هجری  
آزاد فارسی معمولی نقل کرده و در کتاب نفحات الانس جای داده و بعضی رجال صوفیه اہم نام زمان  
خودش بر آن افزوده است و در حقیقت کتاب نفحات الانس مقسم با ذیل مالی هردی و مالی  
مقسم طبقات الصوفیه است ترجمه حال شیخ عبدالله بعدها انشاء الله نوشته خواهد شد

باری از سخن نویسندگان صوفی ترشش که هر فاضل دانشمند را جز و صوفیه شمرده اند میگذریم  
 حقیقت امر اینست که جمع کثیر و جم غفیری از عاظم رجال و دانشمندان ایران متحمل نجله  
 بوده اند و برای یکدیگر بنحوا از ترجمه احوال و افعی حیات معنوی اینگونه اشخاص گاهی  
 بهمرساند و مانند بعضی نویسندگان محد و فکر شنای تاریخ ولادت و وفات کشف نمکند  
 لازمست که در صد و تحقیق جستجوی کامل برآید تا از حقایق چهره گشائی نماید و این معنی  
 مستلزم فحص و غوررسی کامل در حقایق ادیان و مطالعۀ فراوان در آثار فرق اسلامی است  
 و باز برای حل بعضی غوایض اشخاص مستلزم ضروریست که با ارباب فسر و خاصه دانایان  
 قوم مجالت و معاوضت داشته باشد تا روح مطالب را بدست پیافورد (و در نه خط الفنا)  
 بخانه این ساله از میان دانشمندان بزرگ و عرفای عالمیة ایران در نیمه دوم قرن چهارم  
 و نیمه اول قرن پنجم هجری که عده آنرا نسبت بسیار بود بزرگترین نمودار و اشعار ادب و خوشنویسان  
 سار و فضل و عرفان الشیخ ابو عبد الله ابو الحسن را انتخاب کرد

چرا آن عصر و شیخ ابوسعید ابوالخیر را اخیار کرد  
 اما آن عصر را حشیا کرد زیرا بزرگترین عصر اسلامی را همان دوره داشت چه بزرگترین  
 پادشاهان ایران بعد از اسلام تا فتنه شوم مغول اعظمی سلطان محمود غزنوی و قابوس مکر  
 و علمی و بعضی سلاجه در آن عصر شهریار ایران زمین بودند بزرگترین شعرا و گویندگان ایران  
 پیش از مغول اعظمی ( فردوسی ) و همچنین عنصری غضائری فرخی منوچهری  
 در آن دوره میزیشتند . - این عصر بوجود ما بقیه فلسفه طب ( ابوعلی سینا ) و باقی  
 ریاضی و تاریخ ( ابوالبرجان بیرونی ) و بزرگترین مورخ فیلسوف خدای ( ابو  
 علی مسکوک ) و ما بقیه غزل و دانش ( ابوسعید ابوالخیر ) و همچنین از طایفه  
 بزرگان بسیار تا بندگی جهان پس از دشت که صناعات تاریخ گیتی بنام نامی آنها ثبت است  
 اما از میان آنهمه رجال دانش شیخ ابوسعید را حشیا کرد زیرا او را اولاً درباره بزرگان دیگر  
 تا جاییکه ممکن بوده است دیگران تحقیق کرده و در این زمینه آثار گرانبهائی بجا گذاشته اند

ولی درباره این دایره علم و ادب چنانکه باید و شاید تاکنون کسی اثر مهم و معروفی پا نگذاشته است

و حق اینم و بزرگ تاریخی را بطوریکه درخور بوده است ادا کرده اند

و ثانیاً سرگذشت احوال بزرگان آن دوره اغلب بکلی نظر قابل بحث و تحقیق است چه هر کدام

از آنها دارای جنبه مخصوصی بوده اند اما شیخ ابوسعید بهر نظر درخور تحقیق است وی هم در زمره

شعرای ایران و هم در طبقه علمای بزرگ و از همه بالاتر جزو عرفا و متفان کم نظیر شمرده میشود

و سرگذشت تاریخی بسچکدام از رجال آن تاریخ با اندازه اینم و بزرگ همراه نیز شگفت انگیز نبوده است

و چون نگارنده میخواست رساله جامع مشتمل بر حقایق تاریخی و ادبی و علمی و عرفانی تألیف کند

و ست باین کار برد و ترجمه احوال شیخ را هم از نظر حیات و ادبی و هم از نظر زندگانی معنوی

مورد بحث و کنجکاوی و تشریحات خواننده عالم میداند که برای حل هر نکته تاریخی مرجه بچندین

کتاب لازم است و مخصوصاً در این موضوع که زمینه هموار و طریق مسلوک ندارد و پیداست

که چه اندازه رحمت تسبیح و تحریری و هجبت با وجود اینها مدد از باطن نورانی شیخ جست

درین کار شکر اقدام نمودم و امید است که خوانندگان عظام هر کجا بلغزشی برینخورد قضیه

الانسان محل النسبان را در نظر گیرند و بعین ضامن مخطوط دارند

وَعَنِ الرِّضَاعِ عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلْبِلُهُ وَلَكِنْ عَنِ السُّخْطِ يُبْدِي الْمَسَاوِيَا  
وَاللَّهُ يَعْصِمُنَا مِنَ الْخَطَا وَالْزَّلَالِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ رَجُلٍ

### قسمتی از فاخذا بهر ساله

برای تهیه این ساله مجتهد کتب بسیار شده است اما آنچه بیشتر از همه مورد استفاده بوده ازین قرار است

|                                 |                                    |
|---------------------------------|------------------------------------|
| اشعه المعات جامی                | آثار السیاد قزوینی                 |
| شرح مفاح الغیب صدر الدین قزوینی | اسرار التوحید                      |
| تاریخ کامل ابن اثیر             | کشف المحجوب                        |
| تاریخ ابن الصبّا                | التعرف فی التصوف                   |
| خبر الدّول و آثار الاول         | اللمع فی التصوف تألیف ابی نصر طوسی |
| حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم     | شرح شاربت خواجه نصیر الدین طوسی    |
| حیات العلوم غزالی               | نفحات الانس جامی                   |
| معراج الساکین غزالی             | مذکرة الاولیاء شیخ عطار            |
| المثل و المنحل شهرستانی         | ابن خلکان                          |
| المثل و المنحل ابن خزم          | لوائح جامی                         |
| حاشیه میر سید شریف بر شرح مطالع | لوامع جامی                         |

بیان و تبیین جاحظ

لسان العرب

رسائل پیر جمال اردستانی

رشدات فخر الدین علی و اعظم

مصطلحات تصوفیه منسوب بامیر عبد الرزاق شافعی

دائرة المعارف فرید و جد

دستان المذهب

قوت نامه کاشفی

مصابیح الهدایه تألیف غزالدین محمود کاشانی

تاریخ الحکماء

شرح دیوان ابن فارض

پان الا دیان

تاریخ الدول الاسلامیه

تاریخ ابن خلدون

تاریخ گزیده

بستان السیاحه شیردانی

ریاض السیاحه شیردانی

ریاض العارفین بدایت

الانساب سمعانی

مجالس المؤمنین

مرصاد العباد

شذرات الذهب

تاریخ پهنقی

تاریخ عتبی

تجارب السلف

تبصرة العوام

طرائق استحقاق

قابوس نامه

قوتات کیه

## اوضاع سیاسی ممالک اسلامی

از حدود نیمه دوم قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم هجری

در این دوره که موضوع بحث است یعنی از ۳۵۰ - ۴۵۰ که شیخ ابوعبید در آن میزیست  
 اضطراب و برج و برج اوضاع سیاسی ممالک اسلامی خاصه ایران بسرحد کمال رسید اگر بخواهم  
 تمام جزئیات را شرح دهم سخن بدراز خواهد شد کتابی جداگانه پردخته خواهد شد نیست  
 که بانیات مختصرا شمه از اوضاع این دوره را مینگارم

نظرا در این قسمت اولاً ممالک اسلامی بطور عموم ثانیاً مملکت ایران بخصوص در مرحله سوم

بلاخص اوضاع سیاسی خراسان است

این دوره مصداقست با خلافت چند تن از خلفای نبی عباس <sup>لمتعدد</sup> لطیف سدید بن لمیقه در بن

پسر عم استغنی بالله که در ۱۲۲ هجری قمری ۳۳۴ بخلاف نشست و در نیمه ذی القعدة ۳۶۳

از خلافت کناره گرفت و دیگر اطاع سدید بن لطیف ۳۶۳ - ۳۸۱ و ابوالعباس احمد

القادر بالله بن اسحق بن لمیقه در ۳۸۱ - ۴۲۲ چهارم ابو جعفر عبداللّه القاسم بالله

( ۴۲۲ - ۴۶۷ )

خلافت عباس در سال ۱۳۲ هجری به بسیاری ایرانیان تشکیل شد و در روز بزرگ قدرت و عظمت این دو دین پیغره و تاجانی که قدرت شاهنشاهی و سلطنت ظاهری با حکومت خلافت اسلامی در عاصمه بغداد برقرار گردید و خلفا بر سراسر قلمرو ممالک اسلامی صوراً و معنی حکومت میکردند. سلطنتی دخی از قیل دولت صفاری و سامانی که از قرن سوم بعد از این تشکیل یافت اگر چه قلمرو حکومت خود استقلال داشتند لیکن بحسب ظاهر ناگزیر از طاعت مرکز خلافت بغداد بودند.

در نیمه اول قرن چهارم یعنی در حدود سال ۳۲۲ هجری سلطنت آل بویه تشکیل شد و سه برادر بنام علی (عماک الدوله)، حسن (مرکن الدوله) و محمد (معتز الدوله) از اولاد بویه بدست آوردن سلطنت و تسخیر ایالات و ولایات ایران به دست شدند و بالاخره سلطنتی تشکیل دادند که نفوذ خلافت بغداد را از میان برداشت چه دهنه فتوحات آنها از ایران بعراق عرب و بغداد کشید و حکومت عراق عرب نیز تحت تسلط و اختیار درآورد.

(۳۳۳-۳۳۴)

معتز الدوله (۳۲۴-۳۵۶) پس از فتح کرمان بغداد و تاج و خلیفه مستکفی بابه



مسلط گردید ازین تاریخ یعنی سال ۳۳۴ که بغداد در تصرف آل بویه درآمد تا  
 سال ۴۴۷ که طفل سلجوقی بر بغداد تسلط یافت و دوره جدیدی از تاریخ اسلام  
 محسوب میشود چه در این دوره که مصادف با پنج نفر از خلفای بنی عباسی است برای  
 اسلامی تنها اسی باقی مانده بود که درباره از ممالک تابعه بنام او میخواندند و سلطنت  
 حقیقی دست آل بویه بود - و در اثر ضعفی که بخلاف بغداد و در اثر تسلط سلاطین بویه  
 گشت در بعض ممالک نام خلفای بغداد را از خطبه میگفتند عبد الرحمن ناصر اموی  
 در اندلس و اسمعیل منصور در افریقا خود را (امیر المومنین) لقب دادند اوضاع مشهورترین  
 ممالک اسلامی در این عهد بدستقرار بود  
 در بلاد اندلس یک سلسله از دو دین اموی سلطنت میکردند که عبد الرحمن ناصر سوم<sup>خلفه</sup>  
 از جمله آنهاست  
 در بلاد افریقا عبیدین یا فاطمیون بجای غالبه و اداره سلطنت میکردند و این<sup>منصور</sup>  
 دوین خلفای آنهاست ( اداره از نسل ادیس بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن اسطبل<sup>اسطبل</sup>

در مراکش از ۱۷۲-۳۷۵ سلطت کردند ) بنی الاغلب در تونس و غیره از ۱۸۴-۲۹۶

سلطت داشته و اول آنها ابراهیم بن الاغلب بود )

فاطمیون یا عبیدین امرای غلبی محو کردند و شمال افریقا را به ثنایى شعلات ادیسی در کش  
مالک شدند

و در مصر شام خمشید با حکومت میکردند و لی خطبه بنام عباسیان میخواندند و در عهد تکفی از خویش

محمد خمشید امارت داشت

و در حلب سیف الدوله علی بن عبداللہ بن حمدان سلطت میکرد و لی خطبه بنام عباسیها میخواند

و در الجزیره ناصر الدوله حسن بن عبداللہ بن حمدان حکومت داشت خطبه بنام بنی عباس بود

و در عراق دیالمه سلطت داشتند و کاربردت مغز الدوله بود و خطبه پس از نام خلیفه نام اور میخواندند

و در عمان و بحرین و یامه و بادیه البصره کاربردت قرمطه بود و باسم مهدی خطبه میخواندند

و در فارس و اهواز علی بن بویه عماد الدوله حکومت داشت خطبه بنام خلیفه عباسی میخواندند

و در عراق عجم و ری رکن الدوله حسن بن بویه سلطت داشت

خراسان و ماوراءالنهر بدست آل سامان بود که مرکز شان بخارست  
 جرجان و طبرستان میان و شکیر در کنالدوله و آل سامان موردتسارع بود  
 باجمعه خلافت عباسی از آغاز تسلط معزالدوله بویه وضعی دیگر بخودگرفت و تمام قدرت بدست  
 آل بویه پیشاد مستکفی پس از استیلائی معزالدوله پیش از چهل روز نمازد و چون  
 معزالدوله دانست که دی بر مخالفت او تمسیدی کرده است او را با کمال خفت خلع کرد  
 و ابو احمد شیرازی کاتب ویرا گرفت و لمطعم ندر انجلافت بنشانند  
 در زمان معزالدوله جنگهای داخلی برپا شد و چون سپاهیش مرگب از غضرم  
 و ترک بودند با یکدیگر بر سر اموال و غنائم و سناصب سنافت گرفتند و میان آنها جنگ برقرار  
 بود حتی اینکه در ۳۳۵ یکی از سرکردگان دیلمی موسوم به ( روزبهان بن زنداد خوری )  
 جمعی را گرد کرده در صد و خلع معزالدوله برآمد ولی کاری از پیش نبرد و نیز از طرف  
 شمال و جنوب گرفتار مزاحمان شد زیرا از طرف شمال ناصرالدوله بن حمدان حاکم موصل  
 بدست اندازی بنواحی بغداد و خت و معزالدوله ویرا مغلوب و لمطعم ساخت و در سال ۳۳۷

هم مغزالدوله بر موصول مستولی شد و ناصرالدوله از آنجا به ( نصیپین ) کوچ کرد و از طرف  
 جنوب فتنه ابوتعاسم بریدی شروع شد و بی از طرف مغزالدوله حاکم بود ولی بطاطمع استقلال  
 داشت و کم کم اظهار مخالفت کرد و ۳۳۶ مغزالدوله بعقد ابوتعاسم بریدی خواست از بیرون  
 عبور کند قرمطه میگفتند که بدون اجازه ما نباید عبور کرد مغزالدوله عتنامه کرد و ازین جهت  
 قرمطه بد دل شدند مغزالدوله بدر بیه رسید و سپاه بریدی اشکست و غلب آنها را نداشتند  
 و خود بریدی به ( بحر ) گریخت در پناه قرمطه نتیجه بدلی قرمطه این شد که در سال ۳۴۱ یا ۳۴۰  
 عمان قصد تاختن بصره کردند ولی مبلدی وزیر مغزالدوله در جلو آنها مقاومت کرد و نگذاشت  
 آنان ایسی بصره رسد از طرف دیگر عمران بن شاپین که بتد از طرف مغزالدوله منصب جانشین  
 داشت سر بمخالفت برداشت و کار بجنگ و نازعه کشید و بالاخره مغزالدوله او را با تدبیر رام کرد  
 و مغزالدوله در ۱۳ ربیع الثانی ۳۵۰ هجری بمرد عمادالدوله در ۳۳۳ هجری بمطرح فارس وفات یافت  
 اینهم در دل مغزالدوله اثری کرده بود پس از مغزالدوله بختیار سکر آمد و در ۱۱ سال  
 سلطنت کرد و بسکن غالباً بعیش و عشرت اشتغال داشت و از پنجم سپهرش عضدالدوله

اور خلع کرد در ۳۶۷ در اوائل عهد عزالدوله اولاد ناصرالدوله بن حمدان برپا

شوریدند که بدست آنها قرار گرفت از آنها بود ابو تغلب که بلا دراز عزالدوله بیک طمون و

دو سیت هزار درسم تضمین کرد و نیز سیف الدوله علی بن عبد الله فوت کرد و ابوالمعالی

شریف بجایش نشست و نیز کافور خشیدی مرد ۳۵۶ و اضلاع مصر قرین شد

و نیز دشمنگیر بن زیار در ایران بمرد و مستون در ۳۵۷ بجای او نشست و نیز بزرگ پادشاه

روم حدود شام و جزیره مورد تهدید واقع شد

در عهد مطیع سرحد های اسلامی غالباً در قلمرو سیف الدوله علی بن حمدان بود که حلب و دیار بکر

تسلط داشت و باریان می جنگید و سال ۳۳۷ باریان جنگی کرد و در ۳۳۸ نیز جنگ دیگر

واقع شد و تها انصرت با سیف الدوله بود و بوقت مغلوب شد بیشتر سپاهش سیر گشته

شدند و خودش را باندک مردم نجات یافت

مطیع در آخر عمر فاجع شد و با اشاره سبکتگین که از بزرگان ترکان در انخلا ف بود از خلافت

کنار گیری کرد ( نیمه ذی القعدة ۳۶۳ )

طول کشید در زمان خلافت طائع باز سلطنت حقیقی عراق بدست آل بویه بود و از غرالدو

بن مغل الدوله تائباً الدوله ابو نصر فیروز بن عضد الدوله چندین از سلاطین آل بویه در عرف

معاصرین وی بودند

در اندلس المستنصر حکم بن عبد الرحمن ناصر (۳۵۰-۳۶۶) و المودید شام بن حکم ۳۶۶-

(۳۹۹) از سلسلہ امویان اندلس در زمان طائع حکومت میگردند

در آفریقا سلسله بنی زیدی تشکیل شد - و این سلسله در ابتدا حکمرانان فاطمی بودند ولی

استقلال خود را اعلان کردند - و اول آنها یوسف بن یحیی است که عین باره ضحیه

بود تا سال (۳۷۳) سلطت کرد پس از وی پسرش منصور بن یوسف تا (۳۱۶)

سلطنت کرد و این سلسله بقضط طبقات اسلامیین از (۳۶۲ تا ۵۴۳) سلطنت نمود

در مصر شام و حجاز بمغزلدین سید ابومحمّد معدناطمی (۳۴۱-۳۶۵) پس از وی پسرش

الغریز بن ابی منصور نزار (۳۶۵-۳۸۶) سلطنت داشتند

درین از سلسله بنی زیاد ابو بکر اشعث بن ابراهیم تا سال (۳۷۱) پس از وی

پسرش عبد الله بن اشعث تا سال (۴۰۹) سلطنت داشتند

(اول این سلسله محمد بن عبد الله بن زیاد است و آخرش همان عبد الله یا زیاد یا ابراهیم بن

احق (۳۷۱-۴۰۹) طبقات استلین)

در صفاء بنی یعفور یا (یعفر) حکومت داشتند و آخرین آنها عبد الله بن قحطان است که تا

(۳۸۷) سلطنت کرد پس از وی این سلسله از بهیث قبا و

در حلب سعد الدوله ابو المعالی شریف بن سیف الدوله تا (۳۸۱) حکومت داشت

در موصول سلسله حمدانی روی کار بودند و ابو تغلب بن ناصر الدوله تا (۳۶۹) و سپس ابو

ابراهیم و ابو عبد الله حسین پسران ناصر الدوله تا سال (۳۸۰) حکومت کردند و حکومت آنها

انقراض یافت و دولت عقلی بجای آنها اگر است

در دیار بکر دولت مروانیه بجای بنی حمدان تأسیس شد (۳۸۰) و اول آنها ابو علی

حسین بن مروان بود

درفرمان و ماوراءالنهر دولت سامانیه برقرار بود و نوح بن منصور ۳۶۶ - ۳۸۷ سلطنت میکرد

در جرجان آل زیار سلطنت داشتند در عهد طایع دولت غزنویان تاسیس شد

و شروع بتجیر طایع غربی بسجون کرد و ایلک خانیه هم در ماوراءالنهر مزاحم سانیان بود

فارس و اهواز و عراق عجم و بلخ و جرجان نیز در تصرف آل بویه بود

در این زمان فتنه شیعه و سنی در بغداد بالا گرفت و کاتبعل غارت شدیدی کشید و (کرخ)

که محله شیعه بودند آتش زدند و ترکان بنای مخالف سحت باغزاله و له بختیار کردند

غزاله و له از عمویش رکن الدوله و پسر عمش عضد الدوله یاری خواست و عضد الدوله بغداد آمد

(۴۱۱ هجری اولی ۳۶۴) و ترکان را مغلوب ساخت و غزاله و له بعنوان بنکد یاق حکومت

ندار و مغرول کرد و وزیرش (ابن بقیه) را بدار آویخت

و همین (ابن بقیه) بود که ابو بحسین بناری بهترین مرآئی درباره او گفت

عُلُوٌّ فِي الْحَيَاتِ وَ فِي الْمَمَاتِ لَحَقْنَا أَحَدَى الْمُعْجِرَاتِ

و این قصیده در مرآئی عربی در خصوص شخص بدار آویخته بنی نظیر است و بجای خوب واقع



که عضد الدوله گفت یکاش من بجای ابن بقیه بودم و این مقصده و حق من گشته شد بود  
و در تجارب السلف پند شاه حسن ۲۴ قتل ابوطاهر محمد بن بقیه را در سوال سنه تسع وین  
و ثمانه منوید عضد الدوله فنا خسرو بر حکومت بغداد استقرار یافت

و دولت حمدان رهنقرض کرد و دیار بکر و ریچه و مضر را گرفت و غالب بلاد عجم نیز قلمرو  
او بود و در حدود سال ۳۷۱ هجران نیز از قابوس اشراع کرد و در ۳۷۲ فوت یافت

پس از وی هم حکومت واقعی بغداد بدست آل بویه بود و بالاخره بهاء الدوله بن  
عضد الدوله که فرمانروای عراق عرب و فارس شد خلیفه لطایع رانجاری گرفت و از  
خلافت عزل کرد (۳۸۱) و اموال و ذخایر او را غارتید و شریف محمد بن حسین رضی در نهنگش

مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ رَبُّ الْمَلِكِ مُبْسِمًا إِلَىٰ أَدْنَاهُ فِي النَّجْوَىٰ وَ يُدْنِي  
أَمْسِيَّتُ أَرْحَمَ مَنْ أَصْبَحْتُ أَغْبِطُهُ لَقَدْ تَقَارَبَ بَيْنَ الْعِزِّ وَالْهَوْنِ  
وَمَنْظَرُكَ كَانَ بِالْإِسْرَاءِ يُضْحِكُنِي بِأَقْرَبَ مَا عَادَ بِالْإِضْرَاءِ يُبْكِي  
هَهَاهُنَا غَيْرَ بِالْإِسْلَامِ ثَانِيَةً فَذُضِلَّ وَ لَاجُ أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ

تَحْفَافًا

عُلُوِّ فِي الْحَبَاتِ وَفِي الْمَمَاتِ  
كَانَ النَّاسَ حَوْلَكَ حِينَ فَامُوا  
كَانَكَ قَائِمٌ فِيهِمْ خَطِيبًا  
مَدَدَتْ بِدَبِّكَ نَحْوَهُمْ أَحْفَالًا  
لِعِظَمِكَ فِي النُّفُوسِ تَبَيَّنَ نَرَعِي  
وَسَعَلَ حَوْلَكَ الْبُيُوتُ لِبَلَا  
وَلَمَّا ضَاقَ بَطْنُ الْأَرْضِ عَنْ أَنْ  
أَصَارُوا الْجَوْفَ بَرَكَ وَأَسْنَابُوا  
وَلَمْ يَرْقُبْ جِدْعَكَ فُطْ جِدْعًا  
وَمَا لَكَ شُرْبَةً فَأَقُولُ نَسْفِي

وَفُودَ نَدَاكَ أَبَا مِ الصَّلَاتِ

وَكُلُّهُمْ قِيَامٌ لِلصَّلَاةِ

كَدِّهَا إِلَيْهِم بِالْهَبَاتِ

بِحِفَافٍ وَحُرَاسٍ ثِقَاتِ

كَذَلِكَ كُنْتَ أَبَا مِ الْحَبَاتِ

بِضَمِّ عِلَالِكٍ مِنْ بَعْدِ الْمَمَاتِ

عَنِ الْأَكْفَانِ ثَوْبَ السَّافِيَاتِ

تَمَكَّنَ مِنْ عِنَاقِ الْمَكْرُمَاتِ

لِأَنَّكَ نَضَبَ هَطْلٍ الْهَاطِلَاتِ

این قصیدہ با اختلاف بعضی کلمات در ابن خلکان و تاریخ عتبی و تاریخ ہفتی و تجارب سلف  
ہندو شاہ نجوی نقل شدہ و این چند بیت مستحجاً در اینجا درج گردید

احفافاً

وَفُودُ

باجه غزاله طائع را از خلافت انداخت و بجای او ابوالعباس احمد الفاضل بالله بن

اسحاق بن لمیته بن المعتمد را در ۱۲ رمضان ۳۸۱ بخلافت برگزید

## الفاضل بالله بن (۳۸۱-۴۲۲)

در عهد خلافت القادر بالله در تمام صفای ممالک اسلامی حوادث بسیار واقع شد و بعضی از آنها

منقرض گشت و بجای آنها دول دیگر روی کار آمدند ولی تمام ممالک جز در قلمرو حکومت فاطمی مصروف

بعضی نواحی جزئی دیگر خطبه بنام القادر بالله خوانده میشد

در این دوره مملکت سامانیه و ماوراءالنهر روی ضعیف نهاد و دولت غزنویه باوج ترقی رسید

و دولت ایک خانیه در ماوراءالنهر نیز یافت <sup>تفصیل انمطلب در شرح انواع خراسان</sup>

باز نموده خواهد شد سلاطین ممالک اسلامی که معاصر القادر بالله بودند بدین قرار است

در آندلس سلسله اموی حکومت داشتند تا ایام حکومت هشام بن حکم ملقب به (المؤید) <sup>(۳۹۹)</sup>

پایان رسید و بجای او (المهدی) محمد بن عبد المجید بن عبد الرحمن ناصر <sup>بن</sup> (۴۰۳) حکومت

کرد و المستعین بالله سلیمان بن حکم بر او بشورید و قرطبه را از او گرفت و میان آنها بمحاربت

شورش و اضطراب برقرار بود تا مهدی کشته شد و عهد تعیین در (۴۰۸) پایان پذیرد  
و بلاد اندلس میدان کشمکس میان عقاب امویین و علویین گردید

در مصر شام خلفای فاطمی سلطت میکردند و سه نفر از آنها یعنی العزیز بالله ابو منصور  
نزار (۳۸۵-۳۸۶) و پسرش الحاکم بالله ابو علی منصور (۳۸۶-۴۱۱) و پسر  
الظاهر لا عز از چهره الله ابو الحسن علی (۴۱۱-۴۲۷) با بقا در بنی عباسی ضرورت

در این دوره حکومت نجاشیه در زبید بجای سلسله بنی زیاد تشکیل شد و از حدود (۴۱۲-۵۵۳)  
یا (۵۴) طول کشید و موسس این سلسله نجاش بن عقبه الموقد از مملوکان حبشی بود که علویین را  
و قصد سلطت افتاد و بتداتنا سینه من را مستخر کرد و پیشرفت حاصل نمود و بمحمان سلطت رسید  
در عقابش باقی ماند و اول آنها یحیی بن نجاش (۴۱۲-۴۵۲) و آخر آنها فاکت بن محمد بن فاکت  
(۵۳۱-۵۵۳) بوده است

باز در این عهد سلطت نیمه مستقل بنی عقیل در موصل تشکیل شد که تحت نظارت بهاء الدوله دیلمی بود  
دولت مروانیه و یار بکر نیز در این دوره جانی بنحو گرفت و دنباله این حکومت از (۳۸۰ تا ۴۸۹)  
طول کشید و بدست سلاجقه انقراض یافت

دیار مُضر نیز مورد نزاع و اختلاف حکام فاطمی و بعض امرای دیگر و بهاء الدوله دیلمی بود  
حلب نیز حالت بلا و مُضر را دشت زیر غالباً مورد مخالفت و کشمکش علویین با بنی مرداس بود  
در اوایل عهد قادر حکومت حلب بدست سعد الدوله بن سیف الدوله از آل حمدان بود - و در حدود

سال ۴۱۲ هـ الدوله ابوعلی صاحب بن مرداس از قبیله بنی کلاب با اتباع خود بدان شهر آمد .  
آنگاه که مردم حلب بر حکمرانان فاطمی شوریدند کار بدست همد الدوله افتاد و به نتیجه حکومت آل  
مرداس در حدود ۴۱۴ هـ در حلب تشکیل یافت تا حدود ۴۷۲ طول کشید و ازین سلسله به عقیل

اشغال یافت

و بر جهان آل زیار سلطنت داشتند و قابوس (شیکر متوفی ۴۰۳ هـ) و ملک المعالی منوچهر (۴۰۳-۴۲۰)  
و عقاب آنها حکومت داشتند

حکومت دیلم آل بویه نیز در عراق عجم فارس و عراق عرب برقرار بود و بهاء الدوله متوفی (۴۰۲)  
و سلطان الدوله و شرف الدوله (۴۰۳-۴۱۵) و جلال الدوله بن بهاء الدوله (۳۱۶-۳۳۵)  
و اشخاص دیگر ازین سلسله هر یک در ناحیه چند تن بعد از یکدیگر سلطنت داشتند  
باجمله القادر بالله در ذی الحجه (۴۲۲ هـ) در ۸ سالگی وفات یافت و بجای او ابو جعفر عبدالله قائم  
بامر الله نشست

الفاتح بامر الله (۴۲۲-۴۶۷) در آغاز خلافتش سلطت عراق بدست جلال الله

دینی بود و پس از وی ابوالجبار مرزبان بن سلطان الله دولت حکومت عراق یافت و بعد از او

ابونصر فیروز لقب الملک الترحیم سلطت عراق یافت و همچنان حکومت عراق بدست آل

بویه بود تا حدود سال ۴۴۷ که طغرل سلجوقی بغداد آمد و حکومت آل بویه را در بغداد خاتمه داد

در این دوره آل بویه بنهایت ضعف رسیده بودند و آثار نفوذ هر روز پدیدار میشد و میان

سپاهیان ترک و دیلم و کرد اختلاف شدیدی ابر یافته بود

سلطت متمم سلاجقه در ممالک اسلامی در این دوره شروع شده است

در زمان خلافت القائم با براندختن بکسای سمری در سال ۴۴۱ واقع شد که از حوادث

عظیمه عراق عرب و مخصوصاً بغداد شمرده میشود و ابن اثیر و مؤرخان دیگر شرح این قضیه تفصیل

نگاشته اند

باری اوضاع دول اسلامی در این قرن که منظور است یعنی از حدود (۳۵۰ تا ۴۵۰) بشمار آورده

که خلافت اسلامی بغداد در دست بنی عباس و لی حکومت و سلطت حقیقی بدست دیلمی بود و در زمان

اسلامی سلسله های مختلف روی کار آمدند و بعضی سلسله با مشروطیت شدند و به مزاحیه پادشاهی متقلیل یا نیمه

منقل داشت ولی غالباً در انحداف بغداد را بکرامت و توانی می شناسند و خطبه بنام خلیفه وقت

نمیخوانند و قیب بزرگ عباسیان خلفای فاطمی مصر بودند که در حوزه خود در نهایت قدرت و غرّت نیریزتند و قلمرو آنها نامی از خلیفه بغداد برده نمی شد

## اوضاع ایران و مخصوصاً خراسان از سال ۳۵۰ - ۴۵۰

در آغاز این دوره یعنی سال ۳۵۰ هجری وضع حکومت ایران بدین طریق بود که برناجیه ایک

سلسله از سلاطین و امرا بدست داشتند و برخی با کمال قدرت و استقلال بعضی نیمه مستقل

حکومت میکردند پای تخت سامانیان بخارا بود و در راه آنهر قسمت عمده خراسان

سلطنت داشتند منصور اول در ۳۵۰ هجری سلطنت نشست و حکومتش تا ۳۷۰ طول

کشید پس از وی نوح دوم (۳۶۷ - ۳۸۷) و منصور دوم (۳۸۷ - ۳۸۹) و عبید<sup>الملک</sup>

دوم (۳۸۹) از سلاطین سامانی محسوبند

حکومت گرگان و طبرستان بدست آل زیار بود که معروف ترین آنها شمس المعالی قابوس<sup>و شکر</sup>

(۳۷۳ - ۴۰۳) از ادبایی معروف ایران فلک المعالی منوچهر (۴۰۳ - ۴۲۰) و مهدوح منوچهری<sup>نیست</sup> (۴۲۰ - ۴۲۳)

(۱) این کلمه بدال ممله است و بواسطه غلط است ابو بکر خوان ز می در مدح قابوس شمس المعالی گوید

ز بار و مرد او بی عَم مناسب

میکند ابطال طغاه غواضب

أَبَسَ ابْنُكُمْ دُشْمَكِرَ وَجَدَكُم

أَمَّا كَانَ مَعْنَى دُشْمَكِرَ لِبَغْضِكُم

در عراق عجم دری و فارس و کرمان و ابها و آل بویه سلطت داشتند  
 در نواحی سیستان عقاب صفاریان سلطت داشتند  
 این بود محضری از اوضاع حکومت ایران در آغاز این دوره

در همان وقت که اوضاع سیاسی ایران بدینگونه بود سلطت غزنویه تشکیل شد و ناصرالدین  
 سبکتگین (۳۶۳-۳۸۴) در غزنه بسند پادشاهی نشست و تفصیلی که در تاریخ غزنویان  
 دیگر مستور است در مدت کمی غالب اطراف غزنین یعنی فغانستار تصرف شد و همچنین  
 بست و قصد اراک بر گشت (۳۶۷) و بر بسط دولت خویش سفیر و دوازمین بفتح عقبار و  
 غزنویان شروع شده است بزرگترین سلاطین بمقتدای این سلسله بمنالدوله سلطان محمود  
 غزنوی است که از (۳۸۷ تا ۴۲۱) سلطت کرد

سلطان محمود خراسان را از دست سامانیه استزاع کرد و عراق عجم را از زیر تسلط دیلمیه برپا  
 آورد و در (۴۲۰) رمی اتصرف کرد و پسرش مسعود بن نصر صفهان فرستاد و حکومت  
 صفاریان را در سیستان خاتمه داد و سیستان را ضمیمه تنفهرات خویش نمود و حکام طبرستان و گرگان را



دست نمانده خویش ساخت با بجمه دولت پناه و تکیه شکل داد که شامل اغلب نواحی ایران و تمام فغانستان و قسمت عظمی از هندوستان بود

سلطان محمود در (۴۲۱) فوت کرد و پس از وی میان دو پسرش امیر محمد و امیر سعید و بر سر تاج تخت مخالفتی رخ داد و تفصیلی که در تاریخ پستی و گردیزی و غیره مسطور است بالاخره سلطنت بر امیر سعید قرار گرفت و دولت امیر سعید در (۴۳۲) خاتمه یافت و سلاجقه روی کار آمدند و بوضع ملوک الطوائف ایران خاتمه دادند و بزرگترین مملکت پناه در سلا میرا تشکیل دادند تا جائیکه بنو گزیده (نظام الملک وزیر اجرت ملاحان بسجون برخراج نطاکه نوشت و آن سخن مشهور است که جهت ضبط ملک و فسحت آن کرده بود تا بر وزیر کار با بازگویند)

در تمام این مدت خراسان و خاصه نیشابور که بنوشته یا قوت در بجم البلدان بهترین شهرهای این ایالت بود میدان تاخت و تاز و جنگ و قتل و غارت بود و خاندان سامانیه گرفتار سنازعات داخلی و خارجی شد چه از هر طرف سرداران سپاه گاهی سر از طاعت می سپیدند و بزد و خور و شعول میشوند و از طرف دیگر امرآ و پادشاهان مجاور در صد دست اندازی بمالک سامانیه برسانند

و انصاع سامانیان را و چارچشلال می ساختند در زمان منصور بن عبد الملک اول

( ۳۵۰ - ۳۶۶ ) دشمن نیرومندی برای این سلسله پیدا شد و آن عبارت بود از

( البتکین ) از غلامان سامانیه که در خراسان از طرف امرای سامانی سردار می شدند

و ی با امیر منصور از در مخالفت در آمد و منصور منصب او را در خراسان به ( ابو الحسن بجمجو )

داد و ویران جنگ البتکین فرستاد البتکین غزنه را گرفت و امارت مستقلی

تشکیل داد و سپاه امیر منصور جنگید و بر آنها غالب شد

دولت سامانیه از طرف عراق هم گرفتار زحمت دیالیه بود با بجمجو دولت سامانی از طرف مغرب

و چار دیالیه و از جانب شرق گرفتار غزنویان و در داخله در خطر امرا و سرکرگان پشاه بود

عهد منصور بدین حالت پایان رسید و نوبت بنوح بن منصور ( ۳۶۶ - ۳۸۷ ) رسید

امیر بنوح وزارت ابو الحسن عتبی داد و این کار برخلاف میل ابو الحسن بجمجوی امیر اهلی

خراسان بود از این جهت میان عتبی و بجمجو که در تنی آغاز شد و بنوشته گزیده میان آنها

گردنی شد عتبی منصب امارت به ( ابو العباس حسام الدین )

در تبّه حجابیه (فائق) داد ایرنوح هم ابو الحسن سیمجور را که ایرالا مراخی خربان بود  
 عزل کرد تفصیلی که در تواریخ خوانده ایم فخرالدوله دیلمی با قابوس دشمنی از بیم غصه الدوله  
 پناه به ایرنوح سامانی برده بودند ایرنوح بجای آنها سپاهی بسرکردگی ابوالعباس  
 تاش و فائق فرستاد قشون دیلمیه بعد از آنکه مدتی در محاصره بودند ناگهان پیرن  
 آمده حملاً سختی کردند سپاه سامانی را در هم شکسته و فائق فرار کرد و ابوالعباس تاش هم  
 تاب مقاومت نیاورد و مغلوب شد

ایرنوح مجدداً سپاهی جمع آوری کرد و بشخص وزیر (ابو الحسن عتبی) بجنگ دیلمیه فرستاد  
 (ابو الحسن سیمجور) که در باطن با وزیر عداوت سخت داشت با فائق همدست شد و نگاه که  
 دیلمان بخربان میآمدند عتبی بکشت و خربان «از قتل وزیر سرپا پا ز شورش و غوغا  
 و آشوب گشت و از هر طرف جنگ و شنه برخواست  
 ایرنوح در کار خود حیران ماند و عاقبت رای او بر این قرار گرفت که حکومت (مشاور) را  
 ابوالعباس تاش و (بلخ) را بفائق و (هرات و قنستان) را ابو الحسن سیمجور داد

ابو الحسن سیجور در گذشت و پسرش « ابوعلی سیجور » که در فتنه انگیزی و آشوب طلبی چابک  
 پدر بود و امارت خراسان نیز قائم مقام پدر گردید . دوباره در خراسان میان ابوعلی  
 سیجور و حسام الدوله تاش خجک سختی در گرفت و بلاخره تاش خجک نزد فخرالدوله دلمی رفت  
 و از طرف او حکومت کرگان برقرار گشت و همچنان در حکومت ماند تا سال ۳۷۹ بدرود حیات  
 بعد از مرگ تاش میان کرگانیان و خراسانیان جنگی عظیم رخ داد و نوشته گزیده ( قتل عام )<sup>(۱)</sup>  
 ابوعلی سیجور باز در خراسان بنای فتنه انگیزی گذارد و با فائق خلجک و درانمهرم حش  
 و فائق سلجگر بحث

### ملوک خانیه و ائمه الهه

ما گفته ایم که یکی از دشمنان بزرگ سامانیه و از جمله علل شورش خراسان ملوک ترک و ائمه  
 بودند که از آنها در کتب مؤرخین ملوک ( خاقانیه ) و ( خانیه ) و ( آل خاقان ) و ( ایلک  
 خانیه ) و ( آل افراسیاب ) تعبیر شده است  
 اولین پادشاه این سلسله ( بغراخان ) است که تاش نوشته ابن الاثیر

(هَامُزُ مِنْ سَلْمَانِ) و بقول ابن خلدون (هَامُزُ مِنْ فَرخَانِ) (فرخان)

بوده است . بفرخان لقب ترکی اوست و لقب سلایمش از دارنجداد (شهاب الدوله) بود

و یا سخت او شهر (بلاساغون) بود بلاد ترکستان شرقی را تا حد و چین در تصرف داشت چنان

که ترک با ملوک سامانیه جنگ کرد عاقبت بخارا را گرفت ولی چون هوای بخارا نبردش سازگار نبود ترکستان

برگشت و در عرض او در سال ۳۸۳ قمری فوت یافت (ابن الاثیر)

بعد از بفرخان ایک خان برادرزاده یا خواهرزاده او و بقول بعضی برادر او بجانش نشست

دوم او معاصر سلطان محمود غزنوی بود . نام اصلی ایک خان (نضر بن علی بن موسی بن سید)

و لقب سلایمش شمس الدوله بوده است از سال (۳۸۳- تا ۴۰۳) در ماوراءالنهر سلطت کرد

و با سلطان محمود بر تقسیم ممالک سامانیه محاربت داشت عاقبت کار ماوراءالنهر برادر و خوارسان بر

محمود و در ارگش ملوک خانیه از ۳۸۰ تا ۴۰۹ در ماوراءالنهر سلطت کردند و بدست خوار <sup>شاهی</sup>

معرض شدند و دولت سامانیه بدست این طایفه منقرض شد ملوک این سلسله بی مستقل <sup>گاه</sup>

باج گزار سلجوقیه و قرقطانیان ماوراءالنهر و گاه با جلزار خوارشاهی بودند

و تاریخ آنها با سه سلسله غزنویه و سلجوقیه و خوارزمشاییه کاملاً مرتبط است<sup>(۱)</sup>  
 این قسمت را راجع بسلسله خاقانیه بر سپیل جمله معترضه آوریم زیرا که پاره از مطالب بعد متوقف  
 بر دانستن این مطلب بود

گفتم که ابوعلی سیجور با فائق جنگید و او را بسنج هزیمت داد  
 ابوعلی بهین اندازه مایه غشاش قناعت نکرد بلکه بغراخان از ملوک خانیه ماوراءالنهر را برگزین  
 خربان تحریض کرد . بغراخان بجنگ ایرنوح آمد و سپاه نوح منهرم شدند  
 فائق هم که سرکردگی سپاه سامانی را داشت با بغراخان همراه شد و بالاخره بغراخان در سال<sup>۳۸۳</sup>  
 بخارا را گرفت و ایرنوح فرار کرد . پس از وفات بغراخان مجدداً ایرنوح بخارا برگشت -  
 این مرتبه ابوعلی سیجور و فائق با یکدیگر میزد و بجنگ ایرنوح برخاستند  
 ایرنوح بسجلیکن و پسرش محمود پناه حجت و آنها بحمايت دی بخارا فرستاد فائق و سیجور منهرم  
 شده بغرالدوله دیلمی سپاه بردند ( ۳۸۴ )

ایرنوح سپهسالاری خربان را بسجلیکن و لقب سیف الدوله را بمحمود داد محمود بنشاپور و ابوعلی

سیمجور فائق جنگ دی آمدند و باز خراسان و مخصوصاً نیشابور و سیدان جنگ گیر و دار گردید  
 محمود در پست از میت شد ولی بعد پدرش سبکگین نیشابور آمد و سیمجور فائق را براند  
 نوح بن منصور در ۱۳ ح ۳۸۷ بخارا در گذشت و منصور دوم (ابو اسحاق شهنشو  
 بن نوح بن منصور بن عبد الملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بن احمد بن سید بن سامان  
 ۳۸۷-۳۸۹) بجای او نشست

پس از وفات ابو علی سیمجور جانشین او در شته انگیزی فائق در بر هم زدن اوضاع خراسان  
 (ابو قاسم سیمجور) بود که در ایالت خراسان طمع داشت چون منصور امارت خراسان  
 به (بکتوزون) داد ابو قاسم با وی جنگیده ولی منهرم شده بغیرالدوله سپاه برد  
 امیر منصور فائق را تقرب داد و بعضی امرای دیگر بواسطه این امر وجهات دیگر رنجیدند و  
 (ایک خان) را که جانشین بغرا خان بود بر تخریب بخارا تشویق کردند ایک خان بخارا  
 بگرفت و منصور فرار کرد ولی فائق سپاهی گرد کرده ایک شکست داد و بر منصور مجدداً بخارا

مرحمت نمود  
 ابو قاسم سیمجور مجدداً هوای خراسان کرد و با (بکتوزون) جنگیده و باز منهرم قهستان گریخت

سیف الدوله محمود غزنوی بم با (مکتوزون) جنگ کرد و حکومت شیبور را بخود تخصیص داد  
 در این شانها فائق و مکتوزون شفق شده ایر منصور را کور کرده از میان برداشته و بجای او  
 عبد الملک دوم بنشاند (۳۸۹) سلطان محمود که همواره در خراسان طمع داشت و لیکن  
 نمیتوانست که علناً برخاندان و آل النعم خویش خروج کند . در این موقع بعنوان کین  
 خواستن برخاست و فائق و مکتوزون را مغلوب نموده کیره خراسان را ضمیمه قلمرو  
 سلطت خویش ساخت و سلطان مطلق خراسان و غزنه شد . و امارت خراسان را  
 برادر خود (ایر نصر) سپرد

اسمعیل بن نوح از بازماندگان سامانی میخند کرد و فری کرد و لی گاش بجائی رسید  
 همین اسمعیل یک مرتبه با ابوالقاسم سیجور شفق شده بجنگ ایر نصر و آل خراسان آمدند و لی کاری  
 از پیش نبردند و بالاخره ابوالقاسم سیجور سیر شد و اسمعیل فرار کرد  
 از طرف دیگر فائق و مکتوزون که با و راء انهر سرار کرده بودند الملک بزرگ گشته با سبجرا آمد  
 و عبد الملک اسیر کرد  
 بدین ترتیب که گشیم دولت سامانی در حدود ۳۹۰ پایان رسید



بعد از این تاریخ باز خراسان میدان مبارزه برای دو حریف جنگجوی تازه یعنی غزنویان و ملک  
 خانیّه ماوراءالنهر شد سلطان محمود بنده اباایک خان از در صلیح سازگاری درآمد  
 و چون نفوذ عمده دید با او بجنگید و ملک خان منهرم شد و بالاخره حکومت غزنوی در خراسان

و خانیّه در ماوراءالنهر استقرار یافت

مردم خراسان هنوز نفوذ حتی کشیده بودند که مجدّد افسنه عظیم خراسان و قباثل ترک  
 هجوم بدان سرزمین کردند زیرا پس از وفات سلطان محمود در ۴۲۱ و در عهد سلطان مسعود  
 غزنوی (۴۲۱-۴۳۲) گذشته از فتنه داخلی میان مسعود و امیر محمد که بغیر دزدی مسعود خانیّه و  
 زکات سلجوقی که مسکن آنها داشت قبیحان بود و خیرادر ماوراءالنهر اقامت داشتند و  
 قدرت سلطان محمود مانع از دست اندازی آنها ببلاد پر نعمت خراسان بود و خیرا همچون سیل  
 روی خراسان نمادند و تدریجاً وارد شهرهای بزرگ مانند بلخ و نیشابور و مرو و هرات شدند  
 سلطان مسعود ابتدا اعتسالی این کار میکرد و سخن آلودن ایشان گوش نمیداد حتی اینکه

نوشتهٔ بهمنی مسعود از شی شاعر را که گفت

مخالفان تو موران بدنما شدند برآور از سرموران بارگشته دمار  
مده ز ما نشان زین پیش در روزگار بر که اثر دها شود در روزگار یابد مار

بحسب انداخت و تاریخ قایم درهٔ مسعود هر چه بهتر و شیرین تر بقلم توانای ابو الفضل دیر

بهمنی در تاریخ ناصری نوشته شده است

بالاخره مسعود در صدد جلوگیری برآمد آنگاه که کار از کار گذشته بود و مکرر از سلاجقه شکست خورد تا اینکه در سال (۴۲۹) در شب بونام طغرل سلجوقی خطبه خواندند و روز

بروز بر ضعف دولت مسعود و ترقی اوضاع سلجوقیان برآمد و تا اینکه در سال (۴۳۲)

بالمه دست غزنویان از خراسان کوتاه شد و سلطنت این ایالت بدست سلاجقه افتاد

اوضاع خراسان در عهد سلاجقه نیز چندان آرام نبود بلکه پیوسته عثاش در آن حادث  
میگشت و لیکن قدرت سلجوقیان مانع این بود که سلطنت یا امارت خود بر آنه بدست دیگران

پفت

این بود مختصری از اوضاع سیاسی ایران و مخصوصاً خراسان در این سنوت (۳۵۰-۴۵۰)  
و چنانکه دیدیم در این مدت پیوسته ایران و خاصه ایالت خراسان میدان کارزار و زد و خورد  
امراء و سلاطین بوده است

## اوضاع مذهبی ممالک اسلامی در نیمه اول دو قرن چهارم و پنجم اول فرسخ هجری

(۳۵۰-۴۵۰)

غرض از این فصل روشن کردن شمه از اوضاع مذهبی است در قلمرو دول اسلامی خاصه ایران .  
و ضمناً احوال خراسان که وطن اصلی و محل اقامت (شیخ ابوسعید ابوالخیر) بود معلوم خواهند  
شد بهمان نسبت که اوضاع سیاسی دول اسلامی مخصوصاً خراسان در این مدت دچار برج و مرج و فتنه  
بود اوضاع مذهبی هم قرین هتلاک بوده و ارباب مذاهب مختلفه اسلامی دائم با یکدیگر در  
زد و خورد و کشمکش بودند و گاهی این مشاجرات منتهی بکشتارهای سخت و قتل و غارت‌های  
ناهنجار میگرددید

اگر چه حشلاف از آریان مسلمانان بنا فاصله پس از رحلت حضرت خمی مرتبت صلوات الله علیه

آغاز شد لیکن بیشتر اثر این جهل و نادانی عباس ظاهر گردید در این دوره مذاهب گوناگون وجود گرفت هر روز فتنه تازه تشکیل میشد و تکفیر دعوی است و نبوت میکرد و از آنجا که (ساع کفر و دین بی شتری نیست) جمعی بخواه دور او بگریختند و بالاخره روز بروز جهل و نادانی و شجاعت مذہبی افزوده میشد فرقه های اسلامی همه بجان یکدیگر مشتاده بودند نزاع شیعه و سنی اشعری و معتزلی صاحب حدیث یعنی داوودیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه با صاحب ای و قیاس یعنی حنفیه در فروع و حیانا در اصول مذہب با هم ختلاف شدید داشتند

مثلاً (معتزله) برخلاف (اشاعره) قرائن مخلوق حادث میدانستند و دیدار حق را بکلم (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) منکر بودند و برای خداوند عالم صفات ذات و صفات فعل میسرند و افعال عباد را منوط با شیا محض میگفتند و گروهی ازین فرقه بفضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام معتقد بودند شیعه در غالب اصول مذہب با معتزله همراه و با اشعریه مخالف بودند و خود شعب بسیار با سامی مختلف مانند (زیدیه) و (کیسانیه) و (سمعیلیه)

و غیره داشتند (کراتیه) مانند (مثنیه) و (سیبانیه) جزو فرقی شبهه

شمرده میشوند فرقه ای خوارج و ارباب بدع نیز بسیار بودند

باجمعه بر شعبه از مذاهب اسلامی خود مقسم بفرق گوناگون میشد که باهم و همچنین با شعب دیگر اختلافات بسیار داشتند

این احوال روز بروز در شدت بود و اختلافات و شاجرت مذہبی در قرن چهارم و پنجم هجری بنهایت شدت رسید

در این دوره که مورد بحث است اختلاف شیعه و سنی بالا گرفت و کاتبعل و رتہای سخت کشید آل بویه مذہب تشیع داشتند و در ترویج این مذہب کوشش پلغ میکردند . مغزالدوله ملی چون بر بغداد تسلط شد و زمام سلطت را بدست گرفت در مرکز قه ارا بل سث و جماعت اعلان تشیع کرد و در بکوحه رواج مذہب سث و در مرکز خلافت عباسی که بحاکم مرات مذہب نام شیخین ابدون احترام یاد و علف معاویہ را لعن کند و علی علیه السلام را بر صحابہ دیگر فضیلت بد مغزالدوله در سال ۲۵۱ امر کرد که در ساجد بغداد این عبارت را نوشد

( لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَلَعَنَ مِنْ غَضَبِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهَا فَدَكَا وَمَنْ مَنَعَ مِنْ أَنْ يُدْفَنَ الْحَسَنُ عِنْدَ فِرَجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَمَنْ نَفَى أَبَا ذَرٍّ الْغَفَارِي وَمَنْ أَخْرَجَ الْعَبَّاسَ مِنَ الشُّورَى )

واین خود علناً لعن معاویه و یحیی بن بود و خلیفه الطمع نه نیز بهیچ وجه قدرت مخالفت و حکومت  
نداشت مردم بغداد که اهل سنت بودند شبانه عبارت مذکور را حک کردند و

مغزالدوله بشورت وزیرش ( ابو محمد مهلبی ) فی الجمله از زندگی عبارت کاست و شما

باین معنی قناعت کرد که ( لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لِإِلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ) و هیچکس اصراً بخلاف معاویه مور لعن مترا انداد

در سال ۳۵۲ فرمان داد تا روز دهم محرم کاین را بشد و در هم غرادر حنین بن علی

علیه السلام را بر سر اسراحت و نیز امر کرد که در ۱۸ ذی الحجه جشن باشکوه بنام

عید غدیر بر پا کردند ( تاریخ الامم الاسلامیه ص ۳۸۲ ج ۲ )

باین ترتیب مذبح تشیع در مرکز خلافت بغداد در و اج روز فزون یافت و در عید خلافت

طاع و زمام داری غزاله و له دلمی چنانکه پیش گفتم تشنه شیعہ و سنی در بغداد بالا گرفت  
و کار بجنگ و جدال خونین انجامید و ترک و دلم بجان یکدیگر میزدند و جمع کشیری در این غوغا  
کشته شدند و محله ( کرخ ) که مرکز شیعیان بود بدست غوغا اهل سست سوخته شد  
در این گیر و دار با و برج و برجا خلع اسلامی هم قدرت مدخلت مستقیم داشت و کسی بجز  
او گوش نمیداد و بالاخره عضدالدوله بغداد آمد و تشنه را خاموش ساخت

در حمله ایران نیز نظیر این آشوبهای مذهبی حکم فرما بود فقهای خراسان غلبه از پرده  
مذهب ابوحنیفه و طرفدار اصل سست و جماعت بودند و بعضی از فقهای عراق در صولت  
مغرله داشتند در خراسان فرقه های ( شافعی ) و ( کرآمی ) و ( مشرلی )

نیز وجود داشت که هر کدام از آنها امام و پیشوای بزرگ داشتند از آنجمله در زمان محمود  
غزنوی ( خواجه ابوکر استحق ) (۱) رئیس کرآمی و ( قاضی صاعد ) رئیس اصحاب ائمه و در وفیض  
بودند که حکایت آنها با شیخ ابو سعید در اسرار التوحید (۲) آمده است

(۱) خواجه ابوکر بن استحق کرآمی محمد بن استحق بن محمد بن طایفه کرآمیته پشاور در زمان سلطان  
محمود غزنوی بود ترجمه خالشان را بعد از نقل خواهیم کرد (۲) اسرار التوحید ص ۱۳ طبع و النشر ثروت کویت  
در بطر زبورغ

از جمله فرقه ای متمم این دوره یعنی (۳۵۰ - ۴۵۰) قرمطه و فاطمیین مصر بودند که خلافت  
اسلامی بغداد سخت مخالفت داشتند

خلفای فاطمی مصر در تحکمه تشیع و طرفداری از آل علی علیه السلام و اهل سنت و جماعت مخالف بودند  
و بنحو شده خلافت بنی عباس از میان بردارند و همانقدرت و نیروی آنها بجای سید خلافت  
بغداد را سرزل ساخت و از نجات خلفای عباسی فاطمیان مصر را برگیرند و دشمنان خود میترسند و آنها را قرمطه  
میخواندند زیرا نسبت بدین غالباً در آن زمان به (قرمطی) تعبیر میشد (۲)

(۱) ظهور قرامطه در زمان خلفه معتد عباسی شد و از احکام این گروه است حلال شدن شراب نشستن  
تن از وصفت جنایت و منحصر انستین و روزی در روز نوروز و مهرگان و تحویل حج و قبله بسوی بیت المقدس  
و افزودن آن محمد بن الحنفیه رسول الله در اذان و بر امت محمد از این گروه رنج عظیم رسید یکی آنکه ابو  
طاهر می از این طائفه در زمان معتد عباسی که خودش هم کمر از ابو طاهر بود در روز نوبه مغاضبه بر مسلمین  
تجاج مکه که بگزاردن مناسب قیام داشتند ریخت با جمعی از گمراهان و غوا که همراه داشت باشند آن مساکین را  
از دم تیغ و سنان بگذرانند اجسادشان را بعضی بچاه زمزم ریخت و بعضی را طعمه کلاب ساخت و حجر الاسود را بضر  
دوبوسی که در دست داشت بشکست و پاره های آن را با خود برداشت و در قریه بیت سال فاند حجر الاسود پیش آن طائفه  
بودند در زمان مطیع عباسی بعد از آنکه پنجاه هزار دینار در سرخ گرفتند با اهل اسلام رد نمودند

(۲) اطلاق اسم قرمطی بر اتباع مصریتن از اخراعات اشرار بنی عباس است زیرا که فاطمیین مصر را بطریق  
در مذهب غیر از طریق قرامطه و بنی عباس بواسطه حد مدکی در دفع نسبت این طائفه محضرها ساختند  
و در کتب ایشان سخنان که در دوازده معتقدان نشان گفتند (از پیشاورد در حاشیه بهیمن ص ۱۸۳)



سلطان محمود غزنوی که بعقیده بعضی خود باطن از فرقہ (کرامی) بود بمقتضای سیاست وقت از مذہب سنی و جماعت کلاماً طرفداری و با مخالفان بدفئاری میکرد و نوشته پستی گشت گرد جهان کرده قمری یعنی مخالفان خلافت بنی عباسی را سبقت تا سخت عقاب کند

دستان (حسنک وزیر) نیشابوری که از مواقع بسیار و کثرت تاریخ پستی است نموداری از مخالفت عباسیان با فاطمیان مصر باشد (۱)

باسمکه در همان غوغای مذہبی شدت حکمفرما بود و سرچشمه اختلافات بیشتر نزاع علوی و عباسی و قمری و رخصی و غیره بود

چون حکومت آل بویه در بغداد خاتمه یافت و زمام امور بدست سلاجقه و شاد فی الجمله اثنی عشری و سنی فروخت زیر سلسله جباران این نهضت بیشتر همان آل بویه بودند ولی سلاجقه کلاماً طرفدار خلافت عباسی شده و حرمت خلیفه وقت را کاملاً نگاه میداشتند

از زمان سلاجقه بعد مذہب تسنن در ایران مجد کمال استقرار داشت و ارباب مذہب فرعی دیگر چندان رونقی نداشتند

آما فاطمیان مصر همچنان در شبکه تشیع بر مخالفت بودند و پیوسته تا بکمال مختلف که غالب آنها

(۱) رجوع شود به تاریخ پستی ص ۱۷۵ چاپ طهران

صنعه دینی و طرفداری از آل علی علیه السلام ثبت نرجم خلفای بغداد شدند  
 فنتر بسا سیری<sup>(۱)</sup> که در بیان سنوات ۴۷۴-۴۵۰ در زبان قهائم  
 با مرانده واقع شده و از حوادث سخت ناگوار بغداد شمرده میشود یکی از مظاہر همان  
 مخالف فاطمی و عباسی است

ابو الحارث بسا سیری اصلاً ترکی از امرای بغداد و بکدلت و شجاعت نام بردار بود  
 بیان او و (رئیس الزوسا) وزیر القائم با مرانده وحشتی قائم شد و هر روز زیاده گشت  
 تا کار بطغیان بسا سیری کشید و از دار اخلافه شقّطع شد و بسواد پرون و پش و سپار  
 مردمان بکشت و دیهار باج و هر چند خلیفه استمالت کرد سودی نخبید و لشکر سپار  
 گرد او جمع شدند و در عراق و خوزستان او را بر بردهای کردند<sup>(۲)</sup>

چون کار خلیفه دشوار شد متوسل بطغرل سجوقی گردید طغرل بغداد آمد و بسا سیری از  
 فرات گذشته بخلیفه فاطمی مصر در آنوقت یعنی المستنصر بالله معین اظهار بدین بیعت

(۱) شرح این واقعه در ابن الاثیر و تاریخ ابوالفداء و تجارب السلف مسطور است

(۲) تجارب السلف ص ۲۵۳

مشترک بمسیری اگر اجماع شود و وی اقبال بسیار مدد کرد

در سال ۴۵۰ (۱۰۵۹ م) (براسم نیال) برادر طغرل سلجوقی بعقیده بعضی تبحرک فاطمیان مصر  
بر برادر یانغی شد و طغرل ناچار بدفع او پرداخت چون طغرل بکنک برادر خود مشغول شد  
باسیری باعدت و عدت سپار و عراق عرب نهاد و شکر خلیفه رشکست بغداد  
بگرفت و ریات سپید که شعار فاطمی بود برافروخت و نام اشتر بن ابی فاطمی خطبه خواند و  
(رئیس الرؤسا) را با صورتی قطع بکشت و جمع کثیری از شیعه و سنی گرد او جمع شدند  
باسیری در بغداد قتل و غارت فراوان کرد کار بر قائم خلیفه سخت دشوار شد بالاخره  
طغرل سلجوقی چون از کار مشنه داخلی و طغیان برادر پرداخت روی سبب ادناس  
و با باسیری جنگ کرد و تصادف او را بگرفت و بکشت

از قبیل این وقایع که غالباً رنگ نهضت دینی داشته است در قرن چهارم و پنجم هجری  
در ممالک اسلامی سپار رخ داده است منطوقاً فقط نشان دادن نمونه از آنهاست

نمایی بود

اما اختلاف علما با ارباب تصوف در رد و راه پیش از آنست که در نتیجه توان شرح داد

و کتب تاریخ و تذکره مملو است از قایمی که میان علماء و ارباب مذاهب فرقه صوفیه و ادب  
 ارباب این مسلک مورد تفسیق و تکفیر و غلبه گرفتار شکنجه و آزارهای سخت میشدند که  
 گاهی قبل قطع منی میشد و کمتر اتفاق افتاده است که یکی از بزرگان صوفیه شری  
 پیدا کند و زندگانی وی بدون مخالفت و کشمکش و بی سروصدا بگذرد

دستان تکفیر شیخ ابوسعید و محضری که علماء برای حکم قتل او تمام کردند و توقع سلطان  
 محمود غزنوی در این باب که در کتاب (اسرار التوحید) آمده نمونه است از مخالفت علماء  
 و ائمه دین بفرقه صوفیه این منازعات پیش از عصر ابوسعید و بعد از وی  
 هم برقرار بود و در اغیاب کتب سپار تا لیف شده است که شاید بعد از این سببها  
 شارکنیم خلاصه سخن بیکه از ۳۵۰ تا ۴۵۰ که عصر زندگانی شیخ ابوسعید است  
 مملکت ایران و مخصوصاً خراسان میدان جنگهای سیاسی مذهبی بوده و بر مردم این  
 سرزمین در آن عهد کمتر سالی گذشته است که از حوادث مهم خالی باشد  
 در این دوره علمانی که شمه از اوضاع عشق ارشون کردیم نابغه ادب و دانش اعمی

(شیخ ابوسعید ابوخیمر) که این جزیره متضمن ترجمه احوال اوست (مهمند)  
 در سرزمین خربان طلوع کرده و شب تابان وجودش همه جا روشن ساخت و گمراهان را  
 نور هدایت را بنمائی نموده است

فَقُلْ لَا تُكْرِهُوا مَا سَنَّهٗ فَمَطَّلُ الشَّمْسِ مِنْ خُرَاسَانَ

### موقع جغرافیائی مِهْنَه

مِهْنَه در خربان نام چند موضع است از آنجمله دیه است در تربت حیدریه که گویند  
 قبری در آنجا بنام ابوسعید است لیکن قطعی است که مولد و مکن و دفن شیخ ابوسعید  
 ابوخیمر معروف قصه دیگری بوده است بنام (مِهْنَه) از توابع خاوران یا خابران  
 میان ایپورد و سرخس و در کتاب اسرار التوحید که ماخذ مهم احوال شیخ ابوسعید است  
 دلیل این معنی بسیار توان یافت و این مِت منسوب بشیخ است که میفرماید  
 سر تا سر دشت خاوران جاری نیست کش با من روزگار من باری نیست

یا قوت در معجم البلدان در باب (میهنه) ینویسند

(بالفتح ثم السكون وفتح الهمزة والنون من قرى خابران وهى ناحية بين ابيور وخرس

قد نسب اليها جماعة من اهل العلم والتصوف منهم ابو سعيد سعد بن ابى سعيد فضل الله بن ابى النحر

والبوش طاهر ونامن اهل التصوف وبنه وكان بعد حريصاً على سماع الحديث وطلبه وجمعه

فسمع ابا القاسم عبد الكريم القشيري وغيره ذكر ابو سعد فى شيوخته قال ولد فى سنة (۴۵۴)

ومات فى سنة (۵۰۷) فى رمضان (۵۰۷) از نقل تمام عبارت یا قوت منظور گیریم

در باب تعیین نام شیخ ابوسعید بعض اختلافات او داشتیم بعد هم در باب سخن خود می گفت

اینگ میروا زیم بمطالب دیگر

## کفنا من خشنبین

بخش اول اشتقاق لغوی و اصطلاحی لفظ (صوفی)

لفظ صوفی بحسب اشتقاق لغوی مشتق است از (صوف) که در کتب لغت تفصیل معانی آنرا

نوشته اند (لسان العرب) ینویسد (الصوف للضان وما شبهه - الجوهري تهذيب

والتصوف اخص منه - ابن سیده التصوف للغنم كالشعر للمعز والوبر للابل والجمع صوف

وقد يقال الصوف للواحدة على تسمية الطائفة باسم الجمع حكاه سيبويه ( جامع به معانی این  
 صوف ) بمعنی شتم گوشت و نظر آنست . و شاعر میگوید

حلبانة ركبانة صفوف      تخلط بين وبرٍ و صوفٍ

استاد بزرگوار سید احمد ادیب پیشاوری حرمته الله علیه گوید

دُشید و بر کند از بنه در هر چرا که چشم و بر      مِنْ كُلِّ ذَاتِ الدَّرِّضَانِ مِنْ كُلِّ ذَاتِ الشَّعْرِ

و نیز لسان العرب می نویسد      صوف البحر شئ على شكل ذن الصوايحواني واحدة صوفة

و من الابديات قولهم لا اتيك مابل بحر صوفة ( مقصودش از ابديات )

عبارتست که در مورد دوم و بیشکی مطبوعی گفته میشود مانند لا افعله ما ان حراء مكانه

فاموس در لغت صوف ، بمعنی پشم این مثل تازی نقل میکند ( خرفاء و جدت صوفاء )

و نمیشد در مورد شخص نادانی گفته میشود که مالی را بدست پاورد و تباها کند

صالح می نویسد ( و صوفه ابو حنی من نصر و هو الفوش بن مر بن اد بن طابنجه بن الیاس بن نصر

کا نو ایند منون لکعبه فی السجایله و یحیزون الحجاج ای یفیضون بهم کان یقال فی الحج حیزوی )

و «افاضه» و عبارت صحاح ازین معنی است (افاض الناس من عنفات الی منی ای دفنوا)

پس جوهری در این معنی بیتی از (اوس بن معز السعدی) نقل میکند

وَلَا يَمُوتُ فِي التَّعْرِيفِ مَوْقِفَهُمْ حَتَّى يُقَالَ أَجْزُوا آلَ صُوفَانَا

و در لسان العرب نیز این بیت را همچنین بلفظ (صوفان) نقل کرده است لیکن فیروز آبادی

عمر بن سکنده که صحیح (آل صفوان) است نه (صوفان) و ترجمه قاموس گفته فیروز آبادی را

رد کرده و از مجمل ابن فارس و اساس البلاغه زنجشیری گواه آورده است که (صوفان)

غلط نیست و عمرض جوهری را بر سیر و زبانی غیر وارد شمرده است <sup>فیروز آبادی و جوهری</sup>

بهر حال یکی از معانی (صوفه) هم نام مردی است که در عصر جاهلی خدمت گزرا کعبه بود

و احیاناً همراهی سیکرده اند و نیز از عبارات معموله عربیت که گویند

(أَخَذْتُ بِصُوفِ رَقَبَتِهِ) یعنی گردن او را گرفتم یا موی پشت سرش را گرفتم<sup>(۱)</sup>

و نیز از معانی (صوفه) قبیله ایست که نسب همه افرادش یک شخص مثنی نمیشود بلکه از

قبائل پرکنده گردیده اند و در این معنی لسان العرب می نویسد (وقیل صوفه قبیله

اجتمعت من فئاء قبائل) فیروز آبادی در معنی (صوفه) دو وجه استمال میدهد

(۱) چنانکه دیگر نیز بجای صوف در عبارت نقل شده لغویین جوهری در معنی آن نوشته اند رجوع شود لسان العرب صحاح الثم



یکی ( ابو حنیفه ) من مضر ... کانوا یجدون لکعبه و یخیزون کحاج فی کجایته انخ و دیگر ( قوم )  
من فناء لقبال تجمعوا فتشکوا کتسک الصوفه )

باجمله لفظ ( صوفه ) چند معنی پیدا میکند همه آنها را با اشتراک معنوی لغوی توان یک معنی  
برگردانید که همه را باب لغت جوهری از همه محض تر بنویسند ( الصوف للثاء و الصوفه  
خض منه ) و کلمه ( صوفی ) از حیث معنی لغوی مبوب بصوف یا صوف است

بمعنی پشمینه پوش یا پشم فروش و مثال آنها که در معنی نسبت مملو است

**اشتقاق لفظ ( صوفی ) بمعنی فردر مخصوص**

آنچه گفتم همه اشتقاق لغوی ( صوفی ) بود و اما اینکه اشتقاق ( صوفی ) اصطلاحی یعنی  
فرقه مخصوص تصوف از چه کلمه است و وجه تسمیه فرقه مخصوص بدین نام چیست اقوال مختلف  
در این باب بنظر رسیده است

بعضی گویند لفظ ( صوفی ) از ماده ( صفا ) مشتق است و این عقیده بحسب موازین

اشتقاق ظاهراً درست نیست زیرا کلمه ( صفا ) ناقص و اوی و ( صوف ) اجوف و اوی است

اگر اینکه قلب گمانی شده باشد و دلیل درین مورد برای قلب گمانی نداریم

بعضی گویند مشتق از لفظ ( صفة ) است ( اهل صفة ) یا ( اصحاب صفة ) جمعی از قری  
اصحاب حضرت رسول بودند که منزل و خوابگاه آنها در صفة مسجد پیغمبر بود و برای خوردن شام  
آنها حضرت رسول میان خود و بعضی اصحاب که مکن داشتند تقسیم میفرمود (۱)

و کلمه ( صوفی ) بمعنی سرده مخصوص منسوبت بهمان اصحاب صفة ایشول هم مطابق  
قواعد صرف و اشتقاق ظاهر صحیح نظر میرسد چرا که نسبت بصفة ( صوفی ) نیست  
زخمی در اسس ابلاغه برای تصحیح این نسبت مینویسد ( فقیل مکان الصفة  
الصوفیة بقلب احدى الفاتین فاواللثقیف ) جمعی معتقدند که کلمه ( صوفی ) منسوب  
بهان ( صوف ) بمعنی پشم و چون پطائفه پشمینه پوش بوده اند بدین نام خوانده  
این اشتقاق مطابق قواعد صحیح نظر میرسد اما اینکه در تعاد وجه تسمیه همین معنی بوده است  
یا چیز دیگر جای تردید است

تفسیری از بزرگان قدما می نویسد ( ولا یشهد لهذا الاسم اشتقاق من جهة  
العربية ولا قياس الظاهر انه لقب ومن قال اشتقاقه من الصفا او من الصفة <sup>(۲)</sup> فبعيد

(۱) خوارزمی ص ۱۲۸ و نیز مینویسد شایرزم ابوهريرة و دوات بن اسقع و ابو زر الغفاری (۲) و بعضی نسخ ( الصفة )  
ظاهر بهمان صفة است

من جهة القياس اللغوی ... وكذلك من الصوفی لا نفهم له یخصوا بلبسه  
 پس عقیده قشیری اینست که ریشه اصلی (صوفی) عربی نیست و از صفایا صفه یا صوف مشتق  
 شده است ابن خلدون بکلام قشیر را نقل فرموده و میگوید

قلت والاظهر ان قبل بالاستشفاق انه من الصوف وهم في الغالب مخلصون بلبسه  
 لما كانوا عليه من مخالفة الناس في لبس فاخر الثياب الى لبس الصوف  
 عبارت ابن خلدون در بسم برخلاف آنچه غالباً از آن فهمیده اند تصریح بقیسی شتقاق عربی ندارد  
 بلکه این معنی را ترویج نموده و میفرماید بر فرض شتقاق عربی ظاهر است که از (صوف) مشتق باشد  
 نه اینکه قطعاً عربیت و علت ظهور بسم ظاهر است چه بطوریکه گفتیم (صوفی) مطابق قواعد  
 شتقاق با صفایا صفه درست در نیاید

سماعی «کتاب الانساب» میگوید (فمنهم من قال من الصفا والصفوة ومنهم  
 من قال من بني صوفة)

از معشری هم در اساس البلاغة پس از معنی صوفه و آل صفوان که خدمتگزاران کعبه و حجاج

وَابْنُ مَرْكَبٍ وَعِبَادَتُ بُوْدَه اَنْدِیْنُوید (وَلَعَلَّ الصَّوْفِیَّهٗ نَسَبُوا اِلَیْهِمْ تَشْبِیْهًا

لَهُمْ فِی النَّسْلِ وَالتَّعْبُدِ

پیر جمال اوستانی هم که یکی از بزرگان مؤلفین صوفیه است این احتمال را که صوفی مأخوذ

از «بنی صوفه» باشد نقل میکند

این اشتقاق هم ظاهراً راه بجائی می‌برد زیرا «بنی صوفه» مردمی خدمت‌گزار و غلبه‌ایز به

و عبادت بوده اند و جماعت صوفیه را با آن مردم مناسبتی هست - لیکن بطور قطع و

یقین و بضرر قاطع هم نمی‌توان یعنی پذیرفت و گفت که علت واقعی تسمیه همین بوده است

بعضی معتقدند که ریشه اصلی کلمه (صوفی) یونانیست و از (سویا) بمعنی حکمت و (سوس)

بمعنی حکیم آمده است و کلمه (فیلوف) هم مرکب از (فیل) و (سوا) بمعنی دوست داشتن حکمت

و همچنین لفظ (سوفسطائی) از همین ماده مشتق است

افعال دیگر نیز در این باب هست که بر نقل آنها فائده مترتب نبود لذا از بسط کلام خودداری می‌کنم

نگارنده احتمال می‌دهد که غالب این مناسبات در وجه تسمیه (صوفی) چندان بیهوده نیست



## بخش دوم

تاریخ پیدایش تصوف در اسلام - و اول کسی که لفظ صوفی بر او طلاق شد و اول کسی که این لفظ را بمعنی مخصوص در کتاب خود استعمال کرده است

در این بخش سه مطلب را یاد آور می‌شوم

تاریخ پیدایش تصوف      تصوف بمعنی عام نوعی از تزهّد و ترخیص است که از دیر

و پرنیز کاری منبسط می‌شود      و این معنی در تمام ملل و ادیان کم و بیش وجود داشته است

ایرانیان قدیم و مجینس یونانیها چنینها همگی کعبه مردم زاهد از دنیا گذشته باشند که غالب آنها دشمنان قوم بودند و در اثر ریاضت نفس و جمعیت حواس و علل روحانی دیگر از این طبقه مردم کامی کارهای خارق العاده سر میزد که نشأ حیرت عامه بود

این دسته از مردم دارای کمینوع معتقدت اعمال مخصوص بودند که اغلب با عقاید عمومی تفاوت داشت

مشرّب فلسفی افلاطون یونانی و حکمای پسروی ایران و مجین عقاید بوداییان هند مردم

دعوت ریاضت نفسانی و ترک هوی و هوس و مجاهدت معنوی و تصفیه خلقت میکرد  
 و هر چه بالاتر میرویم هم می بینیم که این معنی بطور عموم در اغلب ادیان و مذاهب قدیمه وجود  
 داشته است پس برای پیدایش روح زهد و پریزکاری ریاضت خلقاتی در بشر نمیتوان  
 تاریخی معین بدست آورد و نمیتوان ملتی بخصوص را معلم حقیقی باقی طوئف ملل عالم پنداشت  
 از طرف دیگر ارتباط عقاید و دستگاهی افکار روحانی ملل را بیکدیگر نیز نمیتوان انکار کرد  
 زیرا ملل عالم از دیر زمان گاهی در اثر حوادث تاریخی بیکدیگر نزدیک شده و علوم و معارف و آداب  
 و عادت از یکدیگر گرفته اند  
 باجمعه توان گفت که روح زهد در هر ملت و هر آئینی روحانی وجود داشته نهایت اینکه در هر  
 قوم بشکلی جلوه کرده و در هر زبان بنامی خوانده شده و در اسلام بصورت تصوف و سلوک  
 خاص درآمده است اما سرچشمه تصوف اسلامی از جنبه علمی عمومی همانا دین و پریزکاری  
 و ریاضت مخصوصی است که غالباً در تحت اصول و قواعد فلسفی تنظیم شده است ولی پیداست  
 که در بدو هر پیش از یکدیگر اعیان فاسل ترند و کار نبوده و بدینجه بصورت مجموعه آداب دین

مخصوصه درآمده است در اینکه عقاید فلسفی ایرانیان قدیم و یونانیان و هندیان هم تاحدی  
در تصوف اسلامی نفوذ کرده است جای تردید نیست اما اینکه هر کس برای خود سرچشمه اصلی  
وطن و ملت خویش بشمارد خطاست

کلیف مستبح سببی اصل تصوف اسلامی از ناشی از عقاید ارباب کینه و ربهانان عیسوی  
شمارد یکی میگوید تصوف از هندوستان بمالک دیگر رفته است بعضی می نویسند که  
منبع اولی عقاید صوفیه فلسفه فلاطونی قدیم یا فلاطونی جدید است پاره از ایرانیان  
معتقدند که روح تصوف از ایران بسیار ملل رسیده است

بالاخره هر کس با جهت شخصی یا بنظر ایهیت دادن بوطن و ملت خویش اظهار عقیده در این  
موضوع کرده است که هیچ وجه موجب طعن نیست و آراش خاطر شخص مدتی کنجکاوی نمیشود

ما برای اینکه بهتر بتوانیم حقایق را بدست بیاوریم شما (تصوف اسلامی) را در نظر بگیریم و از  
مفهوم وسیعی که این معنی دارد و در تمام ملل و ادیان عالم ثبت و ضعف موجود است صرف نظر نکنیم  
قطعی است که پیش از تصوف در ایران هم پس از اسلام مربوط به همان تصوف اسلامی است



تصوف اسلامی در دو فرقه شیعه دینی وجود گرفته نهایت آنکه منشأ اصلی در هر فرقه امری مخصوص بوده است

در اهل سنت و جماعت ریشه اصلی تصوف همان تبعه و تقشف و روح و روع و تقوی است  
ولیکن در شیعه مطلب دیگری هم بر این معنی علاوه شده است و آن عبارتست از حقیقت  
(ولایت) و دستداری ائمه دین که گاهی بحد فراط رسیده است

شیعه امام حق خود را که بعد از او زبان متصوفه به (امام قوت) و (ولی امر) و (قطب)  
و (پیر کامل) تعریف شده است در هر کار پیشوای خود و در تمام احوال و نواهی واجب الاطاعه  
میدانند دستداری امام و توجه پیشوای مطلق یکی از اصول سلسله فرقه متصوف است  
پس ریشه اصلی تصوف در اسلام همان روح تزهد و تواریع است که کم و بیش در اغلب مذاهب  
و ادیان وجود دارد ولیکن در اسلام بصورت مخصوصی جلوه گرفته که در هیچ کجای دیگر از مذاهب  
و نحل موجود نیست و از خصائص اسلام محسوب میشود

## فرق تزهد و تصوف

میان زاهد و صوفی فرقی بسیار است از آنجمله اولاً وجهه اصلی غایت مقصود زاهد

انصرف از لذات و شهوت دنیوی و تحمل رنج و سختی در این عالم است برای استرجعت در نشأه  
 اخروی و امید بخیم فخرت اما غایت قصوی و مقصود نهائی (صوفی) اشتراق در معرفت  
 حق سبحانه و تعالی فی الله است زاهد میگوید (از پی عفتی دنیا بگذرید) چه  
 نعمت دنیا از کهن تابو چون گذر نیست نیززد و بجو  
 اما صوفی میگوید (دوست مارا و همه نعمت فردوس شمارا)

ثانیاً شخص زاهد پیوسته در پیم و امید است و لذات دنیوی را از پیم عتاب نکشید و بخوا  
 از خوف سطوت الهی لرزانست اما صوفی پیوسته غرق بید رحمت است ازین رو  
 خوشحال و فارغ اقبال است میکند و درین حال بهشت را نصیب خویش میداند  
 نصیب است بهشت اینجا شناس بود که مستحق کرم است بکار نهند  
 و اگر بکفرش نسبت دهند میگوید  
 زاهد هیچ توئی یا ز کفر هیچی  
 بیا که رونق این کارخانه کم نشود

ثالثاً حقیقت زهد و پرهیزکاری کناره گیری از نعم دنیا در تمام ادیان وجود دارد  
 اما تصوف بمعنی خاص نهضت فکری تازه است که در زیر لوای اسلام وجود گرفته و بدرج صورتی

مخصوص پیدا کرده است و ازین نظر توان گفت که تصوف مخصوص به اسم است و در این دیگر

موجود نیست  
 تفکر کلامی علی سیدنا کریم الله تعالی عرف مباهار علی بدین

چنانکه عارف با زاهد نسبت با عابد نیز تفاوت است و این سه لفظ یعنی (عارف) و (عابد) و (زاهد)

در عرف حکماء و دانشمندان هر کدام موردی خاص استعمال شوند

ایشان رئیس ابوعلی سینا (متوفی ۴۲۸) در تشریح این سه گروه ابهامتین تعبیر

ذکر کرده و در (النمط السبع) فرماید (المعرض عن الدنيا ولذاتها يخص باسم

الزاهد والمواظب على فعل العبادات من القيام والصيام ونحوها يخص باسم العابد

والمصرف بفكره الى فساد مجرب مسند بما للشر في نور الحق في ستره يخص باسم العارف

و قد يتركب بعض هذه مع بعض ) مقصودش اینست که حیثیات مختلف است و گرنه

ممکن است که کیفیتهای اسم عابد باشد و هم زاهد یعنی اسم از لذت دنیا و حی چشم پوشد و هم زاهد

عبادی موطب باشد و در تعقیب سخن مذکور نیز فرماید (والزاهد عند غير العارف

معامله ماكانه يشترى بمناخ الدنيا مناع الاخرى وعند العارف نثره ماعما  
 يشغل سره عن الحق وتكثر على كل شئ غير الحق والعبادة عند غير العارف معامله  
 ماكانه يعمل في الدنيا لاجرة ياخذها في الآخرة هي الاجر والثواب وعند العارف  
 راضه ما له من وقوى نفسه المتوهمة والمنحيلة ليجرها بالتقوى عن جناب الغرور  
 الى جناب الحق )

گفتیم که سرچشمه اصلی تصوف سلامی همان زهد و ریاض است اما اینکه از آغاز تا انجام  
 یکحال باقی مانده و فکر یک منوال جاری بوده است یا تطوری خاص پیدا کرده حق نیست  
 که بگوئیم تصوف در ابتدا از زهد و تقوی و روح پنداری منبث شده اما بتدريج  
 با افکار فلسفی و عقاید روحانی بعضی خل و گیر نیه آمیخته شده است

ایرانیان بنوشته تمام مؤرخین بزرگ مهمترین عامل و حامل علوم و آداب در اسلام بودند  
 و این جمله از آثار معتقدان است که حمله العلم فی الاسلام اکثرهم العجم  
 از طرف دیگر هم می بینیم که غالب کتب علمی و سواد پند ایران و یونان و هند عبرتی ترجمه شده  
 و در دست مسلمانان قرار و همین معنی باعث شد که بزرگترین نهضت علمی در اسلام پیدا کرد

عقاید روحانی فلسفی مل ایران و یونان و هند در فلسفه اسلامی تأثیر نمایان کرده و از این جهت شیون  
انکار کرد که تصوف اسلامی با آنهمه آمیختگی با افکار فلسفی از تحت تأثیر عوامل فکری مل دیگر خارج  
نیشاده است پس یک کلمه باید گفت عامل عمده تصوف در اسلام همان عقاید اسلامی است

اما بعضی افکار فلسفی که از ایران و یونان و هند بسین رسیده بود آتشیخته شده و مخصوصاً تحت  
پروش ایرانیان نضج کامل یافته است تا جائیکه کم تصوف صورت علمی خاصی بخود گرفته و سائل  
این علم نیز مانند سایر علوم و اداب تدوین شده و بصورت کتب و رسائل درآمده است  
ازین جهت می پسیم که ابن خلدون علم تصوف را در ردیف سایر علوم که در اسلام حادث شده  
از قبیل علم کلام علم فقه علم حدیث و غیره نوشته است<sup>(۱)</sup>

## اغانر تصوف در اسلام

از مطالب گذشته چنین نتیجه می گیریم که تصوف بمعنی فرقه خاص از خصایص دین اسلام است  
ولی فلسفه دینی و روحانی ایرانیان در آن کاملاً مؤثر شده است  
اما مفهوم وسیع زهد و تقصد در تمام ادیان عالم وجود داشته و خصوصاً با اسلام و ایران ندارد

(۱) مقدمه ابن خلدون لمبع بیروت ص ۶۷ تا ص ۷۴

حال پسیم که تصوف در اسلام از چه وقت پیدا شده و اول کی که اورانام صوفی معنی  
اصطلاحی خوانده اند کیست

در این مورد باز عطف توجّهی مطالب گذشته لازم است زیرا بطوریکه باز نمودیم اصل تصوف  
در اسلام از منکّ چشم پوشی از رخارف نبوی ناشی شده و همچنین از آغاز اسلام در عصر  
خود پیغمبر صلوات الله علیه در میان بعضی افراد سلیم مخصوصاً فقرای مهاجرین وجود داشت  
منظر کامل این معنی همان صحاب صنف در مسجد پیغمبر بودند که بقرع و پنوائی و زهد و پیرای  
می ساختند و غلب عبادت اشغال داشتند و معروفست که آنها غالباً لباس شمشینی در می کردند  
و جامه خود را با بایف و جث می دوختند هائی این شخص و ترجمه احوال آنها در بسیاری از  
کتاب تاریخ آمده است و از همه فصل تر و مهتر حافظ ابو نعیم صفهائی در کتاب حلیه الاولیاء  
هائی آنها را با اخبارشان ترتیب حروف معجم ضبط کرده است

از جمله شایر اهل صنف سلمان فارسی ابوذر عمار صیب ابوهریره بلال  
خباب حذیفه بن یمان ابوسعید خدری بشر بن خصاصیه ابو موسیه بودند

در کتاب کشف المحجوب جمعی از اهل صنف را بر که ام با تعریفی خاص ذکر کرده است (۱)  
 ولیکن بیچکدام از آنها را بنام (صوفی) اصطلاحی ننمودند و این اصطلاح قطعاً پس از قرن اول  
 هجری درست شده است

## نصوف اصطلاحی در قرن دوم هجری ایجاد شد

آنچه از مطالعه کتب تاریخ و تذکره و از روی تصریح بعضی مؤرخان بزرگ بدست میآید این است که  
 تصوف اصطلاحی استعمال لفظ (صوفی) بمعنی فرقه روحانی خاص در سن دوم هجری شروع  
 یافته و پیش از آن تاریخ اگر چه حقیقت و مفهوم واقعی لفظ موجود بوده و لیکن این اصطلاح جاری نبوده است  
 از ادھر عهد اموی نهضت های فکری و دینی شروع شد و در عهد عباسی اول (یعنی از سال ۱۳۲  
 تا قرن سوم هجری که بهترین دوره های عباسی است) شدت یافت و غالباً سر و صوتی بخود گرفت  
 از جمله این تحولات و نهضت های فکری مسئله تصوف بود که در این عهد بصورتی مغرب و فرقه روحانی درآمد

(۱) ص ۹۷-۹۹ و همو می نویسد اگر جمله ایشان را بگویم در از گرد و شاخ ابو عبد الرحمن محمد بن حسین سلمی که انتقال  
 طریقت و کلام شایخ بود و دست تاریخی کرده است ابراهیل صنف را آنقدر شایسته و فضائل و ساهی و کنی پا آورده اما سطح بن  
 ابی بن عباس را از جهت ایشان گفته است و من بدل و را دوست ندارم که هست آنکس ام المؤمنین عایشه رض  
 وی کرده بود

سبب این بود که مسلمانان از هر ملت و طائفه مجذوب حقیقت اسلام بودند و سنت نبویه  
 پیغمبر اکرم را از جان و دل پذیرفتند و در زمان خلفای راشدین و عهد صحابه همان سنت  
 برقرار بود و زمامداران و بزرگان اسلامی شیوه خود پیغمبر را معمول میداشتند

اما در زمان بنی امیه راست معنوی روحانی تبدیل سلطنت مستبده عربی گردید و خلفای  
 بنی امیه اغلب با حکام و قوانین دینی که تنها سرمایه پیشرفت اسلام و علت اعلی گردیدن مل و  
 طوایف امم بدین اسلام بود بی اعتنائی کردند و بسبب آداب پیغمبر و صحابه عالمقدار  
 پشت پا زدند و حرص بر جمع زخارف دنیوی و توجه بدنیایمان دنیائی که در نظر پاک پیغمبر و خلفاء راشدین  
 دوی از پس حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بشیرتی ارزش نداشت و قرآن مجید

وَمَا هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ  
 الْحَيَّوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ پیغمبر میفرمود من اخذ الدنیا استخفافاً  
 بِالْآخِرَةِ فَلَهُ النَّارُ و علی بن ابیطالب در حق آن میگفت فی حلالها  
 حساب و فی حرامها عذاب و عمر و شباب از آن مبالتکیر



بالاخره همان زخارف که دین اسلام بی انداز جعیر میسر و در نظر خلفای اموی بی انداز هود  
 اہمیت قرار گرفت خلفا و عمال و حکام اموی دوست نشاندگان آنها و بالاخره تمام  
 آن کسانی که قدرت بر جمع ثروت مال و منال و نبوی داشتند غرق در جمع زخارف و نہک  
 در شہوت دنیاوی گردیدند

از طرف دیگر سلطنت مستبدہ عربی با ملل غیر عرب نہایت ذلت و خواری قرار یسجد  
 و کتب تواریخ مملو از شرح بد رفتار یہای عرب در عہد اموی با ملل غیر عرب است  
 اینہا ہمہ سبب شق عصای سلیم و تفرق کلمہ گردید و جمعی از روحی حس وطن دوستی و بری  
 حفظ شخصیت ملی و جمعی از راه طرفداری از حقیقت دین و جمعی در سوای ریاست و سلطنت  
 و بالاخرہ ہر دستہ بدعیہ بر ضد حکومت عربی اموی قیام کردند و از او آخر عصر اموی <sup>نہضتہا</sup>  
 سیاسی و ادبی و دینی شروع شد

تصوف ہم از جملہ نہضتہا و تحولات فکری و دینی است کہ در این وقت آغاز شدہ است  
 پیدایش تصوف در حقیقت نہضتی بود بر ضد دنیا پرستی امویان و پست پازدن آنها با حکام

و سنن سنیه اسلام این خود در آغاز کار بود ولی بعد با اشکال دیگر در آمد و با خرد نگری  
 بنمود گرفت که خرب صوفیه را از سایر خراب فرق دینی و فلسفی متمایز کامل داد  
 عالم شهیر ابن خلدون در شرح علم تصوف و تاریخ پیدایش آن در اسلام مینویسد

( هذا العلم من العلوم الشرعیة الخادمة فی الملة و اصله ان طریقه هؤلاء القوم انزل  
 عند سلف الامة و كبارها من الصحابة و التابعین و من بعدهم طریقه الحق و الهدایة  
 و اصلها العکوف علی العباداة و الانقطاع الی الله تعالی و الاعراض عن زخرف الدنیا  
 و زینتها و الزهد فیما یقبل علیه الجمهور من لذذ و مآل و مجاہ و الا تفرد عن الخلق فی  
 الخلوة للعبادة و کان ذلك عامّا فی الصحابة و السلف فلما فتش الاقبال علی الدنیا فی القرن  
 الثانی و ما بعده و جنح الناس الی مخالطة الدنیا اخص المقلبون علی العباداة باسم الصوفیة  
 و المتصوفة ) (۱)

پس می بینیم که علامه ابن خلدون گفته ما تصدیق میکند صریحاً میگوید که علت پیدایش تصوف  
 در اسلام این بود که در قرن دوم هجری شیوه مرضیه بزرگان صحابه و تابعین متروک ماند و اقبال

بر دنیا جمع زخارف دنیاوی شیوع یافت و گسائیکه برخلاف سنت معموله اهل زمان خود قرار  
 کرده بعبادت و ترک دنیا قبال کردند بنام صوفیه و متصوفه اخصاص یافتند  
 پس معلوم شد که اصطلاح صوفی، و فرقه (متصوفه) در سن دوم هجری معمول شده پیش  
 از آن لقب صوفی بمعنی خاص مصطلح نبوده است

آنانکه می پسندم اشغال سلمان فارسی و اوایل قرن دوم هجری را بعضی کتب تاریخ و تذکره  
 ب لقب صوفی میخوانند نه از باب اینستکه سلمان و اوایل حسن در زمان خویشان بدین لقب خوانده  
 میشد بلکه بواسطه شباهت اعمال و اقوال آنهاست با گسائیکه بعد از بنام صوفی خوانده شده اند  
 و مؤلفان قرون بعد بحسب مصطلح زمان خویشان تعبیری کرده اند - نظیر بمعنی که مؤلف تاریخ  
 یا ترجمه حال در حق کسی بحسب اصطلاح عصر خود و مطابق اصطلاح آن شخص تعبیری کرده باشد مخصوصاً  
 در فرق مذهبی و شارب علمی و فسادان داریم

اول کسیکه در مسالین ب لقب صوفی نامیده شد  
 بشرحی که گشیم بدیش نحد تصوف در اسلام متعلق است بقرن دوم هجری پیش از آن تاریخ  
 هم اهل زهد و عبادت و تارکان دنیا بوده اند ولیکن ب لقب صوفیه خوانده نمیشدند

و همچنین پیش از اسلام هم اصل زهد و تواریع در ادیان وجود داشته لیکن فرقه متصوفه  
با آداب و افکار و عقاید مخصوصه از مشخصات آئین اسلام است

مثلاً فرقه مرغان و زباده که نوشته و بستان المذاهب در فارسی بهامی و اثر درون  
روشندل یگانه پن و بغت هندی رکشیر و انالیکانی میخوانند  
اگر ما خدیج صحیح داشته باشد عین این تصوف نیست که در اسلام وجود گرفته است هر چند بعض  
عقاید و افکار هم با یکدیگر نزدیک باشند حقیقت مطلب را در نیغی قبل ازین گفته ایم و مکرارش  
تطویل بلا طائل خواهد بود

و همچنین آنچه در کامل ابن اثیر (ج ۱) در ضمن ترجمه نوح شمه از حال افریدون ذکر کرده گفته است  
اول کسیکه در اصفی نام نهاده اند اوست بنظر ساس استواری ندارد

صاحب قابوسنامه مینویسد (۱) «و شنیدم که اول کسی که اصل این طریقت نهاد و گشت کرد  
غزیر پیغا مبر بود تا بصفا می وقت بد انجامی رسید که جووان او را پسر خدای تعالی خواندند خاک  
در دامن ایشان باد و شنیدم نیز که در ایام رسول م اصحاب صفه دوازده گس بودند مرتفع پوش  
در رسول با ایشان بجلوت بسیار شستی و آن قوم را دوست داشتی

آنچه ازین مقوله گفته میشود یا ازین بابست که گویندگان نویسندگان به صلاح زمان خود خیری گفته اند یا ازین بابست که زهد و تقشف عمومی را با تصوف خاص مخلوط کرده اند و هزاره گذشته گیری را صوفی خوانده اند و گرنه لقب (صوفی) و تشکیل ضرب متصوفه در اسلام پیشتر از قرن دوم هجری نیست و

یکی از دشمنان اروپا (۱) میگوید عقاید و فلسفه تصوف اسلامی از زمان ذوالنون مصری (۲) شروع شد و بعد جلال الدین عینی مولوی بلخی خاتمی و هر چه بعد از مولوی پیدا شده است همه شروح و تعلیقات بر افکار گذشته گان میباشد

ذوالنون مصری از بزرگان صوفیه شمرده میشود و لیکن وی اول کس نبود که بلقب (صوفی) خوانده شد زیرا تاریخ وفات او به خلاف اقوال از سال ۲۴۵ تا ۲۴۸ (۳) نوشته شده است

(۱) اولیری (۲) مولوی بلخی در فتوی حکایت بزرگان بزرگ ذوالنون مصری اسجد نغزو و کفش برشته نظم کشید  
اینچنین ذوالنون مصری افتاد کاغذ او شور چون نو بزد خلق را تاب جنون او نبود آتش او ریشهاشان میر بود  
چون که در پیش عوام آتش فدا بند کرد و دش بزرگان المراء حکم چون در دست زندان افتاد باجرم ذوالنون بزرگان افتاد  
چون قلم در دست غداری بود باجرم منصوب برداری بود انج

(۳) رجوع شود باین خلکان

دیش از این تاریخ هم بزرگان سپار در این طائفه بودند که بنام صوفی شهرت داشتند و رسماً  
داخل حزب متصوفه شمرده میشوند

اما حسن بصری <sup>(۱)</sup> که بنوشته ابن الاثیر در ۸۷ سالگی بسال ۱۱۰ هجری فوت یافت اصلاً  
در البقیع صوفی نمیخوانند هر چند از بزرگان زهاد و محبوب میشد و از بیعت امام ابوتهاشم قسری در  
کتاب خود حسن بصری را در جزو مشایخ طریقت نیاموده و شاید در تمام رساله خود پیش از چهار پنج  
مرتبه نام از وی نبرده باشد و بر فرض اینکه مشرب تصوف داشته بنام صوفی مشهور  
نبود و مایخوایم اول کسیکه بدین نام شهرت یافته است بشناسیم

اما اویس قرنی <sup>(۲)</sup> که در عصر حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه میزیست با اینکه جمعی وی را  
سرسلله شسته از تصوف میشناسند وی نیز بنام صوفی معروف نبوده و بلکه در کشف  
المحجوب ص ۱۹ منویسد (اقاب است و شمع دین ملت اویس قرنی رضی الله عنه از کبار مشایخ  
اہل تصوف بود و اندر عهد رسول صلوات الله علیه بود) بنا بر همان اصل است که گفتیم بی مؤلفان

(۱) ترجمه احش در ابن خلکان تفصیل مسطور است (۲) شرح احوال وی در تذکره الایستاد شیخ عطار

و نفحات الانس جامی و مجالس المؤمنین مذکور است

بحسب اصطلاح زمان خود درباره کسی عبارت میکنند و این معنی دلیل نیست که آنکس در زمان خودش هم با اصطلاح زمان مؤلف شهرت داشته باشد

مجملاً آنچه در باب اولین کس بلقب بصوفی در اسلام حدس زده میشود پیش از قرن دوم هجری یا بعد از آن تاریخ غالباً خطاست و از همه نسبت نزدیک تر بواقع همانست که مولانا عبد

جامی از بزرگان علماء و شعرای قرن پنجم هجری در کتاب نفیس (نفحات الانس) نگاشته است

اولین کس که در اسلام بلقب صوفی مشهور شد ابو هاشم صوفی

(ابو هاشم صوفی) از اعظم رجال صوفیه قرن دوم هجری و عاصریان ثوری و اولین کس

بود که بلقب صوفی شهرت یافت

و نفحات الانس<sup>(۲)</sup> میگوید (ابو هاشم الصوفی بکفایت مشهور است شیخ بوده و هم در اصل

(۱) نورالدین، عمادالدین جامی همدادی از محله دشت صفهان بودند جامی در ۸۱۷ هجری

(خرجید) جام و ولادت یافت و در سال ۸۹۸ وفات کرد بهترین ماده تاریخش این است

(دود از خراسان برآمد) که لفظ دود باید از خراسان کم شود

(۲) ص ۲ طبع هندوستان

کوفی است و با سفیان الثوری رحمه الله معاصر بوده و ات سفیان رحمه الله علیه بالبصرة  
سنة احدى وستين و مائة )

در کتاب شذرات الذهب (۱) هم فوات ابو عبد الله سفیان بن سعید الثوری را در ماه  
شعبان سنة اربع مئوسید و یگوید (وله ست وستون سنة) و بنا بر این تولد سفیان  
ثوری در حدود (۹۵) هجری خواهد بود پس معلوم میشود که ابو هاشم در نیمه اول قرن دوم  
میزبسته و با سفیان ثوری معاصر بوده است و سفیان سگفت من تا ابو هاشم اندیده  
بودم نمیدانستم که صوفی چیست

نیز در صفحات الانس و باره ابو هاشم میفرماید (و پیش از دی بزرگان بودند در زهد و در  
معاملت نیکو در طریق توکل و طریق محبت لیکن اول کسی که ویرا صوفی خواندند وی بود  
پیش از دی کسی را این نام نخوانده بودند)

این عقیده از طرف مؤلفان دیگر نیز تأیید شده غالب متحققان بر آنند که ابو هاشم  
کوفی اولین کسی است که رسماً لقب صوفی داشت

و بعضی زمان حیات او بنسب سیلادی در حوالی (۷۷۸) تعیین نموده اند که مطابق با همان



یکصد و شصت و یک هجری می‌شود و در هر قرن این جهان از تمام محکمات در پناه بصوب نزدیکی نماید  
 ابو اسحق ابراهیم بن ادیم بلخی هم در آن زمان می‌زیسته ولیکن دفاتش نبوده شدت لذت  
 رج ۱ ص ۲۵۵ یکسال پس از سیفان ثوری واقع شده است

در پایان این فصل باز هم مکرر میکنیم که غرض ما تصوف و صوفی اصطلاحی است نه نشاء اصلی یعنی  
 تقشف و ریاضت نفسانی و زهد و پرهیزکاری و غفلت از دنیا چه بمعنی در غلبه دیک تمام  
 ایدان عالم وجود داشته و در مذہب اسلام هم از آغاز امر و معاصر خود پیغمبر مردمی اهل دانش  
 و تقوی وجود داشته لیکن آنها را راسخانام صوفی نمی‌نامیدند و استعمال لفظ صوفی و تصوف  
 و ارماد معانی لغوی بوده است و از قرن دوم هجری صورت عربی و نکلہ دینی و فلسفی بخود گرفته  
 و اصطلاح خاصی پیدا شده است

و اولین کسی که رسماً مشهور لقب (صوفی) گردیده همان ابو هاشم صوفی کوفی است  
 قدیم‌ترین کتابی که لفظ صوفی بمعنی خاص در آن استعمال شده است

ظاهر اقدیم‌ترین مؤلف اسلامی که لفظ (صوفیه) را بمعنی خاص بکار برده باشد

جا حظ<sup>(۱)</sup> است در کتاب «البيان والبيان» که بنویسد «الصُّوفِيَّةُ مِنَ النَّسَائِكِ»  
 جا حظ از بزرگان قدماي مؤلفين اسلام است و اگر در کتاب دیگری هم اين لفظ بعني خاص  
 تفسير شده باشد زمان مؤلفش در حد و زمان جا حظ خواهد بود در عبارت جا حظ جمال دیگری هم  
 ميرود وليکن ظاهر همانست که گفتم

## بخش سوم نظرة تصوف از قرن دوم هجری بعد

گفتم که تصوف بعني خاص در قرن دوم هجری در اسلام ظاهر شده است حال بسنيم  
 که از اين قرن بعد چه تغييراتی در عقايد و اعمال و اقوال اين فرقه ظاهر شده و عوامل تطويع بوده است

## سپهر ناهنجری تصوف

ریشه اصلی تصوف همان تعلیمات اسلامی بود و در قرن دوم هجری تصوف صورت منک  
 و عزلت از دنیا داشت تعلیمات اين فرقه در اين قرن هنوز نظام و ترتيب خاص نپذیرفته بود

(۱) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب معروف بجا حظ از ائمه و بزرگان ادب بود و لاؤش در بصره  
 بسال ۱۶۳ و لاؤش هم در آنجا بسال ۲۵۵ واقع شد تاريخ تولد و لاؤش بسنين ۷۸۰-۸۶۹

اما در سن سوم بحری تدبیر بصورت تعلیمات مخصوصه پیدا کرد و یکا تازه و عقاید فلسفی

جدید در آن ایافت

سنة وحدت وجود و فناء فی الله و بتأیاده تعلیمات عرفانی دیگر از قرن سوم

بحری بعد در عقاید صوفیه رسوخ پیدا کرد تا جایی که تصوف هم بصورت فنی و علمی خاصی درآمد

و علماء و بزرگان این سرقه دست بکار تألیف و تصنیف کتب در سائل زدند

پس قرن دوم بحری اعمده پیدایش در قرن سوم را دوره نفع علمی تصوف یاد گرفت

از قرن سوم بعد دوره کمال در شد تصوف محسوب میشود و بنابر این دوره منتهی میشود

بقرن هفتم بحری و عصر مولانا جلال الدین بلخی ۶۰۴ - ۶۷۲

و از زمان مولوی بعد دیگر تغییر نمایانی در تصوف ظاهر نشده و اگر تغییری هم پیداشده

جزئی و غیر قابل اهمیت بوده است

از میان قرون و اعصار اسلامی دوسن چهارم و پنجم نهایت کمال و شد علمی و عملی تصوف خاصا

دارد و این دو قرن بزرگان صوفیه در ممالک اسلامی و مخصوصا ایران پدید آمدند و غالب آنها

از اعظم دانشمندان زمان محسوب میشوند و از خود آثار مهم پراگنده‌اند  
 اهمیت قرن پنجم نیز بیشتر از قرن چهارم است زیرا در نیمه اول این قرن جمعی از سادات و اعظم  
 این سده از قبیل شیخ ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری، شیخ ابوالحسن قاسمی  
 و غیره و غیره میزیستند و مهم‌ترین کتاب در موضوع تصوف یعنی سلسله قشیری در این تاریخ  
 تألیف شد و در نیمه دوم این قرن حجة الاسلام غزالی طوسی (متوفی ۵۰۵) (۱)

ظهور کرد که بزرگترین نابغه علمی و عرفانی آن زمان بود

تصوف اسلام در تحت تعلیمات غزالی دارای افکار نو و عقاید تازه و داخل مرحله جدید گردید  
 از این دوره که بگذریم عهد سنائی غزنوی، معاصر بر شاه سلطان سنجر سلجوقی شروع شد  
 پس از وی دوره فریدالدین عطار (متوفی ۶۲۷) می‌آید و در قرن هفتم هجری بهمنهای کمال برسد  
 در این قرن چندین تن از اعظم علمای و شایرین رجال در ایران و ممالک دیگر پیدا شدند که خود داخل  
 رشته تصوف بودند و آثار تألیف و تصنیف در موضوع تصوف بحد کمال رسانیدند

از جمله شایرین تصوف در این قرن عبارت است از شیخ شهاب الدین سهروردی لُق

(۱) در تاریخ حیات فوت می‌گفته‌اند نصیب حجة الاسلام ازین برای سنخ حیات پنجه و پنج فوات پانصد و پنجاه

کتاب عوارف المعارف<sup>(۱)</sup> و محیی الدین<sup>(۲)</sup> مؤلف فتوحات مکّه و کتب دیگر صدر الدین قونوی<sup>(۳)</sup>

(۱) ابو خض عمر بن محمد بن عبد الله از بزرگان صوفیه بود و در بغداد و بغداد و اندرزهای فیضیه هدایت گران میکرد و یکصد و از باطن و خفاها بهایی بود و در تحت نظر او دار میشد و خلیفه الفاضلین الله نسبت به او را دوست کامل داشت کتاب عوارف المعارف در سیر و سلوک اهل تصوف از آثار اوست که جزو کتب مهمه اینموضوع محسوب است و تولدش ۵۳۹ و فاش ۶۳۲ مکنف دیگر هم بنام شیخ شهاب الدین سرور دمی داریم که معروفست به شیخ شهابی و از بزرگان حکمای شهابی و مؤلف چند کتاب در اینموضوع است مانند حکمة الاشراق تلویحات مطاریحات مباحل التوحید این شهاب الدین در حلب بجزم حکمت گشته شد (۵۸۷) و تولدش در سال (۵۴۹) بود

(۲) محیی الدین ابوبکر محمد بن علی بن محمد و لا نشی شب و ثنبه ۱۷ رمضان (۵۶۰) و فاش ۲۲ ربیع ثانی (۶۳۸) در شوق اشفاق افتاد این محیی الدین معروفست به (عربی) و بعضی او را با محیی الدین ابن العربی که اشفاق در لقب و کسبه نام یعنی (محیی الدین ابوبکر محمد) با محیی الدین صاحب فتوحات اشتباه کرده اند ابن العربی محیی الدین ابوبکر محمد بن عبد الله مغافری است که بنوشته تاریخ یاغی در سال (۵۴۳) فوت یافته است

(۳) شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی معاصر است با مولانای رومی و از آخذ موجوده تاریخ و لا و و فاش بدست نیامد

صاحب شجاع الغیب مولانا جلال الدین بلخی صاحب ششوی متوفی (۶۷۲)

نجم الدین رازی (۱) صاحب مرصاد العباد سعدی شیرازی متوفی (۶۹۱) فخر الدین

عراقی مؤلف لمعات (۲) و بالاخره بابا فضل کاشانی (۳)

(۱) شیخ نجم الدین ابوبکر عبد الله بن محمد رازی معروف بـ شیخ نجم الدین دایه از شاگردان شیخ نجم الدین کبری است که در خوارزم کشته شد نجم الدین دایه پس از فتنه خراسان در اثر حمله مغول به عراق گریخت و بهمدان رفت و در (۶۱۸) چون خبر وصول تاتار بهمدان شنید از آنجا هم فرار کرد و بالاخره عازم بلاد روم گردید و در ظل حمایت علاء الدین کیتب دیلجی بسربرد و در سال (۶۲۰) کتاب مرصاد العباد را بر اربع سیر و سولک در سیوهین تألیف کرد و عمر خود را در بلاد روم سپایان رسانید و در سال (۶۴۵) وفات یافت

(۲) فخر الدین ابراهیم بن شهیار بهدانی از بزرگان عرفا و شعرا و قرن هفتم ایران است و از شاگردان صدر الدین محمد قونوی بود و کتاب (لمعات) از آثار اوست که جامی بر آن شرحی بنام (اشعه للامعات) نگاشته است و نهش در ۸۸۸ واقع شد

(۳) فضل الدین محمد بن حسن کاشانی از بزرگان حکما و عرفا و شعرا و مؤلفان قرن هفتم هجری بود و سائل فارسی عرفانی شیرین دارد از جمله آثارش جاودان نامه ره نجات نامه مراجع کمال نشان نامه ساز و پیرا نشان پربایه پند و نهش ۷۰۷ و کاشان واقع شد

اینها که بر شمریم عموماً از سنادید قوم و مطا هر جسته تصوف و نوائع علمی و ادبی و عرفانی قرن  
هفتم محسوب میشوند

مقصود ما استقصاُ شایسته تصوف نیست چه این خود بطوریکه پیش گفتیم موضوعی است جداگانه که  
بتالیف کتاب مفصلی محتاج است و اگر شما زمان سلطان علاء الدین کیتاب و سلجوقی (۱۱۰۱-۱۱۳۶)  
در دیار روم در نظر گیریم عده بزرگان عرفا از یکصد نفر متجاوز خواهد شد که سانی آنها در کتب تراجم  
رجال ضبط شده است

باجمله تصوف اسلامی در قرن اول از زهد و تقوی مایه گرفت و در قرن دوم پدیدار شد  
و در قرن سوم صورت مسلکی مخصوص پیدا کرد و در قرن چهارم و پنجم شد کامل و نضج تمام یافت  
و در قرن ششم و هشتم بنیتهای کامل رسیده نهایی که تجدید آن در قرن اول نشانده و در قرن دوم  
سبزه شده و تا قرن پنجم نور و زنده شدن است در قرن ششم و هشتم بار و در گردید و آنچه در خور بود  
بشمر رسید و میوه و برداد

از قرن هشتم بعد تدریجاً رو بضعف گذارد و حیانا اگر نا بغه در این رشته ظهور میکرد اثرش متوقی

و غیر دانی بود و اکنون بالمره روز زوال و ضحکال گذشته است مگر اینکه باز از جانی مدد یابد  
و در معنی هم تجدیدی ظاهر گردد

## سیر معنوی یا روحانی تصوف

آنچه نوشتیم پیشتر از نظر تاریخی بود و مقصود این بود که سیر تاریخی تصوف از بدو پدیدش بعد  
شرح دهیم - اینک میخواهیم سیر معنوی یا روحانی تصوف را از آغاز پیدایش بعد پانجم  
تصوف در آغاز امر زهد و تقشف مطلق بود و تحزب فرقه بندی و نظم و ترتیبی مخصوص در آن راه نداشت  
پس بصورت توده و ریاضت آباد و سنن مخصوصه در آمد در این مرحله سیر و سلوک در تحت قواص  
و قوانین معینه داخل شد و لیکن باز اصل محفوظش همان توحش و غلت از دنیا و دنیاوی بود  
از این مرحله هم گذشته و بصورت عرفان در آمد و اصل نسلش معرّفه الله گردید آخرین سر منزل مقصود  
در این مرحله فنا سالک در حق و اشتراق در اسما و صفات است بود از این مرحله هم قدم بالاتر  
گذشت و عقیده وحدت وجود رسید و بعضی متصوفه حیانا از وحدت وجود هم گذشته  
بوحدهت موجود حلول اتحاد معتقد شدند و رفته رفته عقاید ساده اولی بصورت تفکار غایضه  
پروان آمد و تعبیرات و اصطلاحات و همچنین اعمال و رفتارهای بعضی از باب این نحله مخالف طوایف و افق



و ازین جهت کاستنی تکفیر و تفسیق نبطایفه بلکه قتل و حرق شدید گردید

بعضی نوشته اند که تصوف باین ترتیب سیر معنوی کرد که در آغاز امر (زهد) بود و سپس (تصوف)

شد و بعد به (معرفه الله) رسید و بالاخره به (وحدت وجود) خاتمه یافت

این بود خلاصه از سیر روحانی تصوف از آغاز پیدایشش بعد انا آداب و سنن معموله فی

از پیشل خرقه سماع تواجد و همچنین رسوم رباط خانقاه و غیره هر کدام علی حاش

دارد و صوفی در اصل بگونه آرایشها و پیرایشها اندیشه و تدبیر در آن راه یافته است

راجع بآنچه در این فصل نوشتیم نشاء الله در فصول بعد هم سخنی خواهیم گفت تا جائیکه ممکن است تحقیق روشن گردد

### عوامل نظریه در تصوف

تصوف اسلامی در تحت چند عامل موثر تفسیح یافته است اولین عامل مهم در این باب

تعلیمات اسلامی است از پیش و ما هذه الدنيا الا لهو و لعب فان الدار الآخرة هلی

الجنون لو كانوا يعلمون ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي

كل شيء هالك الا وجهه كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال

والاكرام اينما تولوا فثم وجه الله واذا سالك عبادي عني فاني قريب

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ جَبَلِ الْوَرْدِ سُبْحَهُمُ ابَانِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ  
 حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ مَا خَلَقْتُ الْحَيَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ که مفسرین :-  
 (البحر فون) تفسیر کرده اند همچنین آیات بسیار در قرآن مجید داریم که عمود دعوت بتقوی  
 و معرفت الله و تفکر در آیات آفاق و نفس کرده است و جمعی از علمای فقه تصوف آیات  
 سوره کاف را کاملاً تطبیق بر هر حال سیر و سلوک کرده و برای وحدت وجود هم از طوا بعضی  
 آیات دلائلی آورده اند

و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه روایت کرده اند که در حق اهل صفه بی اندازه مهربانی و عطوفت  
 داشت در کشف المحجوب می نویسد (ابن عباس رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلوات الله علیه  
 وقف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحاب الصفه فرمای فقرهم و جهدهم  
 و طبب فلوهم فقال ابشروا یا اصحاب الصفه فمن بغی من ائمتی علی النعت الذی ائتم علیه  
 راضیا بما فیہ فانه من رفقای فی الجنة معنی این خبر آن بود که چون پیغمبر بر ایشان بکثرت  
 و بر بارید بایستاد و خرمی دل ایشان اندر فقر و مجاهدت بید گفت ثبات مر شمارا و آنکه از  
 پس شما بیایند بصفت شما و اندر فقر خود رضی باشند ایشان نیز از رفیقان باشند اندر بهشت)

و نیز نظیر این خبر از پیغمبر صلوات الله علیه و خلفای راشدین خاصه علی بن ابیطالب علیه السلام در دست داریم که ارباب تصوف با آنها متمسک میشوند از اقوال گذشته اعمال آنها را نیز سر مشق قرار خود داشته اند

مقصود اثبات حجت و دلیل برای حقانیت این فرق نیست چه عقاید و اعمال صوفیه بالاخره بجائی رسیده است که از آیات و اخبار صحیحه شنوان برای آنها محلی بدست داد میخوانیم گوییم که سرچشمه تورع و تزهد و اشتغال در عبادت و معرفت و تعلیمات اسلامی فراوان است و سلیم در انطباق حاجت باخذ و تقلید آداب و ادیان و شیوخ دیگر افراسل شریعت عیسی علیه السلام داشته اند و باز از کافیه شرق در دست آنها بود اما تصوف گذشته از تعلیمات اسلامی با تعلیمات بعض مذاهب دیگر و همچنین عقاید و تفکرات فلاسفه مرکب و معجون شده است

## فلسفه و تصوف

از جمله عوامل مؤثر در تصوف تعلیمات فلسفی ایران و یونان است اثر فلسفه ایران و یونان در عقاید صوفیه نمایان تر از آنست که حاجت بمثال و توضیح داشته باشد از آن تاریخ که کتب یونانیان و ایرانیان بدست سلیمین شاه و سلیمین با فلسفه شرقی و در دست

یونان و مشرب فملوین ایرانی آشنا شدند و عقاید و افکار آنان تغییر فاحشی رخ داد و هر فرقه که پیش از آن عقاید و افکار گرفته ... در این سیاه ( صوفیه ) که اساس مسلکشان بر دینی ذوق و عرفان نباشد بود پشتر از همه با مشرب شراقیون و فلسفه رواقیون آشنا گردیدند

و اتفاقاً جمعی از خود ایرانیان در رشته تصوف داخل شدند و مشرب ذوقی حلی خویش را در کار آوردند و ازین و در تصوف افکار جدیدی داخل شد که سبب اصلی آنها عقاید فلسفی ایران و یونان بود و مسلک صوفی از ذوق و نقشف صرف پرون آمده با امور ذوقی و فلسفی آمیخته گردید و تدبیراً بمعنی کمال یافت تا جائیکه تصوف صورت عرفانی ذوقی و فلسفه شهری و وجدانی بنحویه گرفت

فلسفه اشراق و مشرب فلاطونی جدید بود تصوف با فلسفه بیاسنجیت

## تصوف و مذهب بودائی و عیسوی

و نیز از عوامل مؤثر در تصوف مذهب بوداییان و فلسفه هندیهاست

معروفست که بایزید بسطامی شاگرد ابوعلی سندی بود و بوسیله او با طرز ریاضت و عبادت بوداییان هند آشنائی یافت پس و نیست که بعضی قواعد سیر سلوک را از روی مذهب بوداییان

شظیم کرده باشد      پاره از اقوال بایزید بظامی با فلسفه (و داننا) نزدیک است

و از اینجهت برخی معتقد شده اند که بایزید از تعلیمات بودائی استفاده کرده است

اما تاثیر مذنب عیسوی در تصوف از نیاب محتمل است که صوفیه قمار عیسی علیه السلام و از نفرا

و عزت از خلق پیروی میکنند پاره از اقوال او را در مشرق عمل و کردار خویش قرار میدهند

از محققان اروپا (پنکلسون) همجا نهمی را تایید کرده که تاثیر عوامل نصرت

و مصا در یونانی در تطور تصوف اسلام پیش از فلسفه بودائی (و دانتا) بوده است و برعکس

برون معتقد است که تصوف اسلامی از منبع فلسفه بودائی سرچشمه گرفته است

ما معتقدیم که کانون اصلی تصوف همان تعلیمات اسلامی و رفتار بزرگان اسلام بوده و صوفیه

ازین باب حضرت مسیح را محترم شمرده اعمال و رفتارش را پیروی میکنند که اسلام با آنها معنی

کرده است      با آنکه تاثیر عوامل فلسفه و ادیان دیگر در تصوف اسلامی قابل انکار نیست لیکن

افراط و تفریط در این باب خطاست      بالاترین عوامل مؤثر که نشأتطور و تفسیر عقاید این فرقه

شده همانا فلسفه اشراقی و رواقی و شرب حکمای فلهوین ایران است و نهمی خود موجب

ايجاد عقاید تازه در میان صوفیه بود

اما آداب خلوت و ریاضت و ذکر و سایر سنن معموله یقیناً شاید غالباً از روی اعمال و رفتار  
مرتاضان و متفکران هند تنظیم شده باشد

پس از این معنی آنچه میگیریم که مسلک صوفیه از جهت فکر و عقیده در تحت تاثیر فلسفه و ادبیت  
عمل و رفتار در تحت تاثیر مسلک بودائی واقع شده است

اینها که گفتم همه نسبت بسایر ملل و ادیان بود اما نسبت بسایر فرق اسلامی مطالعات عمیق با  
مینهما ند که عقاید صوفیه با عقاید شیعه مخصوصاً فرق اسماعیلیه ارتباط کامل دارد و گذشته از عقاید  
و فکر آداب احوال مشترک میان آنها بسیار توان یافت

در باب نتیجه عقاید صوفیه با شیعه بعد از این هم سخنی از محقق شهرابن خلدون نقل خواهیم کرد

بخش چهارم

حَقِيقَةُ تَصَوُّفٍ مِنْ نَظَرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَاشِمٍ

از فصل گذشته معلوم شد که تصوف در آغاز امر صورت علمی و مسلکی خاص نداشت و تنها رنگ

و قطع از دنیا داشت لیکن بتدریج از حالت سادگی و بساطت بیرون آمد و صوفیه هم از این  
فکر و عقیدت و رسم از حیث عمل و قیام بسیار مشرق و محل اسلامی امتیاز پیدا کردند  
بنابرین باید تصوف را از دو نظر مورد بحث و تحقیق قرار داد یکی جنبه علمی یا دینی  
و دیگر جنبه علمی یا نظری یا فلسفی این خاصیت تنها در مورد تصوف صدق نمیکند  
بلکه تمام مذاهب و ادیان اصلی و فرعی ملل عالم همین حالت را داشته که در بدو امر بغایت  
روشن بوده و به مرور زمان در تحت تاثیر عوامل تاریخی و سیاسی فکری در آمده و در معرض  
تغییر و تبدل واقع گشته است چیزی که هست این است که کمتر مسلک و مذهب بی بنیاد از  
تصوف رنگ برنگ شده و رموز و اسرار شگفت انگیز پیدا کرده است  
با تجمعه در این فصل میخواهیم تا بجائی که در خور این جزیره یا چیز است حقیقت تصوف را عملاً  
تشریح کنیم

### تصوف از نظر علمی

فرد صوفیه در بدو امر بسیار فرق اسلامی تنها این مشرق را داشته که اهل ریاضت و قنوت

و محاسبه نفس بودند و ترک دنیا و دنیاوی میگفتند لیکن بر وزان آداب و سنن مخصوصه  
پیدا کردند که با سایر فرق و شعب اسلام تفاوتهای بسیار پیدا کرد .  
اعمال صوفیه بدو قسمت مهم تقسیم میشود

یکی اعمال عبادی یا طریقه شریعت مشتمل بر فرض و سنن معموله و ازین جهت بسیاری با  
مشرعین تفاوت نمایان ندارند و همان فرض و منادات را که سایر مسلمانان معمول دارند  
صوفیه نیز میگزینند و فقط در بعض جزئیات بیان آنها فرقی دیده میشود که چندان اساسی نیست  
همین فرض و سنن اغرائی در جای معلوم و سهروردی در کتاب عوالم عارف آورده اند  
و دیگر اعمال ریاضی یا طریقت که مربوط بانواع یا ضایات نفسانی و جسمانی است از قبیل او  
و از کار خلوت و مراقبه و محاسبه و مثال آنرا که در بیان عامه سلیمان اول نیست  
صوفیه غالباً درباره این اعمال ترتیبات و نظامات مخصوصه دارند که اغلب از روی اصول  
فلسفه روحانی تنظیم شده است  
ریاضهای معموله این فرق پیشتر در تحت چندان اصل مجتمع میشود که در کتب این فروع تفصیل



نوشته شده است مانند تعقیل طعام قلت خواب سکوت قطع مراد و بهر ش  
 بامردم مداومت ذکر نفی خواهر دوام رقت وصال آنها و پسا رفاق میانه  
 که موجب برهنگونه ریاضات شمی باحوال و سوانح مخصوصه میشود و از بعض این حالات کشف  
 و شهود و سر و صحو و تبلی و ضیغ و حضور و محو ثبات و تجرید و تغیر و وصال آنها  
 تفسیر میکنند مخصوص کلام اینکه اعمال صوفیه شتمل بر دو قسمت است یکی اداء فرائض  
 و سنن ظاهریه شرع اسلام که عموم مسلمانان دارند و دیگر ریاضات شاقه که برای رسیدن باحوال  
 و مقامات روحانی تحمل میشوند  
 فرق صوفیه در عبادات و ریاضات هم با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت بتدریج بیان آنها پیدا شده است

تشکیلات حربی صوفیه  
 یک قسمت از اعمال و آداب صوفیه عبارتست از مرامات قواعد و اصول فرقه بندی و تشکیلات حربی  
 این تشکیلات در هر دسته از فرق صوفیه بخوبی خاص انجام میگیرد محض نمونه بعضی اصطلاحات

خزنی این سه قدر مطابق تقسیمات محیی الدین در ثنوحات یکله نقل میکنیم  
 (قطب) یا (غوث) عبارتست از یک نفر شخص کامل که مدار ارشاد و دستگیری باشد - پس از  
 قطب رتبه (امامان) است یعنی دو نفر یکی از این غوث که در ملکوت نظر دارد و دیگر در شمال  
 غوث که نظر در عالم ملک میکند - و امام ملک غالباً جانشین قطب میشود - پس از امامین  
 رتبه (اوتاد) است که چهار نفر بشود - و پس از آنها رتبه ابدال است که هفت نفرند  
 پس از ابدال رتبه (نجباء) باشد که شماره آنها چهل نفر است - پس از آنها (نقباء) باشند  
 که سیصد نفرند این تقسیم اگرچه با توایلات علمی عرفانی هم قابل تطبیق است ولیکن بیشتر نظر  
 بشیکلات خزنی دارد - و این مرتب در سیر سلوک نظیر مرتب نظامی است نهایت آنکه  
 نظر مرتب عرفانی و امور روحانی دارد

میرسد شریف در کتاب تعریفات (۱) در تعریف قطب میگوید

(القطب وقد سمي غوثاً باعتبار النجاء الملهوف اليه وهو عبارة عن الواحد الذي  
 هو موضع نظر الله في كل زمان اعطاء الطلسم الاعظم من لدنه وهو سري في الكون

واعیاناً الباطنه والظاهره سران الروح فی الجسد بیده فسطاس الفیض الاعم وزنه  
 یتبع علمه وعلمه یتبع علم الحق یتبع الماهیات الغیر المجعلوه فهو فیض روح الحیاة علی  
 الکنون الاعلی والاسفل )

باجمله در صوفیه یک قسمت تشکیلات غریبی فرد بنده یست که برای دعوت و تبلیغ و حفظ نظام  
 وضع شده است اساس رباط و خاشاکه و مجلس گفتن و ذکر کردن  
 و اشغال آنها هم بوطبعین قیامت میشود و این تشکیلات بقضای تحزب در یکجا در این فرقه  
 در هر دسته بصورتی ظاهر گردیده است

## آداب استحسانی صوفیه

علاوه بر آداب شریعت و طریقت و قوانین تحزب که در میان صوفیه دیده میشود یک قسمت  
 از آداب هم دارند که به اصطلاح خودشان (مستحبات) نامیده میشود از قبیل  
 خرقه رکوه سماع رقص و اشغال آنها این قسمت از آداب اولاد دین  
 تمام فساد صوفیه وجود ندارد و ثانیاً در هر فرقه شکلی مخصوص دارد که از اعلام تمایز آنها از یکدیگر است

این آداب غالباً با طوایف شرع اسلام مخالفت دارد و ازین رو بعضی مؤلفان اینفرقه  
برای تطبیق اینگونه امور با شرع اسلام تکلف افتاده مطالب ابتیاد و توجیه گذرانده اند  
و مشرکان سخت بر این فرقه طعن کرده و اسق ملکه کافرشان شمرده اند

عزالدین محمود کاشانی<sup>(۱)</sup> در کتاب مصباح الهدایه و مشاح الکفایه فی فصل اول از باب پنجم  
می نویسد (مراد از استحسان استجاب امری و اشیاء رسمی است که متصوفه آنرا باجتهاد  
خود وضع کرده اند از جهت صلاح حال طالبان بی آنکه وسیله واضح و بر مانی لایح از سنت  
بر آن شاید بود مانند لباس خرقه و بنای خانقاه و اجتماع از بهر سماع و نشستن در خطه و غیر آن  
هر چند آن اشیاء از تشبیه و تمسک بستی خالی نبود و نظریشان در تعبد ظاهر بریدن و شستن  
بمراعات آن رسوم و محافظت بر آداب آن همگی بر تحصیل جماع بوالطن و منع فحاشات و حفظ اوقات  
و تاکید رابطه محبت و لغت ایشان مقصور و تکلف و ریاء و طلب شهرت و سمعت و تیا و خلاص

(۱) عزالدین محمود بن علی کاشانی که در نهجیات الان ترجمه عالی مختصر از وی نگاشته از اعظم دانشمندان صوفیه نیمه اول قرن  
هشتم هجری معاصر کمال الدین عبدالرزاق کاشانی شارح فصوص بنو زل لسان تنوینی (۷۳۱) بوده است این  
بر دو وزیر دین شیخ عبدالصمد صفهانی بودند که یک واسطه تشبیه و تشبیه شهاب الدین سنودی مؤلف کتاب عوارف المعارف  
تنوینی (۶۳۲) می پیوسته است

از دیگران در این قصد بل در جمله مقاصد ایشان و در طائفه پریشان که بر ایشان انکار دارند گمان  
برند که مراد این طائفه در وضع آن رسوم و حشمار آن اوضاع خبر مجرد اسمی و مطلق رسی نیست و بر  
عقل یکیشان صورت حال ایشان پیش و مستبعد نماید و باشد که زبان طعن و وقعت در ایشان  
دراز کنند و گویند این طریقه بدعت است و بدعت عین ضلالت و تمسک بدین حدیث که شَرُّ  
الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ كُلُّ مُحَدَّثٍ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ و مثال این کنند جواب  
آنست که مراد از بدعت مذموم آنست که نهرم سنتی بود اما هر بدعت که نهرم و ثانی سنتی نبود و متضمن  
مصلحتی باشد مذموم نبود بلکه محمود باشد )

بسیاری از علمای صوفیه برای تطبیق بعضی اعمال خویش با آداب سنن شرعیّه توسل بهین اصل  
شده اند که ( بدعت غیر نهرم که متضمن مصلحت باشد مذموم نیست ) لیکن علمای شرع اوله  
برای نهرمت آورده و در نهرمت با این نسخه کوتاهی نکرده اند

## سَمَاع

مؤلف مذکور در فصل نهم در سماع و آداب آن نیز انکار بعضی علمای ظاهر را نوشته و همان اصل  
که نوشتیم جواب داده و کلمات بعضی شیخ را در باب سماع نقل کرده است از آنجمله

ذوالنون مصری گوید (الاصوات الطبیة مخاطبات واثارات الهیة استود عنها  
 عند كل طبیب طیبته) سمنون گوید (السمع نداء الحق للارواح والوجد  
 عبارة عن اجابة الارواح لذلك النداء والغناء عبارة عن الوصول الى الحق والبقاء  
 اثر من اثار فروع الوصول) ابوعلی دقاق گوید (السمع حرام على العوام لانهم يسمعون  
 بجوه نفوسهم مباح للزهاد لانهم من ارباب المجاهدات مستحب لصحابنا لانهم يسمعون بجوه نفوسهم  
 صاحب كشف المحجوب<sup>(۱)</sup> فصل شبعی در باب انواع سماع و آداب آن آورده و میگوید  
 قوله عليه السلام زينوا اصواتكم بالقرآن پارسيده آواز باران بخواندن قرآن و ميگويد  
 ويكر زينوا القران باصوات الحسن (كذا) پارسيده قرآن را بصوتهاي خوش نيكو قوله تعالى  
 يزيدين الخلق ما يشاء مفسران گفته اند كه اين صوت حسن باشد و غير كهف من ارادة  
 ان يسمع صوت داود فليسمع صوت ابي موسى الاشعري هر كه خواهد كه صوت داود بشنود  
 كه صوت بوموسي شعري بشنود و اندر اخبار شهوت كه اندر بهشت مرامل بهشت اسماع باشد  
 (۱) ابو الحسن علي بن عثمان بن ابي علي الجعفي الطبري الغزنوي از بزرگان تشيع در قرن پنجم هجری او بطور كه از كتاب كشف  
 المحجوب بريآيد معاصر بوده است استاد ابو القاسم شيرازي متوفى ۴۶۵ (ق) ص ۵۲ چاپ تيشين گراد

و بنا بر سخن کشیده تا جایی که میگوید<sup>(۱)</sup> شیخ عبدالرحمن سلمی آن جمله را جمع کرده است اندر کتاب سماع و باباحت آن قطع کرده و سپس مینویسد<sup>(۲)</sup> «وقتی من مبرو بودم یکی از ائمه اهل حدیث آنکه معروفترین بود مرا گفت اندر باباحت سماع کتابی کرده ام گفتم بزرگ مصیبتی که اندر دین پدید آمد که خواجہ امام لنوی را که اصل همه فقہاست حلال کرد مرا گفت تو اگر حلال نمیداری چرا ایکنی گفتم حکم این بر وجه است بر یکمیز قطع شوان کرد اگر تاثیر اندر حلال بود سماع حلال بود و اگر حرام حرام و اگر مباح مباح چیزی که حکم ظاهرش فسق است و اندر باطن حالش بر وجه است اطلاق آن بیکمیز محال بود»

نکته نماند که در موضوع (غناء) و ترجیع صوت و صدق و حکم واقعی آن بیان فقہاء فریقین مختلف بسیار است و بعض فقہاء ائمه از متاخرین معتقدین باباحت صوفی داده اند و این اختلاف فقط میان صوفیه و شمای ظاہریه نبوده است

و بیان صوفیه سماع بطریق آواز خواندن کثیر و شنیدن دیگران یا سرود خواندن با سماع با دف و نی و طایر آنها یا بدون ساز و همچنین با رقص و تواجد یا بدون رقص و جدا بلاغره بانواع

و قیام مختلف متداول بوده غالباً وجد با سماع توأم می شده است  
مُقری یعنی آنکه قرأت قرآن با سخن خوش سیکرده و قوال یعنی آنکس که در محافل و مجالس  
صفیان با دوازده خوش اشعارینخوانده هم از جمله قیام سماع محسوب است

### خرفه و مرقعه

کشف المحجوب در باب مرقعه داشتن می نویسد (لبس مرقعه شعار تصوفست و لبس مرقعات  
سنت است از آنجا که رسول م فرمود علیکم بلباس الصوف تجدون حلاوة الایمان  
فی قلوبکم و نیز یکی از صحابه گوید کان النبی م بلبس الصوف و رسول م عایشه را  
گفت لا تضعی الثوب حتی ترقعه و از عمر خطاب م می آید که وی مرقعه داشت سی پوید  
بر او گذارشته و از امیر المؤمنین علی رض می آید که پیراهنی داشت که آستین آن با گشت  
او برابر نبود و اگر دست پیراهنی دراز تر بودی آستین آن فرو دریدی )

و در جای دیگر می گوید ( ایشخ المشایخ ابو القاسم کرکانی رض در طوس پرسیدم که در پیش  
کمترین چه چیز باید نام اسم فخر را سزاوار کرد گفت سه چیز باید که کم از آن نباید یکی باید که پاره را



بردارند دخت و دیگر سخن راست بدانند شنید و سه دیگر پای راست بر زمین تواند زد)  
 و بعد از آن بنویسد هر کس در معنی سخن شیخ چیزی گفتند چون نوبت بمن رسید گفتم باز است  
 آن بود که بفرمود و زنده نه برینست چون رقعہ اگر بفرمود و زنی اگر نداشت و زنی است بود  
 و سخن راست شنیدن آن بود که بحال شنود نه بنیت و بجا انداز آن تصرف کند نه بنزل  
 و زنده گانی مرا از افهم کند نه بعقل و پای است آن باشد که بوجد بر زمین نهند نه بلمو و برسم  
 بعضی این سخن بدان سید نقل کردند گفت اصحاب علی خیر فی الله (و مقصودش از علی خود  
 مؤلف (علی بن عثمان) است باجمعه خرقة و مرقعیه یکی از آداب صوفیان بوده است

## خرقة ارادت خرقه تبرک

صوفیه میگویند بزرگترین نسب سالک دو چیز است یکی پیر و دیگر خرقة و در مورد  
 خرقة و آداب و تمام آن سخنها گفته و نوشته اند

از جمله تقسیمات عمده خرقة عبارتست از خرقة ارادت و خرقة تبرک عزالدین محمود در  
 مصباح الهدایه و مشاح الکفایه (۱) بنویسد (خرقة برد و نوع است خرقة ارادت و خرقة تبرک

(۱) نسخه خطی قدیم که تاریخ کتابش از یک قرن مان مؤلف است و بابات از کسی گرفته ام

خرقه ارادت است که چون شیخ بنفوذ نور بصیرت و حسن فراست در باطن احوال مرید گردد  
و در ادات حسن سابقت تفرس کند و صدق ارادت او در طلب حق شایسته نماید و بر خرقه  
پوشاند تا بشیرا گردد و بحسن غایت الهی در حق او و دیده دلش به تشنگان نسیم هدایت ربانی  
که خرقه متحمل آن بود روشن گردد و همچنانکه دیده یعقوب از نسیم قمیص یوسف پناگشت  
و اما خرقه تبرک آنست که کسی بر سپل حسن الظن و نیت تبرک بخرقه مشایخ از طلب دارد (۱)

باجمله یکی از آداب تصوف خرقه پوشانیدن شیخ برید بوده و بمعنی در قدیم جزو رسوم مهمه این فرقه  
شمرده میشده و آداب مخصوص داشته است که در کتب این طائفه بمفصل مقرر است

### خرقه جامه کردن

تعبیر خرقه جامه کردن ( یا خرقه پاره کردن ) از قدیم در میان فرقه صوفیه بسیار دیده میشود  
مثلا در کتاب اسرار التوحید چندین جای باین عبارت و نظایر آن بر میخوریم در کتاب کشف المحجوب  
( ص ۵۴۲ - ۵۴۴ ) بمفصل شرحی در این موضوع نگاشته است بنویسد ( خرقه کردن جامه  
اندر میان این طائفه معتاد است و اندر مجمعیهای بزرگ که مشایخ بزرگ حاضر بودند این کرده اند  
و من از علما دیدم گردی که بدان منکر بودند گفتند که روان باشد جامه دست پاره کردن )  
و بطوریکه از کتب این طائفه بدست میآید جامه کردن چند مورد داشته است یکی آنکه درویشی خود

خرقه خویش را پاره کند و دیگر آنکه بحکم پیری خرقه درویش را جامه کنند در حال استغفار از  
جرمی و دیگر آنکه در حال سماع و وجد خرقه را پاره شود و گاهی تبرک پاره را قسمت کنند و گاهی  
در مجلس سماع خرقه را بقوال دهند و گویند **مَنْ قَتَلَ قَبِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ** و بعضی معتقدند  
که شهابفرمان پیر باید شار کرد هر چه وی نشان دهد طاعت کنند

### نقل از اسرار التوحید در پیر صحبت و خرقه و صل و تبرک

در اسرار التوحید<sup>(۱)</sup> مینویسد (صوفیان درویشی را که ندانند چون در خا شای آید یا خواهد که جمعی  
از درویشان بمصیبت شود از دی پرسند که پیر صحبت تو که بوده است و خرقه از دست که داری این  
دوب در میان خطائے نیک معتبر بود و خود در طریقت نسبت این بردوش نیست و هر که را این دو  
نسب پسیری که تعدا بود درست نشود و در از خویش تن برانند و بخود راه ندهند)  
و در جای دیگر مینویسد (اگر کسی از پیری خرقه پوشید آنرا خرقه وصل دانند و دیگر از خرقه تبرک نکنند)  
پیر صحبت شخص گاهی بوده است که تعدا حال سالک میکرد و وی اتر پست مینموده است چنانکه  
پیر صحبت شیخ ابوسعید قدس سره بغیر از پیر ابوالفضل حسن بود که مسکن مدفنش شهر طوس است<sup>(۲)</sup>

(۱) تألیف محمد بن النور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی کثیر و کتاب از مهمترین آثار فارسی قرن ششم هجری است  
و تاریخ تألیفش علی بن ابی طالب در میان سنوات ۵۷۰ - ۵۸۰ بوده است (۲) هزار التوحید در چند جلد ص ۱۸ چاپ طهران

## عَصَا مَرَكُوه مَبَامَبِنْد

از جمله آداب صوفیان این بوده که غالباً چند چیز مانند عصا و رکوه (کشلول) غیر با خود داشته اند و در ابتدا اینگونه چیزها را برای مسافرت تهیه میکردند و بعد با جز و لوازم ضروریه شده است

غزالدین محسود در جمله آداب سفر فرموده (باید که عصا و رکوه میان بند با خود دارد چه مصاحبت آن سنت است)

و کشف المحجوب نیز در آداب سفر فرموده (و ویرا اندر آن سفر از مرقعه و سجاده و عصائی و رکوه حبلی و کفش یا نعلبسی چاره نباشد تا مرقعه عورت پوشد و بر سجاده نماز کند و بر رکوه طهارت کند و عصا آنها از خود دفع کند و اندر آن ویرا آرب دیگر بود و کفش اندر حال طهارت در پای کسی که تا بر سجاده آید و اگر کسی آلت بیشتر از این دارد مخفی است را چون شانه و سوزن و ناخن پیرای و مکمله رود باشد)

## اساس خانقاه

کلمه (خانقاه) اصلاً فارسی و عرب (خانه گاه) یا (خوانگاه) است و در تفهیم معنی

(خانقاه رباط الصوفیه مُعَرَّبٌ مولد اسنعمله المناخرون)

خانقاه و رباط و کتایا که میان صوفیه برقرار است از تداجر و مراسم صلیبه نبوده و بعد از اینکه این فرقه بصورت تحزب درآمد اینگونه امور در آنها حادث شد

جماعت صوفیه در آغاز امر اگر چه بی گردیدگی در یک محفل مجتمع میشدند و بهم زندگانی میکردند لیکن این اجتماع صورت رسمی نداشت و مجمع آنها نیز محفل خاصی نبود بعد با تدریج این اجتماع صورت خاص بنحوی گرفت و آداب مخصوص پیدا کرد که باید جزو آداب تشکیلی این طائفه محسوب شود

قرن تبرین تکمیل شده است  
جامی در نفحات الانس میسید (اول خانقاهی که برای صوفیان بنا گردید آنست که بر طه شام کردند و سبب آن بود که روزی امیری ترسا بشکار رفته بود در راه دو تن او دیدار این طائفه که فراهم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و هم آنجا نشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند آنگاه بنشد امیر ترسا را معالیه و الفت نشان با یکدیگر خوش آمد

یکی از ایشانرا بخواند و پرسید که آن که بود گفت ندانم گفت ترا چه بود گفت سیح خیر گفت از کجا بود گفت ندانم آن امیر گفت پس این الفث چه بود که شمارا بایکدیگر بود درویش گفت که این بار اطرقت است گفت شمارا جانی هست که آنجا فرایم آید گفت فی گفت من برا شمارا جانی بازم تابیکدیگر آنجا فرایم آید پس آنجا خاشاه بر مله با حث )

ماخذ اصلی جامی در این سخن معلوم نیست و از روی گفته او بنیاید که ابن باس در چه تاریخ بوده و این سید ترسا که بوده است بعید نیست که بمعنی هم جزو دستا نهایی این طائفه باشد

مقریزی سیگوید که خاشاه در اوائل قرن پنجم هجری دخل موشسات اسلامی شد و این عقیده با آنچه از آثار اهل بسلا و فروینی نقل شده است که ابوسعید ابوالخیر اولین مؤسس سنگونه ابنیه در صوفیه بود سازش دارد چه شیخ ابوسعید چنانکه تفصیل سپایه از رجال صوفیه نیمه اول قرن پنجم هجری بوده و وفاتش در (۴۴۰) واقع شده است

در مصباح الهدایه فیوفید (در چند بنای خاشاه و خصوص آن محل ساکنت و جماع متصوفه رسمی محدث است از جمله مستحسنت صوفیان ولیکن خاشاه را با صفت که مسکن فقرای صحابه بود

در روزگار رسول صلی الله علیه و آله شباهتی و نسبتی است چه صفتی تمام بود در دین محل سکون و  
اجتماع فقراء اصحاب رسول م هر که او را بسکنی نبودی در آنجا قامت نمودی و اگر کسی بدین رسید  
و آشنائی نداشتی که بدو فرو و آید بصفه نزول کردی چنانکه از طهر و دست کان الرجل اذا  
قدم المدينه و کان له بها عرف نزل علی عرفه فان لم یکن بها عرف نزل الصفه  
و کنت فمّن نزل الصفه بیسج شک نیست که بنا خاتاه بر صفی که وضع اوست زینتی  
از زیستهای ملت اسلام و خطائی که در این روزگار بسبب اندر اس علوم و نظام رسوم میون  
بر این بقاعه متطرق گشته است در صحت اصل وضع فائده آن قاذح نبود

پس فوائد خاتاه را نظیر اینکه مسکن فقر او ساfran و مجمع الفست و استیناس و اطلاع شخاص  
از احوال مکه گیر باشد و همچنین رسوم اهل خاتاه و خصایص ایشان را شرح داده است که نقل آنها  
در این مورد چندان بامقصد و مناسب نداشت

عقبه مؤلف در اساس خاتاه و بعضی از ادب بکرم فنان

ما خود حتمال میدیم که اساس خاتاه از روی و اصل ایجاد شده باشد یکی شباهت با صحابه

که اغلب از زباده و متسکان عصر حضرت رسول ص بوده اند و دیگر بنای دعوت و تبلیغ و جماعتی که لازمه تحزب و فرقه بندی است و در قرن دوم و سوم اگر مجمعی هم در میان متصوفه بوده بطوریکه گشیم رسمیت کامل نداشته و در تحت اصول نظامات مخصوصه داخل نبوده است و گمان می رود که این اساس در قرن چهارم هجری و بنظم و ترتیب گذشته باشد و در قرن پنجم هجری این اساس کامل شده و در جز و رسوم مهمه این فرقه در آمده است

از قرن پنجم بعد از وزیر و زاین اساس و برتری نهاده تا جائیکه سلاطین امرای بزرگ نیز در اینکالات می کرده و چنانا خاتاه دارای موقوفات هنگفت گردیده و رئیس خاتاه گذشته از تبه روحانی منصب رسمی اداری هم داشته است حتی اینکه در عصر مغول تیموریان می پسیم خاتاه جزو تشکیلات مهمه بوده و بعض سلاطین از قبیل ابوسعید و شاه رخ خودشان رئیس خاتاهای مجلل بوده و رئیس مخصوصی بران می گماشته اند

هنوز هم در بعض بلاد ایران و سایر ممالک اسلامی طلالی از بنیه و عمارت عالیه خاتاهای و کایای قدیمه بر پاست غالباً هر خاتاهای بزرگ یا قسمت شده و هر زاویه مخصوص ساکنی یا پیری بوده است



و نیز غلبه‌ی ارای (پست اجتماعه) بوده که صفیان بجاعت در آنجا نماز میگزاردند و  
 و بهم رفته تشکیلات خاشا‌های از جمله غرائب جسمانی اسلام است که ساسش از روی دقت  
 و نظر کاملی بنیاد شده و غلبه‌ی آداب و رسوم خاشاه مطابق اصول تبلیغ و نفوذ مذہب و تمیز  
 خلاق و تربیت نفوس بوده است لیکن بعد با بصورت دکان درآمده و بنوشته غزاله  
 محمود شانی بدان حشال راه یافته است

از روی لفظ (خاشاه) که اصلاً فارسی است هم توان دانست که مؤسس این ساس در ابتدا  
 ایرانیان بوده اند و از آنگاه اینک پیاده شده است که ایرانیان و خل رسته تصوف شده و شروع  
 تشکیلات حزبی کرده اند و ازین رهگذر میتوان جمال سابق را تأیید کرد چه اصل تصوف ایران  
 پیش از قرن چهارم هجری هم بوده لیکن از آن تاریخ بعد شیوع یافته است و قویاً محمل است  
 که این ساس در ایران شیوع و رواج تصوف در ایران سر و صورتی بخود گرفته باشد

اما راجع بعضی مرهم دیگر صوفیه از قبیل (رقص) و (سماع) و (خرقه) و (رکوه) و (عصا)  
 و همچنین آداب عبادت و ریاضت که در میان نطایفه در بر رسته بصورتی برتر از نسبت بعضی

از آنها از طرف مخالفان شدیداً انکار بوده است عقیده ما اینست که غالب نگونه ادب از بهر ارسیت نامنداشته یا ابرئیل عصا در کوه و ناخن پیرای مخصوص موارد خاصه مانند مسافرت بوده است لیکن بعد از بعض متصوفه همین ادب گرفته و جزو اصول ضروریه کرده اند مثلاً قص و سماع شاید در آغاز از بعض صوفیان بزرگ در مجلس حال بدون حشیا و حرکتی کرده و در عین استغراق و پیچودگی شنیدن چنان یا نغمه چنان از جای کنده شده اند که حالت وجد و قص با آنها دست داده است و در اینحال کم از شتری نبوده اند که شعر عرب در وجد طرب می آید این خود نه از باب جبرای رسوم و آداب بوده است بلکه سلوب الحشیا کاری کرده اند ولی بتدریج این امور جزو رسم شده و بعض متصوفه هم تشبه صوفی اصل در حال حشیا بسماع نشسته و بتواجد قص کرده اند و گرنه قص بی حشیا برای همه کس در حال دست نخواهد داد و بگفتار مولوی قدس سره بعزیز

بر سماع راست ترین چیز نیست      طعمه هر مرغی انجیر نیست

صاحب کشف المحجوب در باب رقص<sup>(۱)</sup> الحق حق مقام را ادا کرده و مابین عبارات او را که تکرار

معنی حقیقت است نقل میکنیم

مینویسد ( بدانکه اندر شریعت و طریقت مرقص ریاض اصلی نیست از پنج آن لهو بود ثبات بمه  
عقل چون بجه باشد و چون بهزل بود لغوی و بیچکس از مشایخ آنرا ستودست و اندر آن غلو کرده  
و هر اثر که اهل حشو اندر آن پانند آن همه باطل بود و چون حرکات و جدی معاملات اهل تواجد بدن  
مانند بود دست گروهی از اهل بهزل بدان تقلید کرده و اندر آن غالی شده و از آن مذہب سیاحت  
وین دیدیم از عوام گروهی می پنداشتند که مذہب تصوف جز این نیست آن بردست گرفته و گروهی  
اصل آنرا منکر شدند و در جلد پای بازی شرعاً و عقلاً زشت باشد از اجل مردمان محال بود  
فضل مردمان آن کنند اما چون نختی مردان پدید آید و خفغانی بر سر سلطان شود وقت فوت  
گیر حال اضطراب خود پیدا کنند ترتیب و رسوم خود بر خیزد آن اضطراب کی پدید آید نه نقص  
باشد و نه پای بازی و نه طبع پروردن کی جان گدازن بود و سخت و درمشد آنکس از طریق صواب  
که آنرا نقص خوانند و در ترتیب آن کی حالتی را که از حق بی احتیاجی نماید و بی حرکت آنرا بخوبی  
حالت حق نام کنند آنچنانکه که وارد حق است چیزی است که بطن بیان نتوان کرد

مَنْ لَمْ يَذُقْ لَاحِدِي مَوْلَى قَدَسَ سِرِّهِ دَر بَارِهِ اَيْسْ كُونِ مَسْتَفَانِ فَيَا

وَرَنِ اَيْنِ زَاغَانِ وَغَلِ افْرِوَشْدِ      بَانَكِ بَا زَانِ سِيْدِ اَمُوَشْدِ

بَانَكِ هِدْ هِرْ كِرْ بِا مَوْزِ قَطِ      رَا زِ هِدْ هِدْ كُو وَنِغَامِ سَبَا

بَانَكِ پَرِ سَتِه زِ پَرِ سَتِه بَدَنِ      تَاجِ شَا اَمْرَا زِ تَاجِ هِدْ بَدَنِ

حَرْفِ دَرِ شَانِ وَكَمْتِه عَارِفَانِ      بَسْتِه اَمْدَانِ بِي حَيَايَانِ بَرِ زَانِ

دِرْ جَايِ دِيْكَرِ دَرِ شَبِه بَدِ عِيَانِ مَرْوَرِ سَرِ بَايْدِ

حَرْفِ دَرِ شَانِ بَزِ دِيْدِه بَسِي      تَا كَمَانِ آيْدِ كِه بَسْتِ اَوْ خُو دِ كَسِي

خُرْدِه كِرْدِ دَرِ سَخْنِ بَرِ بَايَزِيْدِ      نَنَكِ دَارِ دَا زِ دَرِوْنِ اَوِيَزِيْدِ اَم

وَبَحْنِيْنِ ( خُرْقَه ) بَدِيْهِيْ هَسْتِ كِه صَوْفِيْ دَرِ شِيْشِ دَوَا رَسْتِه حَقِيْقِيْ كِه اَزْ مَالِ دُنْيَا چِيْزِيْ نَسْتِه

مَجْبُوْرِ بُوْدِه هَسْتِ كِه پَارِه بَرِ پَارِه بَرِ دَوَزْدِ وَ خُرْقَه حَقِيْقِيْ دِرْ پُوَشْدِ      وَ مَتَصَوَّفَه كِه اَنْهِيْغِيْ رَا خُرْدِ

اَدَا بَشْمَرْدِه اَنْدِ مَقْصُوْدِ شَانِ اَيْنِ بُوْدِه هَسْتِ كِه شَخْصِ سَاكِكِ بَايْدِ اَزْ لِبْسِه فَا خُرْجَشْمِ مِوَشْدِ

وَ خُرْقَه بَرَايِ سَرِ عَوْرَتِ وَ خُطَّتِنِ اَزْ سَرِ مَادِ كِرْ بَا پُوَشْدِ وَ بَهِيْنِ اَمْدَا زِه قُمَاعَتِ كُنْدِ

البعض تصوفه فقط خرقه حقیقت دریشی تصوف شمرده اند و نجات که عارفان حقیقی

اینگونه خرقه را برهن می نایب و لیریا با لمره مستوجب آتش بسته اند و گفته اند

( این خرقه که من دارم برهن می نایب اولی ) و نیز فرموده اند

( نقد صوفی نه همین صافی بغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد )

خرقه پشمینه که در آغاز امر از پارهای بهم دوخته فرامی شد حقیرترین البسه بود و خیر البصورت

فاخرترین لباس درآمد و نه تنها صوفی که عیان و امر قضا و علما در بر میکردند - یکی از شعرای

متاخرین در باره شیخان خرقه پوش یا کاکه گفته است

شیخ در خرقه پشمینه چه خونها که ریخت و ای زین گرگ که پنهان شده در کسوتیش

با بجه اینگونه مراسم و آداب در آغاز کار بسیار ساده بوده و تدریج در تحت اصول و نظامات مخصوصه

درآمده حقیقت اصلیه و رنگ واقعی خود را از دست داده است

یک قسمت از آداب و مراسم صوفیه هم در اثر معاشرت و مصاحبت با فرق دیگر پیدا شده و در خود

تصوف ریثه اصلی داشته است

صاحب کشف المحجوب نظر در احدث یعنی نظاره کردن در چهره نورسیدگان از اجزای آداب (حلولیان)

دسته که در بعض طوایف صوفیه تأثیر کرده است

در صفحه (۵۴۲) می نویسد ( نظاره کردن اندر حوادث و صحبت با ایشان محظور است و مجوز آن کافرو هراثر که اندرین آرنده بطلالت و جهالت بود و من دیدم که از جهال گروهی بهمت آن با اهل این طریقت منکر شدند و من دیدم که از آن مذمبی ساختند و شیخ جمله بر این رافقت داشته اند و این اثر از حلوایان مذهب است لعنهم الله اندر بیان اولیای خدای متصف )

قطعی است که نظاره خساره خوابان که از رحمت محض آفریده شده اند جز از روی شهوت باین شدت هم که صاحب کشف المحجوب نگاشته حرمت ندارد و مجوز آن باین زودی کافر نخواهند و بدین

سستی ثنوان تماشا بنیان را از نگاه منع کرد      ناچار هر که صاحب روی نکو بود

هر جا که بگذرد همیشه بر او بود      تا در حرمت نظر شهوانی جای چون چرایت

و بدیهی است که مسلمانان حقیقی و اولیای خدا هرگز این معنی را تجویز نکرده اند و اگر صوفی ناهنجین

نگشته باشد حتما از باب بدعت و ضلالت بوده است

آنکه میگوید لب و دندان خواباز نباید چنین خوب آفریدن      و کسیکه میگوید

إِنَّ رَبَّ تَخْلُقُ مَا تَخْلُقُ      وَنَهَى عِبَادَكَ أَنْ يَفْسُقُوا

إِذَا كُنْتَ أَنْتَ خَلَفَ الْمِلَاحَ فَعَلْ لِلْمِلَاحِ بِنَا بِرَفْعُوا

اینها همه از عالم دیگرست و مربوط بطوار اسلام و تصوف واقعیست  
از عارفی پرسیدند که در نظاره چهره زیبارخان چه پستی گفت آنچه منی

### اختلاف صوفی و مشرّع

از مطالب گذشته معلوم شد که تصوف از نظر عملی و فزنی شتم است بر سه قسم فرض و سنن

و ادب عبادت      اول اعمال شرعی و عبادی که صوفیه با سایر مشرّعان اسلامی شباهند

نظیر نماز و روزه و حج و شال آنها      دوم اعمال ریاضی یا طریقت که برای تهذیب اخلاق

و ریاضت نفس در روشن کردن فکر و تقویت اراده میان اینفرقه معمولست نظیر سکوت و خلوت

و مراقبت و شال آنها و ازین جهت با سایر مشرّعان که فقط بطوار عبادت و معاملات کثفا کرده

فرقهائی نمایان در کارست      سوم آداب و رسوم عبادت فزنی که کاملاً فشا اتیاز این فرقه

از سایر فرق میشود از پیشل رسوم فرقه و خاشا و وجد و سماع و شال آنها و بیشتر حفا مشرّعان

با صوفیه در درجه اول اجمع بهین قیمت از آداب عبادت میشود و در درجه دوم با اعمال شرعی

و طریقی آنها که در بعضی جهات با طوایر شرع سازش ندارد مخالف دارند  
 این خود در صورتیست که مقصود کشف حقیقت و پایداری دانشمندان در طرف صوفی و مشروع در  
 بیان باشد و گرنه در میان جهال و عوام فریقین در باب هوای و هوس سخنان واهی و تمهیدات  
 و قرائی بی اساس بجدی است که قلم از نقل آنها شرم دارد      خلاف بیان صوفی و مشروع  
 از قدیم برقرار بوده و گاهی بشدت رسیده و کاتبان غارت کشیده است و علقش این بوده که  
 نفوذ صوفیه در بعضی اعصار بسیار در برای نفوذ ذوق بعضی علما و فقهای عصر بلکه امر و سلطانین  
 خطرناک شده است و از این جهت در صد و جلوه گیری برآمده و همتا متوی بقتل داده و مآذاران  
 مجری فرمان گردیده اند      از طرف دیگر بعض صوفیه هم در مخالفت طوایر جد کرده و بر پیل  
 شطحات یا شطیحات سخنانی گفته اند که ظاهر آنها کاملاً برخلاف ظاهر شریعت بوده و اگر مقصود  
 دیگری هم داشته اند از فهم و ادراک عمومی خارج شده است و ازین راه گذر دستاویزها و بانهها  
 بزرگ بدست مردم داده اند و گفتار ( اَنَا الْحَقُّ ) و ( مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ )  
 و ( لَيْسَ فِي جَبَّتِي سِوَى اللَّهِ ) و شال اینکلمات بسیار داریم که بزرگان این فرقہ نسبت



و طرفداران اینفرقه برای تصحیح معنی توجیهات و تأویلات کرده اند

با جمله ایگونه پیش آمدیم گاهی برخلافات اصلیه علاوه شده و کاربردست غوغا مردم

فشاده و شنی نغبتنه های سخت گردیده است

سبانی خدشات اصلی و همچنین تهنیه و استراهای طرفین صوفی و مشرّع یکدیگر در بعض کتب مذبی

هر دو فرقه بتفصیل سطور است - کسی که مایل تحقیق در این موضوع باشد و بخواهد فی الجمله بطرز

استدلالها و دعای طرفین آشنا گردد در جوع کند در کتب متقدمین کتاب الملل و النحل تألیف

ابن خرم طاهری . و کتاب تبصرة العوام سید مرتضی داعی رازی (۱) و نظائر آنها

و در کتب متأخرین رجوع شود بکتاب طرائق الحقائق مرحوم نائب صدر وستان سیاحت

در ریاض سیاحت مرحوم حاجی زین العابدین شیردانی و شمال این کتب که در دست داریم

برای اینکه اصل مخالفت مشرّعان را با صوفیه و مثلاً بعض خدشات و همچنین بعض آداب

صوفیه و گفتارها و تأویلات آنها را نمونه بدست دهیم حکایت ذیل را که با یکدیگر شیرینی و

فصاحت ادبی در قرن ششم هجری نوشته شده است از کتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ

(۱) سید مرتضی داعی رازی از رجال قرن پنجم هجری است در شرح عقاید صوفیه و ابطال آنها شرح مفصلی نگاشته و بعضی حکایات نسبت باین طائفه نقل کرده است که از نقل آنها خود داری میشود

ابی سعید عینا ثقل میکنیم

(الحکایه) حسن ثوب حتمه اند علیه گفت که شیخ ابو سعید قدس سره بکر و مجلس

میگفت در شب آور چون از مجلس فارغ شدند در پیش وی ایستاده بودم عادت چنان بودی

که چون مردمان فرستادی من در پیش شیخ ایستادمی تا شیخ چه بشارت فرماید شیخ گفت

ای حسن برو و از شهر پروان شو و بگو که ما در این شهر کیست که ما را دشمن تر دارد و انجیست

منکر تر است نزدیک دی شود و بگو که در ایشان بی برگند چیزی معلوم نیست که بکار بزر دنیا بانی

پایه داشت من پروان شدم از پیش شیخ بدخا شاه و باندیشه کرد همه شهر بر می آدم

بچکس را منکر تر از (علی صندی) نمی یافتم پس گفتم نباید که این خاطر صواب نباشد دیگر بابت

کرد همه شهر بر آدم همه خاطر مبدو شد دیگر کثرت خاطر را رد کردم با رسوم اندیشه را همه طرا

شهر پروان فرستادم و همه زوایا بهت کرد بر آدم هم خاطر مبدو شد چون خاطر سه باره

دستم که حق باشد و شتم تا بخا شاه وی نوشته بود و جمعی از شاگردان نزدیک وی بودند

داکتانی مطالعه میکرد سلام گفتم جواب داد از سر نخوت چنانکه عادت او بود و گفت شغلی است

گفتم شیخ سلام بگوید و میگوید که هیچ چیز معلوم نیست نیابتی نباید داشت در حدیث در شأن  
 و او مردی نکته گوی و طراز بود گفت ایست مہم شغلی و فریضہ کاری پنداشتم کہ آمدہ تاسلہ  
 بہر سی برواید دست کہ من کاری دارم مہم تر ازین کہ من چیزی بشاود ہم تا شما دھمل کوزینہ  
 و کج کج کنید این پت برگوید و قص کنید

ارستہ دست بازار آئی اید دست ترسی کہ گرفتار آئی

من باز گشتم و نزدیک شیخ آدم و خواستم کہ آنچہ رقبہ بود بایشخ بگویم گفتم کہ میگوید کہ قوت  
 چیزی معلوم نیست تا پس ازین چہ بود شیخ گفت خیانت نباید چنانکہ رقبہ است باید گفت  
 من آنچہ رقبہ بود بگشتم بہرستی شیخ ما گفت دیگر بار بیاید شد و او را بگویی کہ ارستہ بزیست  
 دنیا است و مخمور بدوستی دنیا ترسی کہ فردا در بازار قیامت بر آن صراط باریک گرفتار آئی  
 کہ خداوند تعالی میفرماید اعدا الصراط استقیم من باز گشتم و نزدیک او رفتم و پیغام شیخ بگفتم  
 او سر در پیش افکند و ساعتی اندیشہ کرد و گفت نزدیک فلان مانوار دو صد درم سیم از دستان  
 شما کہ سرود چہنیں تفسیر تو کنید کہ من باشما هیچ چیز شوازم گفت و کسی باشما بر نیاید و بگرآموختہ کام

نگهداری پس ازین بازیانی )

ازین حکایت چنانکه گفتیم چند چیز برمی آید اول اینکه مشایخ مجلس مسکینه اند یعنی بموعظه و اندرز  
مردم راه دیت میکرده اند دوم اینکه رقص و خواندن سرود در خانقاههای صوفیه معمول بوده  
سوم اینکه علمای شرع بر صوفیه بدین علل انکار میکرده اند چهارم اینکه بسلیقه ظاهریان باکزی  
از توجیه و محمل تراشی بوده اند و همین که رفع خلاف ظاهری میکرده ظاهراً موجب افساح خاطر  
متشرع می گشته اند شایع دیگر نیز ازین حکایت و حکایات دیگر این کتاب بدست آورده ایم  
که جمله از آنرا مشاهده خواهیم گشت

## هفت مقام سالک

طوسی در کتاب (اللمع) مقامات سالک را بهفت مرتبه تقسیم کرده است مقام توبه -  
ورع - زهد - فقر - صبر - توکل - رضا اولین مقام توبه است و در این مرتبه سالک عازم  
بر ترک خطیئات میشود و آخرین مقام مرتبه رضا و تسلیم است که سالک در این مرحله بحال آسایش  
روحانی وصل میشود و در باره بسچیک از حوادث و قایع ایام نگران نیست مولوی فرماید

من کردی شناسم ز ادبیا که دهاشان بسته باشد از دعا  
زهر اندر کاشان شکر بود سنگ پیش پاشان کوهر بود  
بفت مقامی که صاحب لمع تعداد کرده و شرح داده است راجع میشود تصوف علمی یا سیر سلوک

ریاضی که سالک در هر مرحله بمقامی مخصوص میرساند

تغیر بفت مقام (یا بفت ادبی) یا (بفت شهر) در میان طائفه صوفیه بسیار دیده میشود  
و بطریق مختلف تقسیم کرده اند و یکی از تقسیمات وادی حیرت و فنا و مثال آنها  
و تقسیم دیگر مقام طبع - قلب - سر - خفی - خفی و مثال آنهاست و همچنین در تقسیمات  
دیگر تفسیرت معانی دیگر است مولوی در تفسیر از مقامات سبعة فرماید

بفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

هر که ام از این تقسیمات ناظر بحیثیتی است بعضی راجع تصوف علمی و برخی مربوط بغرفان  
علمی است اگر پیش ازین بخوابیم قلم را در این موضوع نگاه داریم از مطالب دیگر باز خواهیم آمد  
و لطفاً سخن زائد بر این مقدار موجب اسباب است اکنون بشرح تصوف از جنبه علمی و فلسفی میپردازیم

تصوف از نظر علمی با جنبه فلسفی

بطوریکه پیش گفتیم ریشه اصلی تصوف زهد و تقشف بود و در آغاز امر فرقۀ صوفیه اصطلاحات و تعبیرات مخصوص نمیشد و فقط از جنبه علمی با سایر فرق اسلامی فرق داشتند - اما بتدریج در امور عبادی و ریاضی آنها نظم و ترتیبی پیدا شد و در تحت اصول و قواعد خاص درآمد - و از طرف دیگر عده از دانشمندان و خصل این فرق شدند و افکار فلسفی را در خصل تصوف کردند و عقاید تازه در میان این فرق راه یافت که بیشتر آنها از مبع فلسفۀ فلاطونی و رواقی و پهلوی آب میخورد و بدین ترتیب رفته رفته این فرق با نسق دیگر هم از حیث علم و هم از حیث عقاید و مشارب عرفانی تفاوتهای فاحش پیدا کردند و بالاخره تصوف از مرحله زهد و تقشف ساده قدم پرورن گذارد و خصل مرحله جدیدی شد در این مرحله فنی تازه و میمز از فنون دیگر اسلامی وجود یافت که از آن به (علم تصوف) تعبیر میشود

غالباً تصوف را با عرفان آمیخته اند و برخی معتقدند که (عرفان) علمی مخصوص نیست بلکه معرفت کامل و حاطه دقیق کینه مسائل بر علمی (عرفان) نامیده میشود - این عقیده با عرفان لغوی که ناشی دارد - اما عرفان اصطلاحی را باید یکی از علوم مخصوصه تعدا کرد

در این موضوع مطالب فراوان داریم و مقام مقتضی پیش ازین تفصیلات را نظر باینکه سخن بدرازا

کشیده و هم آن میرو که تنگی وقت ما را از وار شدن شرح احوال مولانا شیخ ابوسعید

قدس سره اغیز باز دارد و همین مقدار قصار کرده و در ترجمه احوال شیخ می‌شوم

شیخ مریم را بهل افروخته که بخارا می‌رود آن خسته

بس کنم دلبر در آمد و خطاب گوش شود و همه علم بالصبوح

## کفنا در دم

## مولانا الشیخ ابوسعید ابو النخبر قدس سره

فصل اول مطالبی که دانش آنرا برای شناسائی حقیقی شیخ ابوسعید و نوعیت تاریخچه و سبکی آن نابعه

بی نظیر ضرورت داشت گوشت در کردیم اینک حیات مادی و گذارش زندگانی ظاهری ویران موضوع بحث

فرار داد مطالب در چند بخش روشن نماییم. بتألیف بعض نویسندگان قدیم همه جا از او به (شیخ)

یا (شیخ) تعبیر می‌کنیم بخش اول

## هویت نامرخی و سال ولادت و وفات شیخ ابوسعید

پیش از همه چیز باید این سلسله را محرز و مسلم کرد که (شیخ ابوسعید ابو النخبر) از نوابع و دانشمندان صوفیه ایران

در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری برزیسته و دارای هویت تاریخی است. باین معنی

که چنین شخص غیر عادی در آن دوره وجود داشته و از قبیل رجال دستانی و موضوعات فسانه و اسرار

## ایرانی نیست

شیخ ماقدهس سره اغریز از قصبه (میهنه) از توابع (خاوران) یا (خابران) ظهور کرده  
 بسیاری از اوقات عمر خود را در مشابو بسر میبرد. صاحب مقامات عالیه علم و عمل و دارای کثرت  
 و خوارق عادات بوده و ظهور او در عالم عرفان و تصوف جنبشی عظیم بوجود آورده و آوازه  
 شهرتش با صناع و نواحی ممالک اسلامی پیچیده است. جمیع کثیری از مردم زمانه از در ارادت<sup>عقائد</sup>  
 بدو گردیده و عده از علمای عصر و طبقات دیگر مردم بادی از مخالفت و عناد دخل شده و بران<sup>نکفر</sup>  
 کرده اند و ازین رگد رغوغائی برپا شده است تا جائیکه محضی بر حکم قتل او نوشته و توفیق  
 سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱) سبیل کرده اند. اما قوت روح و تاثیر خارق العاد<sup>ت</sup>  
 روحانی شیخ قدس سره نگذاشته است که این مقصود بر حله وجود خارجی برسد و خون<sup>(۱)</sup>ی بهدر<sup>شسته</sup> شود  
 و لادت شیخ ابوسعید مطابق رویت اسرار التوحید و آخذ معتبره دیگر در (میهنه) روز یکشنبه  
 غره ماه محرم سنه سبع و خمسين و ثمانه (۳۵۷) و وفاتش هم در میهنه روز پنجشنبه چهارم شهر  
 شعبان در وقت نماز پیشین اربعین و اربعه (۴۴۰) بجرمی سری واقع شده و مانجا بدون

(۱) رجوع شود با سر التوحید در دستان ابوسعید کرامی قاضی صاعد راجع بحکم قتل شیخ قره ص ۸۴ - ۹۱



گرویده است .

اینکه در ترجمه فارسی مقدمه طبع روسیه نگارش (ولنتنی ژوکوفسکی) سال ولادت (۳۷۵)

هجری مطابق (۹۶۸) میلادی نوشته شده با احتمال قوی از غلط ترجمه یا مطبعه است

زیرا فواید شیخ علی تحقیق در سال ۴۴۰ هجری واقع شده و مدت زندگانش بطوریکه کمر

در اسرار التوحید آمده هزار ماه بوده است . و در همین کتاب هم تصریح شده است که

ولادت شیخ در ۳۵۷ ثبات افتاده است و آنکلی سال ۳۷۵ مطابق ۹۶۸ میلادی

و این سال میلادی مطابق است با همان ۳۵۷ معلوم میشود که در دو عدد آحاد و عشرت

در موقع طبع تقدیم تأخیر شده و گرنه در اصل صحیح بوده است

## مدت زندگانی و مدفن شیخ

در اسرار التوحید مکرر مینویسد که عمر شیخ هزار ماه بود و تاریخ ولادت و وفات او را بطوریکه

نوشته است که نقل کردیم مدت زندگانی را (۱) ۸۳ سال و چهار ماه و مدفن او را

(میهنه) مینویسد بدین عبارت که (شیخ) ما هزار ماه بودست کی هشتاد و سه سال

(۱) ص ۳۴ چاپ طهران - ص ۶۷ چاپ روسیه

چهار ماه باشد و روز نهمین ماه از پیشین چهارم شعبان سنه اربعین و اربعمانه و فاش سید  
در بهمنه در صومعه او که در سرای دیت روز آدینه چاشتگاه و فاش کرد و در مشهد مقدس  
که در برابر سرای وی است )

و بموینوید (۱) که ( ولادت شیخ ما ابو سعید قدس الله روحه لغیر روز دهمین شعبان ماه  
محرم سنه سبع و ثمانه بود ) ( در جای دیگر (۲) هم دهستان فوت

شیخ را شرح میدهد و از قول شیخ بنویسد که ( ما را از ارباب ما نام شد و در ای هزار شانیست )

اما باید دانست که مطابق نوشته خود ( محمد بن المنور ) که ولادت شیخ روز دهمین شعبان ماه محرم

۳۵۷ و فاش نهمین شعبان ۴۴۰ واقع شده است . مدت زندگانی شیخ

بحساب قم ۱۳ سال و ۷ ماه و ۴ روز برآید نه ۱۳ سال و ۴ ماه آری هزار ماه

قمری مطابق هشتاد و سه سال و چهار ماهه ستری است اما مدت زندگانی شیخ پیش ازین بود

و تفاوت سه ماه و چهار روز میشود

سمعیانی هم در کتاب الانساب تاریخ فوت شیخ ابو سعید را در سال ۴۴۰ ضبط کرده

ولیکن در نسخه عکسی که در دسترس ما باشد گویا اشتباهی در ضبط نسب شیخ داشته باشد

(۱) ۹ چاپ طهران - ص ۱۳ چاپ سیوه (۲) ص ۲۸۵ چاپ طهران

چه بنویسد ( ابو سعید فضل بن احمد بن محمد یعرف ابن )<sup>(۱)</sup> اخیر کان صاحب کرامت و ایات  
 یروی عن ابی علی زاهر بن احمد السرخسی الفقیه روى عنه جماعة مثل ابی القاسم سلمان بن  
 ناصر الانصاری توفی سنة اربعین واربعمائة بقرية سیهنه و دخلها غیر مرة و کتبت عن  
 جماعة من اهلها ) صاحب کتاب الانساب تاج الاسلام قاضی عبدالکریم بن ابی بکر  
 سمعانی مروزی است که در مرد روز دوشنبه ۲۱ شعبان ۵۰۶ متولد شده و در فاش  
 بم برود در شب غره ربيع الاول ۵۶۲ واقع شده است - وی ۷۷ سال  
 پس از وفات شیخ ابو سعید متولد شده و در کمتر از یک قرن پس از او خود مردی کامل عیار  
 و اهل تحقیق بوده و بنوشته خودش مکرر بمیسنه رفته و لابد درباره آنچه نوشته تحقیق عمیق  
 کرده است - نسبت با استاد شیخ یعنی « ابو علی زاهر بن احمد سرخسی فقیه » و همچنین  
 نسبت بتاریخ وفاتش در ۴۴۰ هجری تردیدی نیست زیرا با اتخاذ معتبره دیگر نیز  
 مطابق است - اما نسب شیخ بدین طریق که ( ابو سعید فضل بن احمد بن محمد ) جای  
 تردید است چه در جای دیگر بنظر رسید که نام و نسب شیخ بدینگونه ذکر شده باشد

(۱) اینکلمه در نسخه عکسی الانساب طورى نوشته شده که جمال ابن ( و ابی ) برود و میرود  
 حتی اینکه ممکن است بطرز بعضی نوشته های تعلیقی شکسته ( ابن ابی ایخمر ) بخوانند

تاریخ گزیده در باره شیخ فیوسید (شیخ ابی سعید فضل الله بن ابی انحر بر زمان خلیفه  
مهدی و فاش در سنه اربعین و ثمانه هشتاد و نه سال عمر داشت از شعرا است

در کوی تو میدهند جانی بجوی      جانی چه بود که کاروانی بجوی  
از وصل تو کجیو بجای از رز      زین خنس که همی جانی بجوی )

اگر این عبارت که (ص ۷۸۴) چاپ تاریخ گزیده دیده میشود صحیح باشد حمدیه ستوفی  
چند شبهه واضح کرده است چه اولاً وفات شیخ ابوسعید در ۳۴۰ نبود بلکه  
در ۴۴۰ بود و ثانیاً عمرش ۸۹ نبود بلکه هشتاد و سه سال و هفتاد و چهار روز و  
و ثالثاً سال ۳۴۰ با زمان خلیفه مهدی مطابق نیست زیرا خلیفه مهدی از ۱۵۱ تا ۱۶۹  
خلافت کرد بلکه این سال مطابق است با عهد خلافت (عبدالله العالم بامر الله) عباسی که  
از سال ۴۲۲ تا ۴۶۷ خلیفه بغداد بود اگر بنحوا هم ازین پیشل شبهات توضیح  
و تذکره نگار از ادب باره شیخ قدس سره بنویسم کتابی جداگانه خواهد شد ما بیشتر متوجه بآخذ  
صحیح و مدارک معتبره ایم و محض پر کردن کتاب چندان نقل اقوال سخیفه نمی پردازیم و همین  
اندازه محض نمودار بنده کردیم

با جمله فای شیخ ابوسعید در سال ۴۴۰ هجری در عهد خلافت القائم با مرآت (۴۲۲-۴۶۷)  
و در زمان دولت طغرل شاه سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵) واقع شده است (۱)

## قدیمترین مأخذ ترجمه حال شیخ ابوسعید النخبر

از جمله اسناد تاریخی درباره شیخ قدس سره که شاید قدیمترین مأخذ و ارجحیت قدمت تاریخی  
معتبرترین مدارک باشد کتاب الفصل فی الملل و الاوهواء و النحل لایمام ابی محمد علی بن احمد  
خرمطاهری (۲) معروف بکتاب الملل و النحل ابن خرم است مؤلف کتاب خود معاصر

(۱) آغاز دولت طغرل بن یحیای سلجوقی از همانوقت است که نوشته پستی و موغان معتبر دیگر در مشابو خود را با و شاه  
خواند یعنی سال ۴۲۹ و اینکه بعداً سلطنت او را ۳۲۱ م. بگیرند بنا سبب اقرار فی دولت سلطان بن محمود

(۲) ابو محمد علی بن احمد نسبش به (نیزید فارسی) می پیوند که از مولای بنی امیه بود ابن خرم از علمای بزرگ فقه  
و حدیث و تاریخ و طب و کلام است - در (قطعه) از بلاد (اندلس) نشو و نما کرد در ابتدا به

شافعی داشت و سپس تمایل به مذهب اهل ظاهر گردید و ازین جهت او را طاهری خوانند چند مقامی وزارت  
رسید و سپس از اعمال دیوانی کناره گرفت و عزلت اختیار کرده بتالیف و تصنیف کتب پرداخت مؤلفاتش

بالغ بر ۴۰۰ کتاب بشود که بسیاری از آنها هنوز در دست است از جمله همین کتاب (الفصل فی الملل  
و الاوهواء و النحل) است که تاریخ افتخاری از مذاهب مختلفه عالم می باشد - دیگر (جمعه الاسب) (ناسخه و نسخ)

(طوق الحکامه) (ابطال القیاس و الزای) فائش در (۴۵۶) هجری است - برای جمیع احشای رجوع شود بکتاب

شیخ ابوسعید بوده و در زمان حیات شیخ در باره وی چیزی عجیب نیویسد که از تفایس استنباط  
تاریخی است و بهترین و قدیمترین هلاک تاریخی را راجع بشیخ قدس سره بیاورد  
محض ائمت موضوع عین نوشته آن کتاب نقل میکنیم در جزو چهارم در

( ذکر العظام المخرجة الى الكفر والى المحال من اقوال اهل البدع المعترضة والخوارج  
والمرجئة والشیع ) در قسمت ( ذکر شیع الشیعه ) صفحه ۱۸۸ می نویسد

( وبلغنا ان بنی ابورایم فی عصرنا هذا رجلا یکنی ابوسعید ابانجر هکذا معاً  
من الصوفیه مره یلبس الصوف و مره یلبس الجحر المحرم علی الرجال و مره یصلی فی  
الیوم الف رکعة و مره لا یصلی الا فرضیه و لا نافله و هذا کفر محض و نعوذ بالله من الضلال )

ابوسعید ابانجر از باب ضافه نام پسر نام پدر است مثلاً بجذف کلمه ( بن ) و اینگونه تغییر  
در قدیم بسیار معمول بوده است مانند ( محمود بسلکین ) بجای ( محمود بن سلکین )  
و گاهی بنام جد ضافه میکردند مانند ( ابوعلی سینا ) بجای ( ابوعلی حسین بن عبدیه بن  
حسن بن علی بن سینا ) و اینکه ابن خرم می نویسد ( هکذا معاً ) یعنی این شخص بصورت  
دو کسبه متوالی میشوند و شاید توهم کرده که دو کسبه متعلق بیکفر بوده است ( ؟ )  
به حال نوشته ابن خرم که مخالف مسلک شیخ بوده برای تبعات تاریخی ما اساسی نیست

چه اولاً در بهت تاریخ شیخ به سجده محل شک و تردید باقی نماند و ثانیاً عصر شیخ را که معاصر خود ابن خرم بوده معین میکند ثالثاً این مطلب بدست میآید که آوازه شهرت شیخ با قدس سره در زمان خودش از خراسان باندلس رسیده و بعد از ایت دشت که توحش مذکور در کتاب خود بنحو استغراب از وی نام برده و شمه از احوال ویران بطوریکه شنیده یاد کرده است و معلوم میشود که در زمان حیات شیخ هم در طراف افشکو با بوده و هر کس از او چیزی شنیده و اعمال و فعال او را بنظر تعجب و غرابت می نگریسته اند

### نوشته کشف المحجوب صاحب را برباب شیخ ابوسعید

بعد از کتاب تل و نخل ابن خرم ظاهری قدیمترین مأخذ معتبری که ترجمه احوال شیخ ابوسعید را به تفصیل نوشته کتاب (کشف المحجوب) تألیف (ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی سجلی الهجویری لغز نوی) است که از تفایس آثار شرق فارسی قرن پنجم هجری شمار میرود مؤلف این کتاب خود از معاصرین امام ابولقاسم قشیری (متوفی ۴۶۵) و (شیخ ابوالقاسم گرگانی) و (شیخ بوسلم فارسی) بوده و از آنها بدون واسطه نقل میکند و این شخص اسمی معاصر و حیا نام صاحب شیخ ابوسعید بوده اند و برای علی بن عثمان بعضی مطالب از شیخ نقل کرده

نوشته ای کتاب مذکور تا جائی که مربوط بوقایع و ترجمه احوال تاریخی شیخ باشد هیچ  
قابل انکار و تردید نباشد و از اسناد مهم تاریخی برای احوال شیخ محسوب میگردد  
باجمله کشف المحجوب منویب

شاهنشاه مجاهد و ملک الملوک صفیان ابوسعید فضل الله بن محمد المهنی رضی سلطان طریقت  
بود و جمله اهل زمانه ویراسخر بودند گروهی بیدار و گروهی با عقاید و گروهی بقوت حال  
و او عالم بود بفنون علم روزگاری عجب داشت و شایانی عظیم اندر درجت اشرف بر اسرار  
و ویرا بجز این آیات و براین سپار بود چنانکه آثار وی ظاهر است امروز در عالم اندر تبدیلی  
وی بطلب علم از مینه سرخس رفت و بابو علی زاهره تعلق کرد و یکروز سبزی سه روزه گرفت  
و آن سه روز اندر عبادت گذشتی تا آن امام آن شد اندر وی بدید تعظیم وی زیادت کرد  
و اندر آنوقت والی سرخس شیخ ابوالفضل حسن بود و روزی بر جو پار سرخس میرفت  
ابوالفضل حسن ویرایش آمد گفت یا با سعید راه تو نه این است کی میروی از خویش و شیخ تعلق  
بد کرد و از آنجا باز جای خود آمد و ریاضت و مجاهدت مشغول شد تا حق تعالی در هدایت بروی  
گشت و بدرجه علی رسانید و از شیخ بوسلم فارسی شنیدم که گفت مرا وی پیوسته خصمی بود



وقتی قصدی کردم و مرتقه دیشتم از وسخ چون دوال گشته چون نزدیکی اندام  
 ویرایشم بر سر نهشته و وقتی مصری پوشیده با خود گفتم اینمرد دعوی فقر کند با اینهمه عیال  
 و من دعوی فقر کنم با اینهمه تجرید مرا چگونه موافقت باشد با این مرد دی بر آن اندیشه من  
 شریف شد سر بر آورد و گفت یا با مسلم فی اتی دیوان وجدت من کان قلبه فائماً  
 فی مشاهده الحق بقع علیه اسم الفقیه یا ابو مسلم اندر کدام دیوان یافتی کی چون کسی را  
 یکدل اندر شهادت قائم بود بر دینی نام فقر بود یعنی صاحب شهادت غنیانند بختی و فقر ارباب  
 مجاهدتند گفت من اندر پنداشت خود پشیمان شدم و از اندیشه ناخوب شغفا کردم  
 آنچه صاحب کشف المحجوب درباره شیخ نوشته بمکی معروف بحقیقت است و از روی مأخذ  
 دیگرانند کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان شیخ و همچنین کتاب الانساب  
 و معجم البلدان با قوت حموی نوشته ای کشف المحجوب یابید میشود و فرمایند که در نام و نسب شیخ  
 چنانکه پیش اشارتی کردیم ضبط کتاب الانساب با مأخذ دیگر تفاوت دارد و با احتمال قوی نسخه را  
 که مأخذ عکس نسخه حاضر قرار داده اند منقوطة بوده بدلیل اینکه در جای دیگر این نسخه هم غلط ازادان  
 دیده میشود

## مجموعه حالات و سخنان — و کتاب اسرار التوحید

کتاب مل و نحل ابن خرم ظاهری و کشف المحجوب هر دو در قرن پنجم هجری تألیف شده و نسبت  
 بسیار آخذ از همه قدیم تر همان دو کتاب است در قرن ششم هجری دو کتاب اجماع شیخ  
 ابوسعید تألیف شده که مؤلف آنها دو نفر از عقاب خود شیخ قدس سره بوده اند یکی بنام (مجموعه  
 حالات و سخنان) تألیف (جمال الدین ابوروح لطف الله بن ابی سعید) و دیگر  
 (اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید) تألیف (محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی  
 طاهر بن ابی سعید بن ابی ایجر) که خوشنما این هر دو کتاب یک مرتبه در روسیه بطبع رسیده  
 و اسرار التوحید بنهایی یک مرتبه هم در طهران طبع شده است

کتاب اسرار التوحید در حدود ۵۷۴ و مجموعه حالات و سخنان قبل از اسرار التوحید یا کنوا  
 ۵۵۳ - ۵۷۴ تألیف شده است . و گذشته از جهات تاریخی مخصوصاً اسرار التوحید

نفیس ترین اثر نشر فارسی قرن ششم هجریست

ترجمه احوال شیخ در کتاب اول با مختصار و در دوم تفصیل نگاشته شده است کتب که بعد از آنها  
 تألیف شده غالباً ماخذشان در شرح احوال شیخ همین دو کتاب بوده است مثلاً ذکره الاولیاء

شیخ عطار که در قرن هشتم تألیف شده مطالب اربع شیخ ابوسعید بطن قوی عموماً از اسرار التوحید  
قتباس شده است و همچنین طایفه الرحمن جامی در کتاب نفحات الانس که در قرن نهم  
تألیف شده مطالب بسیار اربع شیخ ابوسعید و بعضی شایخ دیگر هم مانند ابولعباس قصاب  
، ابوالقاسم شریاسین ، شیخ احمد ، ابوعلی اشبونی ، معشوق طوسی ،  
لقمان سرخی ، ابوعبدالله بکو ، بی پیک ساری از کتاب اسرار التوحید اقتباس کرده است  
و گاهی ازین کتاب بنام ( مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر ) تعبیر میکند با این تفاوت که  
نسخه جامی کاملتر از نسخه بوده که از روی آن اسرار التوحید چاپ کرده اند (۱) بهر حال دو  
کتاب فوق بهترین مأخذ ترجمه احوال شیخ ابوسعید است و غالباً ترجمه احوال شیخ را از روی  
آن دو کتاب قتباس کرده اند ، ما هم آن دو کتاب را از مدارک خویش قرار داده ایم و لیکن  
همه جاسعی کرده ایم که تا سطلی با قرائن و آدله دیگر سازگار نباشد در این سلسله شغل نکنیم

### نام و نژاد شیخ

سمعی در کتاب الانساب چنانکه پیش نقل کردیم نام و نسب شیخ را بدینگونه بنویسد  
( ابوسعید فضل بن احمد بن محمد یعرف بن ابوالخیر (۲) یا قوت در معجم البلدان در شناسایی که از میهنه  
(۱) رجوع شود بقدمه ژوکوفسکی بر اسرار التوحید (۲) راجع بکلمه (ابن) یا (ابن ابی) رجوع شود بچونشی گذشته

برفاسته اند نام شیخ را ( ابی سعید فضل الله ابی انجر ) بنویسد (۱) در کشف المحجوب بنویسد  
 ( ابوسعید فضل الله بن محمد المیهنی ) در کتاب عل و نحل ابن خرم هم که سابق نقل کردیم  
 ( ابوسعید ابانجر ) بنویسد در اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان هم نام شیخ درج  
 ( ابوسعید فضل الله بن ابی انجر ) نوشته شده است جامی در نفحات الانس ( شیخ ابوسعید ابانجر )  
 عنوان میکند و بنویسد ( نام و فی فضل الله بن ابی انجرست ) در شعاع عطار و غیره نیز از  
 به ( شیخ مهنه ) یا ( ابوسعید مهنه ) تفسیر شده است (۲)

بر حال در اینکه کینه شیخ ( ابوسعید ) کینه پدرش ( ابوانجر ) بوده تردیدی نیست  
 واضح اقوال اینست که نام خودش ( فضل الله ) و نام پدرش ( محمد ) بوده است و در نام و بش  
 باید چنین گفت ( ایشخ ابوسعید فضل الله بن ابی انجر محمد المیهنی ) و ضبط کتاب الانساب فقط  
 در خصوص کینه ابوسعید با ماخذ دیگر مطابق میباشد و اما اینکه نام خودش ( فضل ) و نام  
 پدرش ( احمد بن محمد ) بوده است قرائنی که آنرا تأیید کند در دست نداریم و چون در نسخه موجود  
 الانساب قویاً احتمال غلط میرود شواهدی بدون قرینه و تأیید ماخذ دیگر آنرا با رد داشت

(۱) رجوع شود عبارت معجم البلدان که در جغرافیای هسنه نقل کردیم (۲) ابوسعید مهنه در تمام بود قاضی کافا در غیام بود  
 نجفیات که عطار نظم کرده در اسرار التوحید آمده است برای باقی حکایت رجوع شود بذیل همین رساله

و ممکن است که در اصل (فضل‌الدین محمد بن احمد) بوده و لفظ (اسد) در نسخه سقط شده و نام پدر  
 و جد شیخ مقدم و موخر فاشاده باشد ؟ و بنا بر این نام جد شیخ هم بدست می‌آید  
 یکنفر (احمد بن محمد صوفی) داریم که زمانش نزدیک بعضی شیخ بوده و در کتاب اسرار التوحید  
 نام او آمده و حکایتی از وی نقل شده است که (گفت در ویشتی عزیز از اصحاب خاٹا همن بعد از  
 وفات شیخ ابوسعید را بنجواب دیدم) (۱) و این شخص همان پدر شیخ تواند بود زیرا پدر شیخ  
 پیش از وی از دنیا رحلت کرد و آنگاه که شیخ بمقامی رسیده بود آرزو میکرد که پدرش زنده  
 باشد و از وی سنجی بشنود (۲)

### بابو بو انجیر پدر شیخ ابوسعید

کنیه پدر شیخ ابو انجیر بود و ویرا در یسنه (بابو بو انجیر) می‌گفتند وی مردی باورغ و دیانت  
 داشت و خاست او با صوفیان در باب طریقت بوده است - در یسنه با جمعی از بزرگان عرفا  
 و نشینان انجمنی داشته که در هر هفته منعقد میشده و هر شب بخانه یکی مجتمع میشدند و با آداب  
 صوفیان شب میگذرانده اند بابو بو انجیر در زمان سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱) بمزبسته  
 و سلطانزاد دست میداشته است بطوریکه در یسنه سرائی بنا کرده و بر دیوار و سقفهای آن بنا

نام سلطان محمود و خدم چشم و پیلان و مراکب و افش نموده بود از شایخ بزرگ صفویه که معاصر (ابو انخبر) بوده اند یکی (پیر ابوالقاسم بشریاسین) است که از مشاییر علماء عصر و کبار شایخ و بر بوده و در مینه نزل داشته است (۱)

اسرار التوحید راجع بمجلس صوفیانه (بابو بو انخبر) و رشن شیخ ابوسعید در کودکی بدان مجلس منوبد (۲) چون چیزی بکار بردندی و از نماز و اوراد فارغ شدندی سماع کردندی یکشب بابو بو انخبر بدعوت در ایشان میشد و الله شیخ رحمه الله علیها از وی التماس کرد که بسعید را با خوشتن بر نماز در ایشان بروی افتد بابو بو انخبر شیخ را با خوشتن برد چون سماع مشغول شدند قوال این پت بگفت

|                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| این عشق بی عطای درویشانت        | خوگشتنتان ولایت ایشان است  |
| جان کرد و فدا کار جو افروان است | دینا درم نه زینت مردان است |

چون قوال این پت بگفت درویشانرا حالتی پیدا آمد و آن شب تا روز بدین پت قص میگردند و در این حالت بودند و از بسیاری که قوال این پت بگفت شیخ یاد گرفت چون بخانه باز آمد شیخ پدر را گفت تا این پت که قوال میگفت درویشانرا از استماع آن وقت خوش گشته بود

(۱) اسرار التوحید چاپ طهران ص ۱۱ (۲) ص ۹-۱۰ چاپ طهران = ۱۳-۱۴ چاپ روسیه

چه معنی دارد شیخ گفت خاموش که تو معنی آن در نیابی و ندانی ترا با آن چکار بعد از آن چون شیخ رحالت بدان درجه رسید و پدر شیخ بابو بوخیمر رحمت خدای رسیده بود شیخ در میان سخن بسیار گفتی امروز بابو بوخیمر بیاید تا ما با او بگوئیم که تو خود نیندسته که چه می شنیده آنوقت

## پیرشجوی<sup>(۱)</sup> خال فرزندان شیخ

پیرشجوی از مردم میهنه پیری فروت کوتاه بالا بوده و در بازار میهنه دلالی میکرد و هست وی نوشته کتاب (حالات و سخنان) خال فرزندان شیخ بوده و در وقت تالیف آن کتاب اعقابش برجای بوده اند - و محمد بن منور می نویسد (جدّم شیخ الاسلام ابو سعید گفت که از پدر خواجه ابو طاهر شیخ شنیدم که گفت پیری بود در میهنه که خال والدّه من بود او را شنوی گفتندی) بهر حال پیرشجوی مردی دلال بود و با خانوادّه شیخ نسبت نزدیک داشت پیوسته در مجالس و عظیمات شیخ حاضر میشد پیرانه سربخیال سیر و سلوک اقبال و متوسل بدین شیخ گردید و شیخ او را داخل در ویشان ساخت چیزی نگذشت که پیر به تیرتر کمان را هزن گشته شد در باره پیرشجوی گفته شدن او دستانی دلکش در مجموعه حالات و سخنان (۲) و اسرار التوحید (۳) نوشته شده است

(۱) در مجموعه حالات و سخنان (شجوی) و در اسرار التوحید (شنوی) با نسخه بدل (سنوی) و (اشوی)

## مختصات و مسافرت‌های شیخ

در میان همه نوایغ بزرگ ایران میان سنوات ۳۵۷-۴۴۰ هجری که عصر زندگانی  
شیخ است اگر بنحوا سیم کنیز جامع تمام کمالات صوئی و معنوی اثنا کسب سیم خورشید  
به یکس در خور این مرتبه مقام نخواهد بود .

شیخ ابوسعید قدس سره در عصر خود جامع همه علوم و فنون ظاهری و معارف باطنی بود  
دوره زندگانی این نابغه بی نظیر به قسمت ممتاز تقسیم میشود یکی دوره تحصیلات  
و کسب علوم و فنون عصری و دیگر دوره سیر و سلوک و ریاضت و بلاغ و رسیدن  
به مقام شامخ عرفان کشف و شهود حقایق نیست که ما هم ترجمه احوال او را ضمن دو  
عنوان باز نموده ایم نخستین دوره تحصیلات و مسافرت‌های تحصیلی شیخ و دیگر

عهد انصاف از علوم ظاهری و توجه به معارف معنوی و روحانی  
اما تحصیلات ظاهری شیخ مطابق باخذ نوشته های محمد بن منور و مجموعه حالات و  
نسخه

برسپیل تلخیص بدینقرار است<sup>(۱)</sup>

(۱) مطالبی که در این دو کتاب نوشته تا مقرون بدلائل و قرائن تاریخی دیگر نباشد اینجا نقل کرده ایم  
و محض رعایت اختصار از نقل عبارت موافقان و مذکره نویسان دیگر خودداری شده است



شیخ در ایام کودکی که هنوز پدرش (بابو بو انجیر) حیات داشت نوشتن و خواندن میآموخت  
و قرآن نزد امام محمد عثاری<sup>(۱)</sup> خواند امام محمد از ائمه و بزرگان است  
در نیمه دوم قرن چهارم هجری بوده پیش از سال ۴۰۰ هجری فوت کرده و در شهر  
(فسا) از بلاد معروف خراسان قدیم مدفون شده است

بعد از آنکه شیخ مآقرا از پاموخت برای تحصیل ادب و ادبیات نزد یکی از بزرگان ائمه  
لغت و ادب موسوم به ابو سعید عثاری<sup>(۲)</sup> رفت که امام مفتی و لغوی بود  
مدتی نزد وی تحصیل کرد و از جمله سی هزار بیت شعر عربی از استاد خود شنیده از بر کرد  
و هم در آنوقت که مشغول تحصیل ادبیات بود نزد ابو القاسم شبر یا سپین که از مشایخ  
علماء و قضای عصر بود میرفت و مسائل دینی از وی میآموخت

ابو سعید مذکور ابو القاسم شبر یا سپین هر دو پیش از سال ۴۰۰ هجری در میهنه وفات کرده  
در اسرار التوحید فوت ابو القاسم را در میهنه درسش ثمانین و ثمانه (۳۸۰) نوشته است<sup>(۳)</sup>

(۱) در مجموعه حالات و سخنان (عیاری) و حاشیه (غثاری) (۲) حالات و سخنان و در اسرار

التوحید (عیادی) ظاهرآ هر دو یک نسبت دارند (۳) ص ۱۷

اما بعضی آخذ دیگر وفات او را در سال ( ۳۷۸ ) نوشته اند - صاحب شذرات الذی  
در وقایع سنه ۳۸۷ می نویسد ( و فیها توفی بشربن محمد بن محمد بن یاسین القاضی  
ابو القاسم الباهلی ایسا بوری توفی فی رمضان

بالحمد شیخ نزد ابو القاسم شرب یاسین سائل دینی بیاموخت پس از تکمیل ادب و  
فرا گرفتن مقدمات علوم عالیه بقصد تحصیل فقه از مینه برو سفر کرد و نزد ابو عبد الله الحنفی<sup>(۱)</sup>  
که از علمای بزرگ وقت بود تحصیل فقه اشغال یافت

ابو عبد الله از فقهائى شافعى مذهب بود و نزد ابی صریح که شاگرد (مزن فنی) از اصحاب  
شافعى بود تحصیل کرده بود شیخ مدت پنج سال نزد ابو عبد الله تحصیل فقه کرد و چون  
ابو عبد الله بمرو وفات یافت شیخ نزد (ابو بکر فعال مروزی) رفت و پنج سال  
و دیگر هم نزد او تحصیل فقه کرد هم در سان شیخ نزد ثمال چند نفر بودند که یکی از شاگرد  
علماء فقهائى عصر خویش شدند مانند (شیخ ناصر مروزی) و (شیخ بن محمد  
جونی) که در بعضی کتب تاریخ و تذکره ایامی آنها ثبت شده است

(۱) در حالات و نجات (الحضری) و در حاشیه (حضری)

در مجموعه حالات و نخبان از جمله شرکای درس شیخ را نزد قفال مروزی در شیخ محمد جوینی ( ینوسید و لیکن مطابق قرائن تاریخی که در دست داریم صحیح همان ( بو محمد جوینی ) است که در اسرار التوحید آمده است - و نام این بو محمد مطابق آنچه نگارنده از کتب تاریخ بدست آورده ( عبدالله ) و لقبش ( رکن الاسلام ) بوده است

( قفال مروزی ) در کتب مذکوره چند نفر بنام ( قفال ) داریم که اتفاقاً بعض آنها در کسبه هم شریک بوده اند - ولیکن مقصود ما ازین قفال که استاد شیخ ما و محمد جوینی بوده ( ابو بکر عبدالله بن احمد ) شیخ شافعیه خراسان است که در فقه سجری کامل داشته و ترجمه احش در ( طبقات الشافعیه ) و ( ابن خلکان ) و ( شذرات الذهب ) آمده و علی الاصح در سال ۴۱۷ هجری فوت یافته است

باجمله شیخ ما قدس سره مدت پنج سال نزد قفال تحصیل کرد و در فقه مجده چهار رسید چنانکه در ادبیات سمرقند کمال رسیده بود پس از مروغریه سرخس کرد و بخدمت نفی بزرگ شافعی ( امام ابو علی زاهر بن احمد ) پیوست

امام ابو علی از بزرگان علمای

تفسیر و حدیث و فقه و مذہب شافعی و در سرخس وی ظاهر کرده بود - شیخ مدتی نزد  
او تحصیل تفسیر و حدیث و اصول فقه اشتغال داشت و روزی سه درس از استاد گرفت  
باید اذقن تفسیر و نماز پیشین علم اصول و کلام و نماز دیگر حدیث و اخبار بخواند  
بالاخره پس از سالها تحصیل در علوم و فنون عصری مشغول و متفنی گردید و ادبیات و فقه  
و اصول و کلام و تفسیر و حدیث را بخوبی پاموخت و خود در زمره علما و فقیهای زمان خویش  
دخیل گردید در آن ثناء که در سرخس سرگرم تحصیل نزد ابو علی را

فقیه بود این ترانه غیبی بگوش دلش رسید که

علم رسمی سر بر قیل است و قال نه از کیفیت حاصل نه حال  
علم نبود غیر علم عاشقی باقی تبیس ابلیس شقی

طایر روح قدسی نشین شیخ ما از ازل با این ترانه الهی شنائی داشت و بچند قیل و قال  
فنون و علوم رسمی گوش جان او را از شنودن این زمزمه روح بخش بی بهره بگذشت  
بمحض آنکه نعمه شنائی شنیده شنیده مدرسه را بر هم زد و دنبال این صدا گردید و ما رسید

بدانجا که رسید یک ورق از عشقش در گوش و سیصد ورق از درش فراموش شد .  
 بلاخره شیخ پس از رسیدن بمقامات عالیّه علمی وارد مرحله جدیدی گشت که ذیلاً با  
 رعایت تلخیص باز نموده میشود

## آغاز سیر سلوک و مشایخ طریقت شیخ فخر

شیخ در آن تنها که بدرس امام ابوعلی زاهر میرفت روزی شیخ لقمان سرخی از شیای  
 صوفیه سرخس که وی از عقلای مجاین منجواند رسید و سخنی شنید که یکسر بخاشاه  
 ( پیر ابو الفضل حسن سرخی ) شتاوت - پیر ابو الفضل از شیای صوفیه سرخس بود  
 و طالبان را بودی سیر سلوک بهری میکرد - شیخ ما از پیر ابو الفضل کلمات بدید و حقایق  
 شنید که داله و حیران گشت - روز دیگر با داد بدرس تفسیر آمد و اول درس آن روز این  
 آیت بود که ( فَلَی اللّٰهُ شَمَّ ذَرَهُمْ فِی خَوْضِهِمْ بَلْعُونَ ) شیخ با سابقه  
 ذهنی که از پیر ابو الفضل داشت بمحض شنیدن این آیت حالتی عجیب بر وی دست داد -  
 امام ابوعلی دریافت و گفت دوش کجا بودی شیخ گفت نزد یک ابو الفضل حسن امام ابوعلی

گفت برخیز و باز آنجا شو که حرام بود ترا از آن معنی باین سخن آمدن شیخ نزدیک پسر  
واله و تحیر چون پیر او را بدید گفت ای بوسعید (مستک شده همی ندانی پس و پیش)  
شیخ کمره متوجه بکار سیر و سلوک گشت و با آداب صوفیان مشغول عبادت گردید —  
پس از یکمچند بدستوری پیر ابو الفضل که گفته بود بمیسنه روز و بخت والد مشغول بهش بمیسنه  
برگشت و مشغول عبادت و زهد و رزیدن گردید بالاخره کارش بجائی رسید که سر به سیاه  
گذارد و گوی چندین روز در کوها و صحرا ها معقود میشد و هیچکس از وی خبری نداشت و برخی  
ویرا در این حالت بدیوانگی منسوب براحوالش اظهار رحمت و اسف میکردند عبادتگاهها  
شیخ در میسنه چند جا از ویرانه ها و غرابه ها بوده است از جمله (رباط کهن) برکناره میسنه  
برراه مرد — و دیگر (رباط سرگل) بر دامن کوهی بر راه طوس که از میسنه تا آنجا دوازده  
بوده است در این اثناء هر وقت او را مشکلی پیش آمد پیاده بسر سفر  
نزد پیر ابو الفضل و بدستوری او باز بمیسنه مراجعت میکرد — اخیراً بار دیگر بسر خشد و در حد  
یکسال نزد پیر ابو الفضل و بدستور شیخ مشغول ریاضت بود

## پیر صحبت و پیر خرفه شیخ ابو سعید

پیر ابو الفضل باطلاح صوفیان (پیر صحبت) شیخ بود اما (پیر خرفه) دارشادش  
 (شیخ ابو عبد الرحمن سلمی) بوده است که شیخ ما با اشاره پیر ابو الفضل نزد او رفت و خرفه  
 از دست او پوشید - پس از رسیدن بخدمت شیخ ابو عبد الرحمن مدت هفت سال  
 باز ریاضات شاقه پرداخت گویند در مدت تمام شیخ همیشه در کوچه ها و بیابانها  
 بسر میبرد و با آب و علف صحرا میگذریدند اگر چه دلیل قطعی هم در دست نداریم اما آنگونه  
 احوال را هم منکر نشوئیم شد و همین اندازه میدانیم  
 میتوان گفت زرا دانه کاریست عجب شور شیرین بسر هر که شد که کهن است  
 با جمله شیخ همین احوال میگذریدند و ما شیخ ابو الفضل زنده بود برای حل معضلات و قایع  
 دسواخ رجوانی بخدمت او میشتافت پس از وفات شیخ ابو الفضل مدتی هم شیخ «سینه بونو»  
 تا اینکه قصد خدمت (شیخ ابو عباس قصاب آملی) کرد - از سینه بونو آمد به  
 باورد و نسا رفت هر جا که میرسید تربت شاخ را زیارت نمیداد و بلا غره دارد و اهل طبرستان

دزدیشخ ابوالعباس رفت و از دست وی سیم فرقه پوشید - و این خود با صطلاح ضویان  
دوین فرقه بود که شیخ ماز دست مشایخ بزرگ عصر خویش پوشید

راجع به جمع میان دو فرقه از دیشخ در کتب صوفیه مطالبی نوشته اند که نقل آنها در اینجا  
باینکلی وقت چندان مورد نیست در هر حال توجیه هم در این باب چیزی نگاشته است  
خلاصه مطلب اینکه شیخ قدس سره تحصیل علوم ظاهری نزد ابو محمد و ابوسعید  
و ابوعبدالله اکهری و ابوالقاسم شریاسین و امام ابو بکر ثمال مروزی  
و امام ابوعلی زاهری سرخی کرد - و در تصوف و سیر و سلوک نسب از ائمه  
شیخ ابوالفضل حسن سرخی و ابوعبد الرحمن سلمی میثابوری و شیخ ابوالعباس  
قصاب سلمی می پیوسته است

### مذهب سلسله نسب ائمه شیخ ابوسعید

شیخ ابوسعید قدس سره در مسائل دینی پیرو مذهب شافعی بوده و در سلک عرفانی نسبت به حضرت  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام می پیوسته است نسبت بخاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم



ارادت کامل داشته است سلسله نسب پیرفرقه داشتادش مطابق

ضبط سلاسل صوفیه بدین قرار بوده است شیخ ما از دست ابو عبد الرحمن سلمی

فرقه گرفت - و ابو عبد الرحمن از دست شیخ ابوالقاسم نصرآبادی - دی از دست

شبلی - دی از دست جنید - او از دست سری سقطی - او از دست

معروف کرخی - او از دست امام جعفر صادق - او از دست پدرش امام محمد باقر

و همچنین پدر از پدر تا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیه

می پیوسته است

شیخ شبلی متوفی ۳۳۴

ابوبکر شبلی صلوات الله علیه از (شبله) از دیه های (اسروشنه) مادر آه نهر بوده و دانش

بعضی دایمات در بغداد بسال ۳۳۴ واقع شده و عمرش ۸۷ سال بوده و در مقبره خیران

مدفون شده است

جنید متوفی ۲۹۸

سید الطائفه شیخ ابوالقاسم جنید بن محمد انحرار القواریری صلوات الله علیه از نیاوند بوده و در بغداد

نشود و ناما کرده و ازین رو بعبه ادبی مشهور شده است و فائش بعضی روایات معتبر سال ۲۹۶  
و بعضی روایات ۲۹۷ بوده است در شونیزیه بعد از نزدیک قبر خالش سری سقطی مدفون گشته است

## سری سقطی

سرتی بن مغلس سقطی کنیه اش ابو الحسن یا ابو الحسین - وفات او را با اختلاف روایت  
از سال ۲۵۱ تا ۲۵۷ نوشته اند ترجمه احوالش در ابن خلکان ، ابن الاثیر ، شذرات الذی  
، نفحات الانس جامی نوشته شده است

## معروف کرخی

شیخ ابو محفوظ معروف بن فیردزان (۱) علی المشهور از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام  
بوده و بعضی روایات در سال ۲۰۰ هجری وفات یافته است - معروف کرخی صلاً ایرانی  
در سلسله آریاب تصوف است

## خانواده و وابستگان بعضی معاصرین شیخ

شیخ ماچند تن فرزند داشت که بزرگتر آنها (خواجه ابوطاهر سعید بن فضل آتدین بلی بخیر) بود  
و پس از شیخ قدس سره همین خواجه ابوطاهر قطب وقت و شیخ زمان خویش شد

(۱) در بعضی آخذ کمال الدین نوشته شده است

عقاب و خلف شیخ روز بروز زیاد می‌شدند و در قرن ششم هجری جمع کثیری از عقاب  
 وی وجود داشتند که اغلب آنها اهل طریقت و عرفان بوده اند — در حادثه غزان  
 در سیئه بالغ بر ۱۱۵ نفر از خلف شیخ کشته شدند و برخی دیگر در بلاد متفرق گشتند —  
 در این حادثه مقبره شیخ خراب شد و دستگابی که در سیئه برپا بود بکلی برهم خورد (۱)  
 بعضی عقاب شیخ از اولاد و نسیره با و نواده های او از زمان خودش تا قرن ششم هجری  
 که حادثه شوم غز اتفاق افتاد باقی قرار است

## طیف اول (۲)

|                                         |         |
|-----------------------------------------|---------|
| ابوطاهر سعید بن فضل السبّین ابی انخیر   | پسر شیخ |
| ابوالوفاء مظفر بن فضل السبّین ابی انخیر | پسر شیخ |
| ابولقیا فضل بن فضل السبّین ابی انخیر    | پسر شیخ |
| ابوعلی ناصر بن فضل السبّین ابی انخیر    | پسر شیخ |

## طیف دوم

ابوسعید اسعد بن سعید      نمیره شیخ

(۱) رجوع شود با سرار التوحید ص ۳۱۳ — ۳۱۸

(۲) طبقه بندی نه از نظر میراث شرعی بلکه از نظر نسابت یا رنجی است

ابو اعز موفق بن سعید      فیره شیخ

ابو الفرج فضل بن احمد طاهری      فیره شیخ

ابو الفتح طاهر بن سعید      فیره شیخ

ابو الفتح (ابو الفتح) سعد بن ابی اهل      فیره شیخ

### طبقات سوم

نور الدین منور بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر

کمال الدین بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر

### طبقات چهارم

محمد بن نور الدین منور بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر

جمال الدین<sup>(۱)</sup> ابو روح لطف بن کمال الدین بن ابو سعید بن ابو طاهر بن ابو سعید بن ابو انحر

تا اینجا از خلاف شیخ بنام نشان در تواریخ و تذکره ثبت است و جمع دیگر نیز منسوب باین خانواده

که از ذکر آنها بجا حفظ ضبط مقام صرف نظر میشود از ملازمان شیخ کی (حسن مؤدب) بوده

که خدمتگزار خاص شیخ بوده است و دیگر (ابو بکر مؤدب) است که ادیب آنروزگار فرزندان شیخ

بوده است و دیگر (ابو الحسن اعرج ابوری) که کاتب شیخ بوده است

(۱) در بعضی آخذ کمال الدین نوشته شده است

## بعض از مشایخ معاصرین شیخ

- معاصرین شیخ از علما و شیایخ بزرگ بسیار بوده اند مشهورترین آنها از ایشان شیخ بدیع الله است
- (۱) شیخ ابو الحسن خرقانی (۲) امام ابو القاسم قشیری (۳) شیخ ابو القاسم گرگانی  
 (۴) شیخ ابو علی دستانی (۵) ابو علی سیاه (۶) خواجه عبد الله نهاری هروی  
 (۸) شیخ نعمان سرخی استادان خود شیخ (۹) پیر ابو الفضل حسن و (۱۰)  
 ابو عبد الرحمن سلمی و (۱۱) شیخ ابو العباس قصاب

## بعض علما و حکمای معاصرین شیخ

- (۱) ابو علی سینا که بایشخ مقادله و مکاتبه داشته و دستان او بایشخ بعض مکاتیب  
 آنها یکدیگر در مجموعه حالات و سخنان و اسرار التوحید و همچنین در بعضی کتب دیگر نقل  
 شده است (۲) ابو سحی کرامی که رئیس کرامیان و در بهت از دشمنان بزرگ  
 شیخ بوده است (۳) ابو العالی جوینی (۴) اسمعیل صابونی  
 (۵) قاضی ابو بکر جری که بایشخ دستانی شیرین دارد (۶) امام علی صندی که  
 از منکران بزرگ شیخ بود (۷) امام اسمعیل سادی که بایشخ مکاتبه داشت  
 (۸) امام عبد الرحمن بن ابو بکر خطیب مروزی که شیخ از میهنه با وی مکاتبه میکرد

(۹) ابن خرم ظاهری صاحب کتاب عل و نخل که عبارت دارد باره شیخ پیش ازین نقل کردیم

(۱۰) ابو محمد جوینی رکن الاسلام که از بهر بیان شیخ نزد فعال مردوزی بود پیش ازین از او

یادی نداشت - استادان او را هم نوشتیم که شاید آنها امام ابوعلی را هر سرخی

و ابو بکر فعال مردوزی و ابو تقاسم بشریاسین بودند

نگفته اند ما از بیان معاصران شیخ اشخاصی اذکر کردیم که با خود شیخ تا مدی ارتباط داشته اند

و منظور از ذکر تمام علما و شایر رجال میان سنوات ۳۵۷ - ۴۴۰ نیست و چون ترجمه

## خواجده عبد الله انصاری

شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد الله بن ابی منصور محمد بن ابی معاذ علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن

منصور بن ستان انصاری الهروی صاحب مناجات و رباعیات شیرین فارسی است که در شعرش

(پیر انصار) گواه (پیر بری) گواه (انصاری) تخلص میکند - کتاب طبقات الصوفیه

ابو عبد الرحمن سلتی را در مجلس وعظ املا میکرد و بعضی ترجمه دیگر را از خود بر آن می افزود

و امالی او را بر زبان هروی جمع کردند و در قرن نهم هجری ملا عبد الرحمن جامی آنرا بر زبان فارسی

معمولی نقل کرده ترجمه شایخ دیگر بر آن افزود و تولدش در ۲ شعبان ۳۹۶ و وفاتش در ذی الحجه ۴۸۱ م واقع شد (۱)

(۱) برای ترجمه حواشی رجوع شود به حواشی چاپ مقاله استاد شیخ محمد خان قزوینی ص ۲۵۵ - ۲۵۸

## سلاطین معاصر شیخ

مشهورترین سلاطین معاصر شیخ ابوسعید قدس سره سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱)

وسطان طفل اول سلجوقی (متوفی ۴۵۵) بوده اند — و فتنه سلاجقه در خراسان

در عهد شیخ واقع شده است

بطوریکه در اسرار التوحید می آورد شیخ با (چغری بیک) مکاتبه کرده و مکتوب خود را بتوسط

(خواجۀ حمویۀ) چغری بیک فرستاده است

## شعر شاعری شیخ

از شیخ ابوسعید قدس سره اشعار بسیار که اغلب آنها رباعی و دوبیتی است نقل کرده اند —

در اسرار التوحید یکجا می نویسد که فقط شیخ با این سه بیت گفته یکی این بیت که بر پشت درقه نوشته

گر تو خاکی خاک ترا خاک شدم      چون خاک ترا خاک شدم پاک شدم

و دیگر این دوبیتی که نیز بر ظهر درقه نگاشته است

جانا بر زمین خاوران خاری نیست<sup>(۱)</sup>      کش با من و روزگار من کار نیست

بالطف و نوازش وصال تو مرا      در دادن صد هزار جان عاری نیست

محبوبین نورین یعنی ابدان مناسبت از پدر خویش و بیت کرده است که شیخ بواسطه استغراق در احوال

(۱) و بعضی روایات و نسخ دیگر (سراسر دشت خاوران خاری نیست)

معنوی پر دای فکر شعر و شاعری داشت — اما از سطاوی خود کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات  
و سخنان خلاف این دعوی ثابت معلوم میشود که شیخ پیش از این سه بیت شعر گفته است . و اگر این  
معنی را ضمیمه کنیم باقرائن دیگر چنین نتیجه بدست میآید که شعاری شیخ منحصر به بیت نبوده است —  
اما اینکه همه را بغیات و دویستها که شیخ نسبت داده اند حقیقه از او باشد جای تردید است  
و ما بعضی از آنها را باین ساله ملحق ساختیم

### خاتم کفنا

در اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان راجع بسوانح زندگانی و وفات شیخ قضایائی که پس از  
وی ظاهر شده است مطالبی نوشته شده که اگر مجال بیشتری بدست افتاد در آنها تحقیق خواهیم کرد —  
عجازه مطالب خود را باین دو بیت کثیر غزه ختم میکنیم که بعضی ابیات بر لوح قبر شیخ مکتوب بود

سَأَلْتُكَ بَلْ أَوْصَيْكَ أَنْ مِثْ فَكَبُّيْ      عَلَى لَوْحِ قَبْرِیْ كَانَ هَذَا مُتَمًّا  
لَعَلَّ شَجَبًا عَارِفًا سَنَّ الْهَوَى      بِمَدْرُ عَلَى قَبْرِ الْغَرِيبِ فَسَلَّمَا

تمام شد این ساله در عصر کیشنبه ۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۲ میلادی چهاردهم ربیع

شمسی مطابق ۳۱ شهریور ۱۳۵۲ قمری





